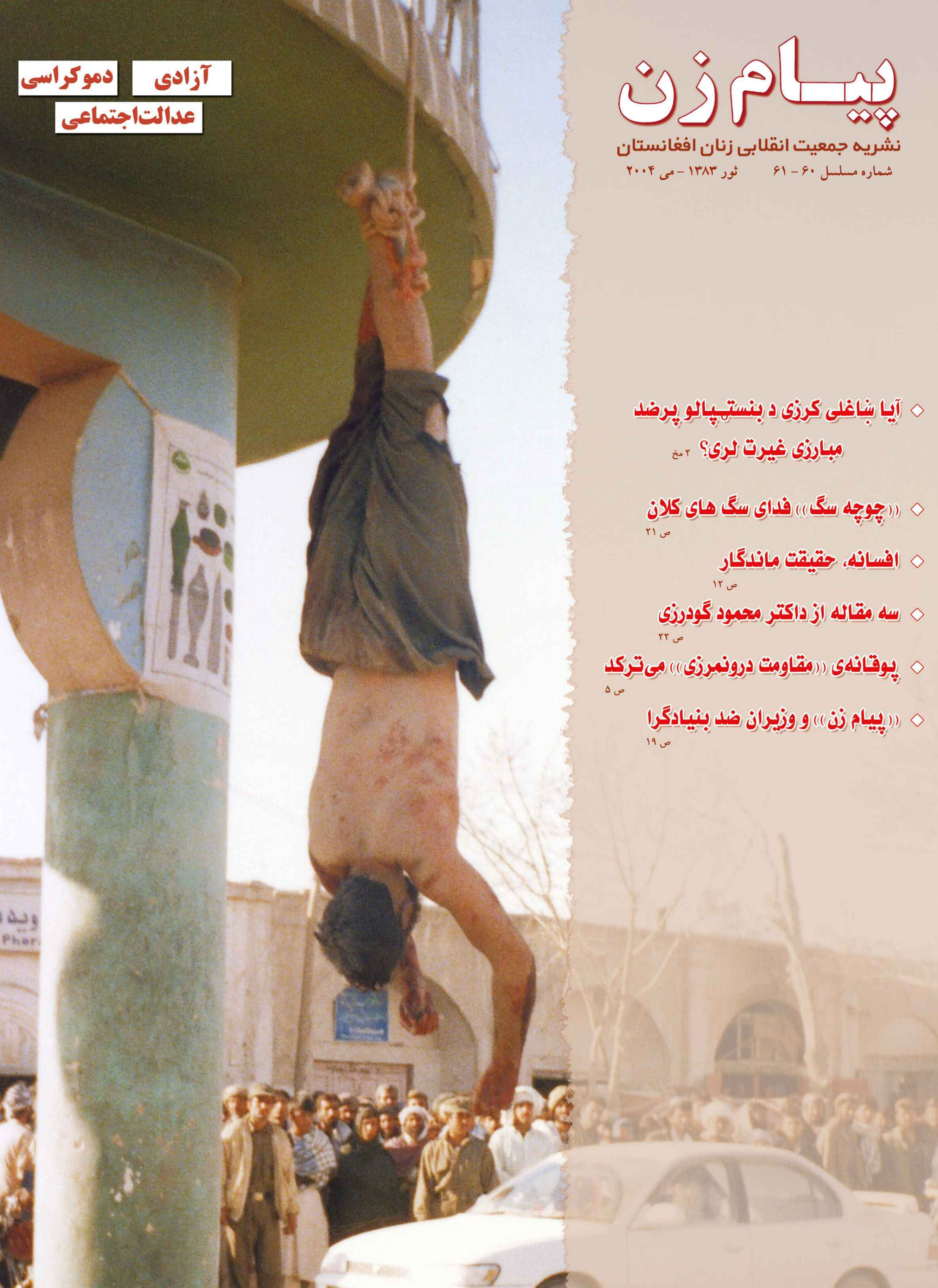


آزادی
دموکراسی
عدالت‌اجتماعی
پیام زن
نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۶۰ - ۶۱
ثور ۱۳۸۳ - می ۲۰۰۴
آیا ښاغلی کرزی د بنسټپالو پرضد مبارزی غیرت لری؟ ۲ مخ
«چوچه سگ» فدای سگ های کلان
ص ۲۱
افسانه، حقیقت ماندگار
ص ۱۲
سه مقاله از داکتر محمود گودرزی
ص ۲۲
پوقانه‌ی «مقاومت درونمرزی» می‌ترکد
ص ۵
«پیام زن» و وزیران ضد بنیادگرا
ص ۱۹

د بنسټپالو له منځه وړل د آزادي غوښتونکو ځواکونو او زمونږ د خلکو غوښتنه ده، آیا ښاغلی کرزی هم د هغوی سره د یو ځای مبارزی غیرت لری؟

مونږ تل ویلی او بیا هم به ټینګار وکړو چی بنسټپالو جنایتکارانو سره جوړیدل به جوړجاری کوونکی او ځپلی ملت ته ښه پایله ونلری. د قدرت نیولو د هماغه لومړیو ورځو څخه د ښاغلی کرزی اراده چی د ورستیو «ډیپلماسی» ګانو څخه په ګټه اخیستلو د «ملی وحدت»، «ملی روغی‌جوړی»، «ملی امنیت»، «ارضی تمامیت»، او داسی نورو غولیدوونکو او د طمطراق څخه ډکو نومونو لاندی هڅه کړی هماغه جنایتکاره او د پردیو مزدورانو سره جوړ راشی او تر هغه ځایه مخکی ولاړ چی د فهیم په شان بدنامه کس یی «مارشال» وبوله او ډاکټر عبداله او یونس قانونی یی تر اوسه د کابینی نازولی بچیان شمیرل کیږی او اسماعیل او دوستم ته هم ناز ورکوی.

پدی وروستیو کی ښاغلی کرزی د روغی‌جوړی نغاره نه یواځی طالبانو په وړاندی بلکه ګلبدین حزب په وړاندی هم ږنګوی. هغه ظاهراً رأی اخیستنی پخاطر یا کومی بلی موخی پخاطر یا د پښتون قوم پاملرنی د پاره حاضر دی چی هر ډول خاین او کرکجن دینی جنایتکارانو سره روغه‌جوړه وکړی، هغه دپاره، چی خاینانو له خوا یی هیڅ ضرر ندی لیدلی، ډیره منلی او په زړه پوری خبره ده چی هر ډول روغی‌جوړی ته ځان چمتو کړی، مګر پدی پوه شی چی زمونږ خلک دواړو څخه دومره کرکه‌لری څومره چی د «شمالی تلوالی» بی‌ناموسه ټروریستانو څخه لری، د ګلبدین ګوند څخه د دغو جنایتکارانو پریکون یوه غولونکی ادعا ده، تر څو چی انجنیرغفار، کریاب، هادی‌ارغندیوال او د دوی په څیر نورو جلادانو خاینانه کړه وړه بیل بیل همدا رنګه د هغوی د بدفعله رهبر سره یو ځای افشا نشی بل هیڅ دلیل به ونکړای شی خلکو ته قناعت ورکړی، دوی باید

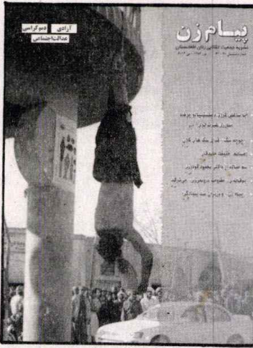
پاتی په (۵۱) مخ کی

کریم‌خلیلی ضمانت سگ خونخورش **عارف‌داوری** را کرده و او را از چنگ قانون فرار داد. طبق گزارش‌هایی اکنون برادر این سگ هار - تورن عبدالعلی - در کابل بازداشت شده است. اما به یقین دست پلید کریم‌خلیلی و سایر سرتبهکاران حزب وحدت در کار است تا او را نیز از محاکمه و مجازات برهاند.

اگر آقای کرزی نخواهد در سطح رئیس‌جمهوری اسمی، بی‌اختیار و در گرو «ائتلاف شمال» باقی بماند، باید بلافاصله کریم‌خلیلی این یکی از داغ‌های ننگ کابینه را از مقامش طرد و او را به جای عارف‌داوری با زنجیر و زولانه به زندان انداخته یا به نیروهای ایساف بسپارد تا هم عارف پیدا شود و هم او جزای سؤاستفاده و خیانتش را در مقام معاون ریاست‌جمهوری ببیند.

شایان یادآوریست که عارف‌داوری و عبدالعلی جنایتکاران مربوط به حزب وحدت از هیچ بیشرافتی، بی‌ناموسی و رذالتی که در قاموس این حزب و «ائتلاف شمال» وجود دارد، نسبت به مردم شهرستان ولایت ارزگان دریغ نکرده اند.

عکس از «پیام زن»



«ائتلاف شمال»
این برادران پلید طالبان
با جسد یک اسیر.

تا زمانی که آدمکشان گلبدینی کثیفی چون بشیربغلانی (یوسف)ها در فراه یا هر جای دیگر کشور بلادیده‌ی ما بر سر قدرت اند، وقوع یکچنین جنایت‌هایی امری روزمره خواهد بود.

RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan

rawa@rawa.org
www.rawa.org

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۶۰ و ۶۱ ثور ۱۳۸۳ - می ۲۰۰٤

در این شماره:

مردم ما بتینا را همیشه به خاطر خواهند داشت



بتینا گوارلادز Bettina Goislard دختر ۲۹ ساله فرانسوی که در بدترین شرایط برای کمک به هزاران مهاجر عودت‌کننده به وطن ما آمده بود، بدست اراذل طالبی به قتل رسید.

وی بعد از ختم تحصیلاتش در پاریس مدت ۳ سال را در رواندا و با تمرکز روی آسیب‌پذیرترین گروه از مهاجران (زنان و کودکان) سپری کرد.

بتینا در جون ۲۰۰۲ در پیوند با UNHCR وارد افغانستان شد، به تعبیر خودش: «خوابی که به حقیقت پیوست». از مناطق جنگ‌زده دیدار به عمل آورد و در یکی از محروم‌ترین ولایات طالب‌زده و جهادی‌گزیده -غزنی- مستقر شد. با اهالی منطقه مخصوصاً زنان و کودکان رابطه نزدیک داشت و فارسی را به خوبی فراگرفته بود. بدین ترتیب او فقر و درد مردم ما را بهتر می‌شناخت و لمس می‌کرد.

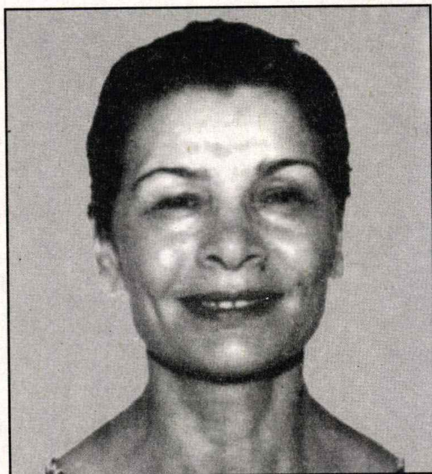
فلیپوگراندی Filippo Grandi رئیس UNHCR گفت: «بتینا از شرایط نامساعد هیچگاه ترس به دل راه نمی‌داد. کم حرف می‌زد و با آنکه جوان بود تجارب فراوانی اندوخته و کارش عالی به حساب می‌آمد.»

بتینا همچون یک شهروند اروپایی می‌توانست زندگی آرامی در کنار خانواده و دوستانش داشته باشد اما آنچه وی را واداشت تا به محروم‌ترین انسان‌های بی‌گناه بیاندیشد تعهدش به یاری دادن قربانیان ستم و بی‌عدالتی بود.

بتینا دلبستگی عجیبی نسبت به مردم افغانستان پیدا کرده بود

بقیه در صفحه (۴۱)

د زهرا کاظمی وینه د ایران جنایتکاره رژیم پر مخ د ننگ یو بل داغ



زهرا کاظمی ایران بنسټه کانادایی عکاسه او خبریاله په داسی حال که چی په تهران کی یی د اوین زندان په مقابل کـه عکاسی کوله ونیول شوه او د سپاه په زندان کی د تحقیقاتو په دوران که چی هیڅ څه یی د اعتراف کولو لپاره نه درلوده، د تهران څارنوال سعید مرتضوی د مستقیمی څارنی لاندی د قضایی ځوا کاو اطلاعاتو وزارت د کسانو لخوا شکنجه شوه او د هغی گزار له کبله چی په سر یی لگیدلی وء مغزی وینی تلل ورته پیدا شوه او په دی توگه یی خپل ځان له لاسه ورکړ.

زهرا باید امریکا ته په جاسوسی کولو اعتراف کړی وی. هغه سناریو چه باید وربادی اعتراف کړی وی دا وه چی هغی د امریکا د جاسوسی سازمان او د خبریالانو او اصلاح غوښتونکو او د زده کوونکود غورځنگ‌تر مینځ د اړیکو برقرارولو ونده درلوده. داسی ویل کیږی چه د زهرا د کالبد ځیرنی په راپور کی راغلی چه هغه د مستنطقینو په مقابل که مقاومت کړی چه په نتیجه کی یی د هغوی څخه یو تن په زهرا جنسی تیری کوی. د زهرا مور هم د هغی په وینو کی‌لت‌پت جسد د لیدلو وروسته په زهرا د شوو وحشیانه شکنجو تصدیق کړی دی.

که‌د زهرا د مړینی دلیل طبیعی وی نو باید جسد یی د کانادا دولت ته ورکړل شوی وی او نه دا چی په پټه سره ښخ شوی وی. د کانادا د دولت د ټینگار او د هغی د زوی د غوستنو سره سره په شیراز کی د زهرا کاظمی‌پتی سخونی، د کانادا د دولت قهر او خشم راوپاړوو.

پاتی په (۳۱) مخ کی

پوقانه‌ی «مقاومت درونمرزی» می‌ترکد

ما در نوشته‌های قبلی راجع به شاعران و نویسندگان انجمنی گفته‌ایم ☆ که از کودتای ثور ۱۳۵۷ و اشغال تا سقوط نجیب و بعد از حاکمیت خون و خیانت باندهای جهادی تا سقوط طالبان بی‌شاخ و دم، در افغانستان نه تنها چیزی به نام ادبیات مقاومت درونمرزی - و تا حدود زیادی برونمرزی - وجود نداشته بلکه برعکس به هر آنچه از خامه وکله‌ی سردمداران انجمنی (که بنابر ادعاهایی کارت عضویت پرچم و خلق را در جیب نداشته اند) مثل لیلاصراحت‌روشنی، واصف‌باختری، لطیف‌ناظمی، سپوژمی‌زریاب، اکرم‌عثمان، اعظم‌رهنوردزریاب، صبوراله‌سیاهسنگ، بیرنگ‌کوهدامنی، خالده‌فروغ و... چکیده است جز ادبیات تسلیم و خیانت و نامردمی نمیتوان نامی نهاد.

وقتی «پیام زن» ادعای «مقاومت درونمرزی» اکرم‌عثمان و مریدان و شیفتگان واصف‌باختری ☆☆ و قهارعاصی را دروغ، مسخره، پوچ و تلاشی مذبوحانه جهت توجیه بزدلی و بی‌وجدانی انجمنی‌ها ثابت نمود، اینک یکی از «ستارگان همیشه درخشان و همیشه در صحنهِ» انجمن بدنام که همانا آقای رهنوردزریاب باشد، ناگهان در مصاحبه‌ای با «فصلنامه رنگین» (تابستان و خزان ۱۳۷۹) صاف و پوست کنده منکر وجود «ادبیات مقاومت» در کشور می‌شود. ☆☆☆ او هر چند خیلی دیر، به حقیقتی گردن می‌نهد که «پیام زن» مدتها پیش و مکرر در مکرر از آن سخن گفته بود اما کلیه انجمنی‌ها به شمول داکتراحمدجاوید با هیاهوی فراوان می‌خواستند بقبولانند که در زمان اشغال «مقاومت ادبی درونمرزی» وجود داشت و این تنها «راوا» و سایر تشکل‌ها یا افراد ضد میهنفروشان پرچمی و خلقی و ضد جنایتکاران بنیادگراست که آن پدیده مشعشع را نمی‌بینند! البته پای مدعیانِ وجود «ادبیات مقاومت درونمرزی» در آوردن مثال این نوع ادبیات می‌لنگید و زور که می‌زدند مثال شعر «قد و بالای خوشنمای مجاهد» از قهارعاصی را می‌دادند؛ از واصف می‌گفتند که شعرهای «مقاومتی» زیاد داشت، ولی صلاح نمی‌دید آنها را به نشر بسپارد زیرا از ریاست «انجمن نویسندگان» و بخصوص سفرها به کشور کبیر شوراها و اقمار محروم می‌شد؛ و بیچاره اکرم‌عثمان خود مجبور شد از رمان فناناپذیرش «دراکولا و همزادش» حرف بزند و آن را اثری ضد حفیظ‌اله‌امین یعنی در واقع اثری مشمول «ادبیات مقاومت» بخواند که ما این مسخره گیهایش را در «پیام زن» افشا نموده‌ایم. اکنون که پهلوان رهنورد به سخن آمده، مرد و زن انجمنی‌های درجه دوم، دیگر حق ندارند خلاف اظهارات پیر شان لب بگشایند. اتفاقاً تا حال چنین بوده و هیچکس از مدعیان بیشرم «مقاومت درونمرزی» پیدا نشد که در برابر وی برخاسته و بر وجود «ادبیات مقاومت» در زمان سازش و دوستی «انجمن نویسندگان» با روسها و سگان اصرار ورزد.

تفی سر بالا
یا تفی بر همتایان و مریدان؟

رهنوردزریاب سیلی‌های سختی بر روی واصف‌باختری و اکرم‌عثمان و مریدان شان می‌زند:

> بنده که در دوره اشغال کشور توسط سپاه سرخ در کابل بودم، چیزی به نام ادبیات مقاومت ندیدم و ازکسی هم در این مورد نشنیدم.

او که از این چیزی ناموجود چیزی ندیده و نشنیده باشد دیگر مطمئن باشد که حسین‌فخری‌ها و صبوراله‌سیاهسنگ‌ها و لطیف‌پدرام‌ها و غیره خدمتگاران خاد و باندهای جهادی هم ابداً با

☆- منظور «انجمن نویسندگان افغانستان» و به قولی «انجمن مرده‌ها» است یعنی انجمنی برپا شده و تحت نظارت و در خدمت روسها و خاد دولت‌های پوشالی. هیچ شاعر و نویسنده و به اصطلاح فرهنگی افغانی را نمی‌شناسیم که قلب و روحش از سنگینی اشغال و میهنفروشان در تب و تاب بوده باشد ولی به ننگ عضویت در این مجمع سلیمان‌لایق‌ها، عبداله‌نایبی‌ها، لطیف‌پدرام‌ها، دستگیرپنجشیری‌ها و سایر چهره‌های کثیف گردن نهاده باشد. اگر قلمزنی منکر این داغ ننگ بر پیشانیش باشد بفرماید حرف ما را رد کند.

☆☆- جالب اینست که خود آقای واصف‌باختری هشیارتر از آنست که با سخن‌پردازی در باره‌ی چیزی واهی یعنی «مقاومت درونمرزی»، خجالت تازه‌ای را برایش کمایی کند. او این مهم را زیرکانه به سلسله‌جنبانان جوانش و مخصوصاً به خادی‌ای «فرهیخته» مثل جنرال حسین‌فخری واگذاشته است.

☆☆☆- اتفاقاً آقای پرتونادری هم در پوک بودن ادعای وجود «ادبیات مقاومت» به سخن درآمده که از پرداختن به آن می‌گذریم چرا که وقتی مولا و مرشدش رهنوردزریاب در عین مقوله لب بگشاید، لازم نیست پشت گفته‌های او و امثالش گشت. ازین رهگذر عنوان «ترکیدن پوقانه "مقاومت درونمرزی" توسط مدافعان شرمنده آن رهنوردزریاب و پرتونادری» اشتباه بود و تنها باید به نام نامی مرشد اکتفا می‌شد.

آفرین تان آقای رهنورد که خیلی دیر لیکن بالاخره یک لکه از دهها لکه بر شخصیت و کارنامه تان را با ابطال یکسره‌ی «ادبیات مقاومت» پاک کردید. ولی آیا در این پس پیری تکانی خواهید خورد و به آن قدر عزت‌نفس و متانت خواهید رسید که جایزه و لقب «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندهٔ آن» را نیز دور انداخته، از مردم بخواهید که جورآمدن‌های ۲۰ ساله‌ی تان را با پوشالیان و سفاکان بنیادگرا ببخشند و بدین وسیله بار کمرشکن روی شانه‌های تان را سبک سازید؟

ادبیات اکرم‌عثمان، قهارعاصی، خالده‌فروغ، رهنوردزریاب، واصف‌باختری، لیلاصراحت‌روشنی و... هر چیز نام گرفته می‌تواند جز «ادبیات مقاومت». این را هر روشنفکر شرافتمند و وطندوست می‌داند. بحث این است و باید این باشد که تولیدات خانمها و آقایان مذکور جملگی فقط و فقط مظهر تیپیک ادبیات ارتجاعی و انقیاد و خیانت بود و بس. در آن دوره کارمندان ادبی و هنری آزادیخواه، انقلابی و مردمی وطن ما یا در پلیگونها زنده به گور شدند، یا در جنگ مقاومت ضد روسی و ضد میهنفروشان جان باختند یا در کشورهای مختلف از رنج روانفرسای سالها غربت و نابودی وطن شان توسط فاشیست‌های غیردینی و دینی پیر و غمین و شکسته شدند یا اینکه تعدادی از آنان با گرفتاری شدید و مسؤلانه در کار سیاسی از عشق بزرگ شان ـ نوشتن و خواندن ـ دور ماندند و این دو کتگوری آخر موفق نشدند آثار زیادی پدید آورند. بدینترتیب وطن ماند و تجاوزکاران و سگان و مشتی شاعر و نویسنده و مطبوعاتچی چاکر شان.

البته از رهنوردزریاب انتظار نیست که مسئله را تا آن حد درک کند یا اگر هم درک کند، خود را با لشمیِ خاصه‌ی تمام انجمنی‌ها، تیر ننماید. با آنهم سوال بجایش باقیست که چه شده که تیکه‌دار نویسندگی و نقد شعر و داستان و فلم و سینما وغیره‌ی انقیاد و ابتذال، شاگردان و پیروان سر بزیر و آرام و مفلوکش را اینطور «حسابی» (یادتان هست از «حسابی» پراندن‌ها در نوشته راجع به کسرایی با آن خنده‌های نمکین که «بهش» می‌خورد آقای رهنورد؟) بی‌آب کرده سبق شان را می‌دهد؟ ولی او حتماً توجه ندارد که با این سیلی باران کردن خرد وکلان انجمن بی‌آبرویش، لگدی سخت بر خودش هم حواله می‌کند. اگر پدیده‌های مورد حمایت مادی و معنوی «نیروی اشغالگر یا دولت دست نشاندهٔ آن» نمی‌تواند «ادبیات مقاومت» باشد جز ادبیات تسلیم وخیانت، پس به دریافت جایزه و لقب «کارمند شایسته فرهنگ» از طرف «نیروی اشغالگر یا دولت دست نشاندهٔ آن» را چه نام میتوان گذاشت؟ **آقای رهنورد شما برای «نیروی اشغالگر یا دولت دست نشاندهٔ آن» از اول تا آخر چه ارزانی می‌داشتید که در مقابل به دریافت پول و جایزه و آن لقب سبک و جلف مفتخر می‌شدید؟**

یکچنین چیزی آشنایی ندارند و صرفاً مرض مخالفت با «پیام‌زن» و توجیه مزدور و بی‌عرضه و خنثی بودن شان در دوره اشغال موجب می‌شود که رکلام «مقاومت درونمرزی» را برگردن آویزند تا شاید ذلت و زردرویی و زنگ‌زدگی وجدان و شخصیت شان را بپوشانند. ولی نمی‌دانند که احیاناً هم اگر ثابت سازند که واصف‌باختری یا قهارعاصی و اکرم‌عثمان چند داستان و شعری به دفاع از «قد و بالای خوشنمای مجاهد» و هجو «لشکر ملحد» به نام شان ثبت می‌بود، این ماهیت آنان به مثابه شاعران و نویسندگان خادی و تسلیم شده را تغییر نمی‌داد و باز هم نفرین می‌شدند که چرا در آن سال‌ها بر سر زانوی روسها و سگان شان ناز می‌دیدند. پهلوان رهنورد می‌فرماید:

> امروز، شماری از خامه‌زنان ما، برخی از سروده‌ها و نبشته‌ها را که در همان زمان در کابل چاپ شده بودند، در شمار ادبیات مقاومت می‌آورند که به عقیدهٔ من درست نیست. زیرا پدیده‌هایی را که از سوی رسانه‌های همه گانی نیروی اشغالگر یا دولت دست نشاندهٔ آن پخش و نشر شوند و نویسنده و شاعر از این کارهای شان حق‌الزحمه هم بگیرند، به هیچ صورت نمی‌توان ادبیات مقاومت نامید.

به راستی قیامت شده، سلطان ادبیات اشغالگران و پوشالیان و تبهکاران بنیادگرا به جولان درآمده و همچون جغدی خشمگین چشم‌های انجمنی‌های احمق مدعی وجود «ادبیات مقاومت» را بیرحمانه از حدقه بیرون آورده و در حفره‌های آنها تف می‌کند!

فقدان صداقت و متانت

لیکن دم‌بریدگی حرفها و عدم صداقت و صمیمیت نویسنده انجاست که به روی مبارکش نمی‌آورد که **بحث صرفاً این نیست که**

اگر اکرم‌عثمان و واصف‌باختری وغیره تا زنده هستند باید خجالت بکشند و کار شان را نباید «ادبیات مقاومت» نام نهند، شما خود باید آن جایزه و لقب را از گردن تان دور بیندازید که غیر از ننگ هیچ افتخاری برای شما در پی ندارد زیراکه وقتی «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندهٔ آن» به شخصی جایزه و لقب «کارمند شایسته فرهنگ» می‌دهند باید سر یا پای این شخص پیش دشمن باشد و مشخصاً باید خاین‌ترین و آلوده‌ترین «کارمند فرهنگ» باشد که اشغالگران و سگان شان به تحسین و بزرگداشت او پیشقدم می‌شوند.

آفرین تان آقای رهنورد که خیلی دیر لیکن بالاخره یک لکه از دهها لکه بر شخصیت و کارنامه تان را با ابطال یکسره‌ی «ادبیات مقاومت» پاک کردید. ولی آیا در این پس پیری تکانی خواهید خورد و به آن قدر عزت‌نفس و متانت خواهید رسید که جایزه و لقب «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندهٔ آن» را نیز دور انداخته، از مردم بخواهید که جورآمدن‌های ۲۰ ساله‌ی تان را با پوشالیان و سفاکان بنیادگرا ببخشند و بدین وسیله بارکمرشکن روی شانه‌های تان را سبک سازید؟

کاش دولتی می‌داشتیم لااقل در این سطح که حینی که شما را به مشاورت وزارت گزیده بود شرط اولش را این می‌گذاشت که تحریری و شفاهی از پرچم‌نوازی تان و بخصوص دریافت جایزه و لقب و مستمری از «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندهٔ آن» و دوستی با بنیادگرایان از خود صریحاً انتقاد نمایید. با شناختی که از شما و یاران انجمنی تان هست بدون تردید حاضر می‌شدید دشنام‌های «حسابی» و غلیظی نثار رفقا و «برادران» کنید تا حلاوت مشاوریت را از دست ندهید. منتها این گپ یک جنبه مثبت داشت و آن اینکه راه را باز می‌کرد تا سایر انجمنی‌ها نیز از وقاحت مصرانه‌ی تذکر جایزه‌ها و لقب‌های ننگین (منجمله «اکادمیسین» و «کاندید اکادمیسین» و «سرمحقق» وغیره) دست شسته و بدین ترتیب به یکی از آزارهای روحی مردم پایان می‌دادند.

خلاصه آقای رهنورد از ما می‌شنوید آن دمبل بویناک «کارمند شایسته فرهنگ» را خداگفته از بدن تان جراحی کنید تا مردم نگویند آدم حقیری مشاور وزارت فرهنگ شده که از داشتن جایزه و لقب از سوی «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندهٔ آن» بابیشرمی خارق‌العاده‌ای فخر می‌فروشد.

ادبیات مقاومت در کدام فضا؟

در جای دیگر از گفت و شنود، گویی ستاره‌ی نویسندگان می‌خواهد ستاره‌ی شاعران کشور واصف‌باختری را خلع سلاح کند و همچنین آنانی را که با خفت رقت‌انگیزی این و آن کلمه در شعرهای پوپنک‌زده‌ی واصف را بیرون می‌کشند، گرد و خاک را از سر آنها پف کرده و نتیجه می‌گیرند که «اینست نماد مقاومت!»

> ادبیات مقاومت، باید در دسترس مقاومت کنندگان بالفعل و بالقوه قرار گیرد. یعنی اگر شاعری، در راستای مقاومت شعری بسراید و آن را میان دفتر خاطراتش پنهان نگه دارد، این سروده شاعر را نمی‌توان شعر مقاومت نامید. زیرا این سروده وظیفه خودش را انجام نداده است.

یعنی وی دکان بی‌متاع و حقیر واصف و امثالش را که شعرهای «مقاومتی» داشتند ولی آنها را در نیفه زده بودند یا خنده‌آورتر از همه آنها را «با تاریخ ساختگی» انتشار می‌دادند، تخته می‌کند.

اما سرانجمن اسباب فقدان «ادبیات مقاومت» را چیزهایی بر می‌شمارد که نشان می‌دهد علی‌الرغم افاضات درباره «ادبیات مقاومت»، درک ایشان از این ادبیات، ناقص و انجمنی است:

> در واقع فضای رعب‌انگیز و پلیس‌سالاری که بر پایتخت (توجه کنید بر پایتخت و نه حتی سراسر کشور! پ.ز.) چیره و مسلط بود، عملاً پدید آمدن چنین ادبیاتی را ناممکن می‌ساخت.

اگر ادبیات بر ضد «فضای رعب‌انگیز و پلیس‌سالاری مسلط بر پایتخت» یا بر کل یک کشور قدعلم ننماید دیگر ارزش آن چه خواهد بود و چرا «ادبیات مقاومت» نامیده شود؟

پدید آمدن «ادبیات» در شرایطی سیاه و خونبار اشغال یا حاکمیت سگان بیگانه چه غیرمذهبی و چه مذهبی نوعی ایجاد سنگر است علیه دشمن که اگر پیگیر و قاطع و صادقانه و خروشنده باشد باید بهای آن را با تحمل رنج‌ها و حتی قربانی شدن پرداخت.

اساساً گلوله‌های ادبیات مقاومت در واقع جز لاینفک گلوله‌های سربی است که باید همراه هم دشمن را آماج قرار دهند در غیر آن اگر یک مقاومت آزادیبخش تفنگ داشت اما کتاب نه، روزگارش همان می‌شود که در افغانستان شاهدیم؛ ثمرات مقاومت دلیرانه‌ی توده‌ها توسط مشتی جنایتکار مزدور به یغما می‌رود.

> **«روزی خواهد آمد که ساده‌ترین مردم میهن ما روشنفکران ابتر کشور را به استنطاق خواهند کشید.**
> **از آن‌ها خواهند پرسید که وقتی ملت به مانند آتش یک اجاق کوچک و تنها فرو مرد،**
> **به چه کار مشغول بودند؟**
>
> «آتورنه کاستیلو»

غولِ بادی ادبیات و هنر کشور نمی‌داند که انجمنی‌های غیر پرچمی و خلقی فقط و فقط در صورتی می‌توانستند امروز زنان و مردانی با شخصیت و متعهد به حساب روند که در همان «فضای رعب‌انگیز» بر وحشت، جان دوستی، محافظه کاری، بی‌حسی و بی‌وجدانی خود غلبه کرده و با قبول حتی خطر شکنجه و مرگ آثاری می‌آفریدند. و اگر این کار در «فضای پلیس‌سالاری» ممکن نبود، می‌توانستند در مهاجرت «شاه‌جور» قلم شان را بر سینه دشمن اشغالگر، میهنفروش یا بنیادگرا خالی کنند.

«فضای رعب‌انگیز و پلیس‌سالاری» است که نویسنده یا شاعر یا هر هنرمند ملتزم را به مبارزه برمی‌انگیزد. لیکن از آنجایی که انجمنی‌ها بی‌غیرت و بی‌وقار بودند و خود را ندا و وجدان مردم شان نمی‌پنداشتند، در برابر دشمنان خاموشی گزیدند و خود را به هر سه دشمن فروختند.

آقای رهنوردزریاب، مگر فضای ایران از ۳۰ سال به اینسو کمتر از فضای کابل «رعب‌انگیز و پلیس‌سالار» بود که نویسندگان و شاعران آزادیخواه آن «ادبیات مقاومت» گرانسنگی بر ضد رژیم محمدرضاشاه و جمهوری اسلامی آفریدند و پا به پای مبارزه مردم بالیده رفت و عده‌ای از آنان جان شان را فدای پیکار آزادیخواهانه کردند؟

آثار هنرمندان مبارز شهید یا زنده‌ی ایران از آن جهت با ده‌هازار تیراژ چاپ می‌شوند و دست به دست می‌گردند که در «فضای رعب‌انگیز و پلیس‌سالاری» محمدرضاشاهی یا جمهوری اسلامی جانی پدید آورده شده‌اند.

«فضای رعب‌انگیز و پلیس‌سالاری» در افغانستان و ایران هر دو وجود داشت و دارد اما در ایران روشنفکران «کفن‌پوش» کم نبودند و نیستند در حالیکه در افغانستان ملوث‌شده‌ی ما، روشنفکران انجمنی‌اش اول خود را بوسیله روسها و مزدوران «سرخ پوش» و سپس از ترس جلادان بنیادگرا «سبزپوش» کردند و به ساز هر دو رقصیدند و رقصیدند و می‌رقصند و هرگز هم خسته نمی‌شوند!

می‌توان بر این «فضای رعب‌انگیز و پلیس‌سالاری...» لعنت فرستاد که شاعران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و سایر «فرهنگیان» انجمنی را چقدر خوار ساخته و در قطی کرده بود! این جمله خوشایند و پسندیده‌ی آقای رهنورد وکلیه خانم‌ها و آقایان انجمنی خواهد بود. اما تاریخ و مردم ما «لعنت» شان را نه به «فضا» بلکه به شاعران و نویسندگانی حواله می‌نمایند که زنده ماندن و زندان ندیدن را به هر قیمتی خریدار شدند، به درگاه هر دژخیمی لولیدند و عوض «ادبیات مقاومت»، ادبیات سازش، تسلیم و خسی آفریدند.

هم اکنون چه وظیفه دارید آقای رهنورد جز اینکه نشریه‌های آزادیخواه و ضد بنیادگرا را نشانی نموده به اشاره‌ی مارشال و خادش قبر آنها را بکنید. و با استفاده از هر فرصت در برابر اسماعیل و دوستم وغیره سرتروریست‌ها را بجا آورید که ماشاالله وجود شان برای افغانستان مانند ضرورت آب برای ماهیست؟

«امیر» ادبیات و هنر خادی و جهادی برای آنکه پیش از پیش جلو هرگونه سفسطه و مسخره گی‌های انجمنی‌ها راگرفته باشد، فتوا صادر می‌کند:

> اگر در جستجوی ادبیات مقاومت هستید، سوانح این ادبیات را در گوشه‌های دور دست کشور، و یا در میان نویسندگان و شاعران مهاجر، در سرزمین‌های همسایه، بگیرید. در کابل و شهرهای بزرگ دیگر، چنین ادبیاتی نداشتیم. و اگر احتمالاً چیزی پیدا شود، در حد اعتراض‌های سیاسی ـ اجتماعی خواهند بود و نیز به شکل اظهار ناخوشنودی از اوضاع و چنین پدیده‌هایی را نمی‌توان ادبیات مقاومت نامید.

آیا مرد و زنی انجمنی هست که بر این فتوای استاد خرده گیرد ولو خرده گیری‌ای به سبک رایج انجمنی‌ها چه رسد به دربست رد آن؟

تا رهنورد به این پرسش‌ها پاسخ نگفته...

بهر حال، این احکام «حسابی»، قاطع و روشنِ پیرِ انجمنی‌ها در رد تام و تمام «ادبیات مقاومت» در شمار راستگویی‌های وی می‌روند. اما راستگویی واقعی، روشنگرانه و تاریخی وی زمانی خواهد بود که به جای نوشتن «گلنار و آئینه»* و مزخرفاتی ازین دست، مسایل ذیل را

---

*ـ «گلنار و آئینه» نام ناول جدیدی از رهنوردزریاب و چیزی باب دندان فلمسازان درجه دو و در عین حال بی‌حس وطنی است که فوری بر اساس آن فلمی بسازند تا در کنار «غلام عشق»، «رویا» و «خانه ۵۵۵» چشم‌ها را خیره کند مخصوصاً که کم از کم ده صحنه خواندن و رقص در آن گنجایش دارد!

این کتاب گویی به فرمایش ربانی، فهیم، سیاف، دوستم، اسماعیل و... نوشته شده که آنان را در خلسه‌ای جهادی فرو می‌برد زیرا هیچ حرفی از جنایت‌های شان در میان نیست و برعکس تا بخواهی پر است از خیال‌پردازی پوک و غیرمنطقی در محشر افغانستان به اضافه چاشنی‌های رقص و «عشق» و «هجران» و «ناکامی». و البته برای آنکه مبادا داستانی «غیر مدرن» و جوادفاضلی تلقی شود، و باید صبغه‌ای مثلاً «سور رئالیستی»، «جریان سیال ذهن» (وای که اکت پیروی از این روش‌های ضد رئالیستی با تقلیدی ناشیانه و بوزینه‌وار و کاریکاتورسازی از «بوف‌کور» صادق‌هدایت، در زیر ساطور قصابان بنیادگرای طالبی و «ائتلاف شمال»، چقدر خاینانه می‌باشد) به خود بگیرد، بناً دختر در گورستان به رقص می‌پردازد؛ گذشته و حال و خواب و بیداری و دنیای واقعی و دنیای خیال و وهم درهم می‌آمیزند؛ وکاررواییهای بسیاری از این قبیل. حتی نویسنده‌ی ظالم به روسو و هگل و مارکس و گاندی و دیالکتیک هم رحم نکرده و این نام‌ها را

←

صادقانه و با اجتناب از دخالت دادن احساسات نسبت به یاران پرچمی و انجمنی توضیح دهد:

– روسها و سگان چگونه و مشخصاً با کدام وسایل شما و دیگر انجمنی‌ها را تطمیع می‌کردند؟

– به روسها و میهنفروشان غیر از خدمات «قلمی» از کدام طرق خدمت می‌کردید و آنان از شما خواهان چه اطلاعات و همکاری بودند؟

– دستگیرپنجشیری، سلیمان‌لایق، بارق‌شفیعی، عبداله‌نایبی، لطیف‌پدرام و اکرم‌عثمان (که ظاهراً بیشتر از شما به روسها و نجیب‌اله و خادش نزدیک بود) چگونه برای روسها جاسوسی می‌کردند؟

-آیا پنجشیری، لطیف‌پدرام و نایبی از همان هنگام هم با جمعیت اسلامی سر و سر داشتند یا به این پستی بعد از زوال نجیب تن سپردند؟

– ادعا می‌کنید که سال‌ها برای خوشایند روسها و سگان شان چیزی ننوشتید، در اینصورت بفرمایید که آنان عاشق چه چیزی در شما بودند که با وصف شکستن نمکدان، هم در «کشور شوراها» از شما پذیرایی به عمل می‌آوردند، هم شما را با لقب «کارمند شایسته فرهنگ» می‌آراییدند و هم برای تان جایزه‌های نقدی پیشکش می‌کردند؟

– اساساً روسها بودند یا پوشالیان یا حالاً بنیادگرایان اند که به شما خنثی‌نویسی یعنی این خیانت را یاد می‌دادند و می‌دهند که در قیامت هولناک افغانستانِ زیر سم ستوران روسی و پوشالی و جهادی، در ابتذال‌نامه‌های «سباوون»، «ژوندون» وغیره قسمی بیشرمانه راجع به ادبیات بنویسید که گویی مسئله حیاتی و مماتی مردم ما یا جامعه روشنفکری ما را هر چیزی و منجمله «نقد و نقدنویسی»، «وضع فلم و سینمای افغانستان»، «جریان سیال ذهن»، «بیدل و حافظ‌شناسی»، «وضع رمان و رمان‌نویسی در افغانستان» و... تشکیل می‌دهد به استثنای افشای بی‌ملاحظه‌ی پوشالیان و جنایت پیشگان بنیادگرا و مبارزه بی‌امان علیه آنان در جهت تبلیغ و تقویت افکار و نیروهای دمکراتیک؟

– بی‌پرده ساختن مفصل کارنامه «انجمن» در مدتی که پسوند «اسلامی» را بر آن افزودید یعنی دوره مشعشع امارت ربانی – حکمتیار – مسعود. درین رابطه باید مشخصاً فعالیت‌های لطیف‌پدرام به مثابه جاسوس خاص ربانی و مسعود، حسین‌فخری، واصف‌باختری و خود تان را تشریح نمایید که چگونه پس از سقوط رژیمی که «کارمند شایسته فرهنگ»اش بودید، ۱۸۰ درجه چرخ زده و خدمتگزار امارت خون و خیانت و خرخری شدید.

– آیا لطیف‌پدرام آن نوشته بی‌ناموسانه‌اش را علیه «راوا» در هفته‌نامه کابل (۱۳ جوزا ۱۳۷۴) از زیر نظر شما تیر کرد؟ کی‌ها او را به آن رذالت واداشت؟ آیا در «انجمن اسلامی» کسانی هم بودند که گفته باشند، بیشرافتی علیه سازمانی که ضد تروریست‌های بنیادگرا می‌رزمد و بخصوص هتاکی نسبت به رهبر جانباخته‌ی آن، غیر از سقوط در حد سگان زنجیری بنیادگرایان معنی‌ای ندارد؟

- آیا خبرچینی لطیف‌پدرام را به رژیم ایران برای رفقای پرچمی گوشزد کردید؟ آنان چه گفتند؟ آیا لطیف‌پدرام جاسوس دو جانبه بود؟ او چگونه از منصب خادی‌اش در پوهنتون استفاده می‌جست و برخورد شما به رسوایی‌های اخلاقی وی چه بود؟

- ارتباط انجمنی‌ها با رژیم ایران از طریق کدام افراد تامین می‌شد و گروه‌های خاین ایرانی مثل حزب توده و چریک‌های اکثریت و سپس عوامل جمهوری اسلامی مثل داکترچنگیزپهلوان چگونه بر انجمن اربابی می‌کردند؟

- اکرم‌عثمان در جریان سفارت‌کاری‌هایش در تهران و دوشنبه چقدر پول بالا رفته باشد؟ آیا شما پس از دیدار مشهور وی با نجیب «در حضور زن و فرزندش» که سوخته و حسرت کشیده از او خواستید تا شما را نیز به «حضور» داکتر صاحب ببرد، او چطور ترازو به زمین می‌زد و تا آخر نخواست آن افتخار تاریخی نصیب شما و واصف و... شود؟ و اگر رسم رفاقت را بجا آورده و شما را به «حضور» برده خاطره آن را با همان دقت و وجد اکرم‌عثمان بنویسید، مخصوصاً این را که آیا داکتر صاحب را تنها دیدید یا کدام پیشخدمتش هم موجود بود؟

آیا...

سوال‌ها زیاد اند و اگر زندگی بود و شما به داغ‌گیری از روی تان تصمیم گرفتید، آنها را مطرح خواهیم ساخت.

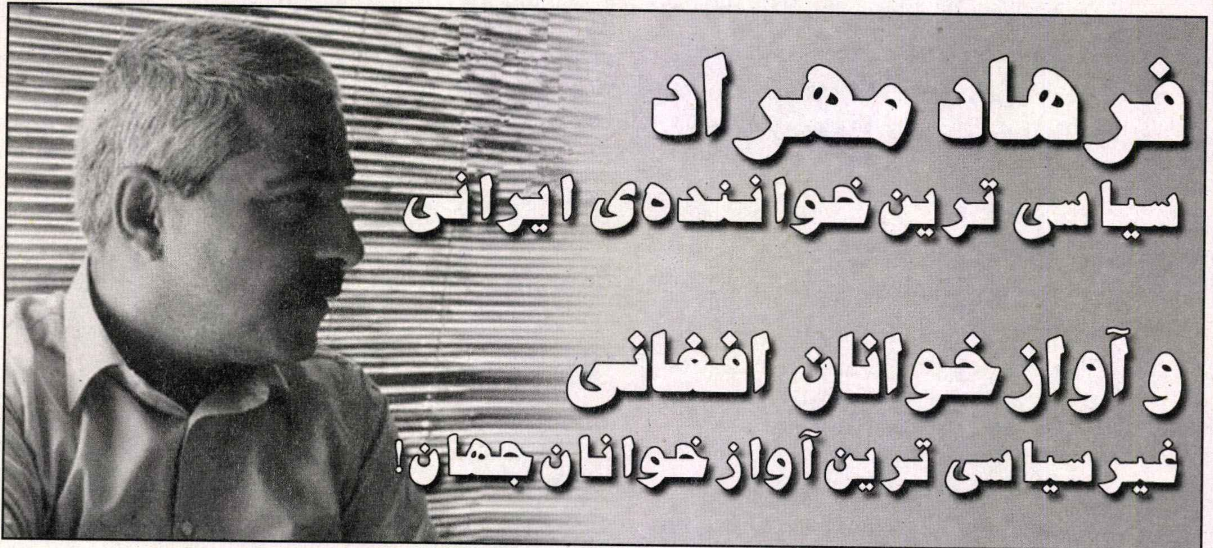
اعتراف به سوراخ پرچمی بودن

ما مدعی شدیم ولی کم نبودند کسانی که در صحت ادعای ما دایر بر پرچمی‌بودن شما شک کرده و آن را ناشی از «بغض» ما علیه

بقیه در صفحه (۷۰)

بدون هیچگونه ارتباط عقلانی و انسانی در داستان آورده تا خواننده ببیند که رهنوردزریاب مفت پیش عبداله‌نایبی‌ها و دستگیرپنجشیری‌ها و جاسوس پدرام‌ها زانو نزده و مفت به لقب بزرگ «کارمند شایسته فرهنگ» دست نیافته است. یعنی «شاهکار»ی در حد کمال آفریده تا اکنون جنرالی خادی و دزدک چون حسین‌خان‌فخری و نظایریش سر رسند و آن را اثری «زمانه» و خالقش را «نویسنده زمانه» نامیده و به این صورت مجاوران انجمن و کلیه پوشالیان و تبهکاران «ائتلاف شمال» را سرخوش و راضی کرده و زمینه یکبار دیگر جهت اعطای لقب «کارمند شایسته فرهنگ» به نویسنده مهیا گردد - ولی این بار از طرف «بنیاد شهید مسعود» و مشخصاً به فرمان «مارشال» صاحب هنرپرور!

امیدواریم در شماره بعدی راجع به این اثر نابغه انجمن که عنوانش را هم از «خشت و آئینه» ابراهیم‌گلستان زده، مطلبی داشته باشیم.



فرهاد مهراد
سیاسی ترین خواننده‌ی ایرانی
و آوازخوانان افغانی
غیرسیاسی ترین آوازخوانان جهان!

در دنیا آوازخوانان متعهد و مردمی نامداری بوده‌اند که ضمن سرودن غم مردم و مقاومت و پیکار شان، گاهگاهی هم متناسب به حال و اوضاع و چه بسا علاقه‌ی هزاران هوادار شان خواندن‌هایی عاشقانه و مطلقاً غیرسیاسی و اجتماعی نیز ارائه داشته‌اند. اما فرهادمهراد آوازخوان بزرگ ایران که در ۸ سنبله ۱۳۸۱ در ۶۰ سالگی خاموش شد، با صدای حزین بی‌نظیرش در هیچکدام از آهنگ‌هایش چه در دوران شاه و چه بخصوص رژیم خمینی و خامنه‌ای، دلش هرگز یاری نداده که از عشق و سرمستی و شادی و بی‌خیالی بسراید.

او به مثابه هنرمندی آگاه نه فریب شاه و روشنفکران و صدها نشریه «آریامهری» را خورد و نه با به قدرت رسیدن رژیم جنایتکار خمینی متزلزل شد. او نگذاشت هنر و شخصیت‌اش به هیچ عنوان و به هیچ بهانه‌تراشی‌های مزورانه و سازشکارانه با رژیمی فاشیستی دینی لکه‌دار شود.

چشم فرهاد مثل چشم تقریباً تمامی آوازخوانان وطنی ما از سنگ و کلوخ نبود که آنهمه جنایت پیشگی‌های روسها و مزدوران خلقی و پرچمی و پلیگون‌ها را ببیند اما خمی بر ابرو نیاورده و فقط در پی این باشد که چطور هنر خنثی و خسی‌اش را به گوش شنوندگان سوگوار در کشوری اشغال شده برساند. قلب فرهاد از سلطه حاکمیت خون‌آشام و فقدان آزادی و دموکراسی در کشورش می‌سوخت و در برابر تبلیغات کرکننده‌ی رسانه‌های رژیم، ایران را به درستی بیدادگاه مخوف و بی‌روزنی و مغروق گردابی هولناک و سیاه ترسیم می‌نمود که هر عشق و امید را در خود سر به نیست می‌سازد.

او در «اسیر شب» می‌موید:

جغد بارون خورده‌ای تو کوچه فریاد می‌زنه
زیر دیوار بلندی یه نفر جون می‌کنه
من اسیر سایه‌های شب شدم
شب اسیر تور سرد آسمان
پا به پای سایه‌ها باید برم
شب به شب تا مرز تاریک جنون
دلم از تاریکی‌ها خسته شده
همه‌ی درها بروم بسته شده

ترانه‌های فرهاد آئینه‌ای اند که چهره حکومت شکنجه و خون و زندان را در آنها می‌توان دید و نافذترین سوگسرودهای ایرانِ شاهی به شمار می‌روند که تصنیف‌های شهیارقنبری و موزیک به یاد ماندنی اسفندیارمنفردزاده آن‌ها را ماندگار ساخته اند.

هنگامی که صفیر گلوله‌های چریک‌های فدایی خلق در سیاهکل آغاز مبارزه مسلحانه را اعلام داشتند و بخصوص پس از آنکه مبارزان با قهرمانی‌های افسانوی در جریان نبرد یا زیر شکنجه ساواک یا میدان‌های تیرباران جان باختند و ایران تکان خورد، فرهاد نه «عرفان‌گرا» شد نه همانند روشنفکران بزدل و بی‌وجدان و مزدور به تخطئه قیام پرداخت و نه دل بیقرار و ملتهبش از شهادت آن قهرمانان تنها با نوشتن داستان یا شعری نامفهوم و بی سر و ته می‌توانست آرام گیرد. پس باز هم هم‌آوای مردمش آهنگ معروف «جمعه»☆ را خواند:

جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه
جمعه‌ها غم دیگه بیداد می‌کنه

و بدینترتیب با سلاح هنرش در کنار مردم و پیشتازان پاکباز آنان قرارگرفت.

او که استیلای ظلمت خونین را بر میهنش می‌دید و می‌خواست با کلام شاعر ملی ایران احمدشاملو، خفقان را رسوا نماید، آنگاه به

☆- شهادت اولین گروه از فداییان در روز جمعه اتفاق افتیده بود.

«شبانه»های شاملو روی می‌آورد. فرهاد با دزدیده شدن انقلاب ایران توسط دژخیمان بنیادگرا، دهسال نتوانست بخواند. و در یک فرصتی که آخرین البمش با نام «خواب در بیداری» را عرضه کرد در آن شعرهایی از داکترشفیع‌کدکنی و اخوان‌ثالث را خوانده است. او در همین البم این قطعه از شکسپیر را انتخاب کرده است:

کیست که بتواند آتش بر کف دست نهد
و با یاد کوههای قفقاز خود را سرگرم کند؟
یا تیغ گرسنگی را با یاد سفره‌های رنگارنگ کُند کند
یا برهنه در برف دیماه فرو غلتد
و به آفتاب تموز بیاندیشد
نه، هیچکس، هیچکس
چنین خطری را به چنان خاطره‌ای تاب نیاورد
از آن که خیال خوبی‌ها درمان بدیها نیست
بلکه صد چندان به زشتی آنها می‌افزاید.

گفته می‌شود که فرهاد تنها خستگی و پلشتی و پستی و نومیدی و درهای بسته را می‌بیند. این درست است اما فراموش نباید کرد که زیر سایه‌ی رژیم‌های تبهکار شاهی و شیخی به جای سخن گفتن از گل و بلبل و آه و ناله سر دادن به خاطر رخسار معشوق بی‌وفا که در واقع تخدیر مردم و نوعی همراهی با دژخیمان است، از فضای رعب‌آور و گلوگیر گفتن، خود به معنی نساختن و همزبان نشدن با دشمن و ایستادن در برابر آنست.

داکترشفیعی‌کدکنی گفته است: «شاملو همیشه عظمتی دارد که نه یأسش آن یأس معمولیست و نه امیدش آن امید بزک نمیر بهار می‌آید.» این سخن نغز در مورد فرهاد هم مصداق دارد. یأس او بازتاب خشم و نفرت خود او از گند و عفن رژیم‌های خون و خیانت است. او مخاطبانش را دعوت نمی‌کند که خودفریبی و مردم‌فریبی کرده به قلندری و عرفان‌گرایی رو آورند، در خود فرو روند و دست روی دست نهند. برعکس او هشدار می‌دهد که نکبت و طاعون مستولی بر وطن را از یاد نبرند. یکی از دوستدارانش می‌نویسد: «با آنکه ترانه‌هایش غم‌انگیز اند ولی نیروی خاصی می‌دهند.»

با توجه به فرهادها، فلمسازان، نقاشان و سایر هنرمندان سیاسی و مبارز کشور همجوار ما ایران، به این حقیقت تلخ و آزاردهنده

بقیه در صفحه (۷۴)

«شبانه»ی احمدشاملو راکه یکی از زیباترین ترانه‌های فرهاد است تقدیم خوانندگان عزیز می‌نماییم.

شبانه

(۱)

یه شبِ مهتاب
ماه میاد تو خواب
منو می‌بره
کوچه به کوچه
باغِ انگوری
باغِ آلوچه
دره به دره
صحرا به صحرا
اون جاکه شبا
پشتِ بیشه‌ها
یهِ پری میاد
ترسون و لرزون
پاشو میذاره
تو آبِ چشمه
شونه می‌کنه
مویِ پریشون...

(۲)

یهِ شبِ مهتاب
ماه میاد تو خواب
منو می‌بره
تهِ اون دره
اون جاکه شبا
یکه و تنها
تک درختِ بید
شاد و پُرامید
می‌کنه به ناز
دَستشو دراز
که یه ستاره
بچکه مثِ
یه چیکه بارون
به جایِ میوه‌ش
نوکِ یه شاخه‌ش
بشه آویزون...

(۳)

یه شبِ مهتاب
ماه میاد تو خواب
منو می‌بره
از تویِ زندون
مثِ شب‌پره
با خودش بیرون،
می‌بره اون جا
که شبِ سیا
تا دمِ سحر
شهیدایِ شهر
با فانوسِ خون
جار می‌کشن
تو خیابونا
سرِ میدونا:
«- عمو یادگار!
مردِ کینه‌دار!
مستی یا هشیار
خوابی یا بیدار؟»

●

مستیم و هشیار
شهیدایِ شهر!
خوابیم و بیدار
شهیدایِ شهر!
آخرش یه شب
ماه میاد بیرون،
از سرِ اون کوه
بالایِ دره
رویِ این میدون
رد می‌شه خندون

یه شب ماه میاد
یه شب ماه میاد

افسانه، حقیقت ماندگار

افسانه‌نوروزی زنی که در دفاع قهرمانانه از عزت و عصمت خویش جلادان جمهوری اسلامی را از پای درآورد اینک سرفرازانه پشت درهای بسته زندان انتظار اعدام را می‌کشد.

این زن دلیر که ۷ سال از زندانی شدنش سپری شده و در این مدت تحت فشارهای شدید روحی و جسمی قرار گرفته است قربانی دسیسه‌سازی رئیس پلیس جزیره کیش است. رئیس با اعزام شوهر افسانه به جای دیگر، به قصد تجاوز، به زور وارد خانه‌اش می‌شود. ولی به قول خبرنگاری افسانه به جای آنکه از فرط وحشت قدرت حرکت را از دست بدهد به مقابله جانانه پرداخته و رئیس جنایتکار را به آن دنیا می‌فرستد. با آنکه ادعاهای افسانه بعد از معاینات طبی قانوناً ثابت شده ولی این‌همه نزد بیدادگاه رژیم بی‌بها است و عدالت بربرمنشانه‌اش فقط اعدام افسانه را می‌خواهد. افسانه از شرافتش به دفاع برخاست و اگر درکشوری دور از تعفن بنیادگرایی می‌زیست تبرئه و آزاد می‌شد اما از آنجایی که او خون فرد عادی‌ای نه بلکه خون ناپاک بیشرفی چون رئیس پلیس را جاری ساخته، حالا هرطوری شده باید از سوی رژیمی فاسدپرور و تبهکار مجازاتش کمتر از اعدام نباشد.

ملت آگاه ایران و خانواده شریف افسانه این عمل دلیرانه‌ی دختر نجیب شان را افتخار دانسته و با قاطعیت و سربلندی در کنارش ایستاده‌اند اما او نزد ولایت فقیه، سزاوار اعدام محسوب می‌شود. باید چنین باشد. از جمهوری اسلامی خونخوار که کشتار هزاران زندانی را در ۱۳۷۶ و تجاوز به دختران باکره‌ی زندانی را در کارنامه ننگین‌اش دارد، توقعی بیش از این نیست.

سرنوشت افسانه با سرنوشت هزاران هزار زن و دختر سیه‌روز افغانستانی گره خورده است که در برابر چشم اقارب و عزیزان شان و در کنار نعش برادران خود مورد تجاوز، هتاکی، لت‌وکوب، سینه‌بریدن، رقصاندن و ازدواج‌های غیرانسانی و اجباری قرار گرفته و می‌گیرند. ما با توجه به ماهیت خون‌آشام «ائتلاف شمال» که دولت و ارگان‌های دیگر را در چنگال دارد نمی‌خواهیم با رجوع به آن که خواستار لغو اعدام افسانه شوند، به افسانه‌ی پرغرور توهین روا داریم. ولی آرزو می‌کنیم که همبستگی و هماهنگی مشخص و عملی تمام تشکل‌های آزادیخواهانه‌ی ایران و جهان، رژیم فاشیستی مذهبی ایران را در حدی زیر فشار قرار دهد که نتواند طناب دارش را بر گردن افسانه‌ی ۳۶ ساله و مادر دوکودک حلقه کند.

سکوت مرگبار و شرم‌آور کمسیون‌ها و سازمان‌های متعدد حقوق بشر وطنی در ارتباط با افسانه‌نوروزی و شهادت زهراکاظمی و سایر اعمال جنایتکارانه جمهوری اسلامی ایران، محکی است که ماهیت وابسته، بنیادگرازده و فرمایشی آنها را ثابت می‌سازد.

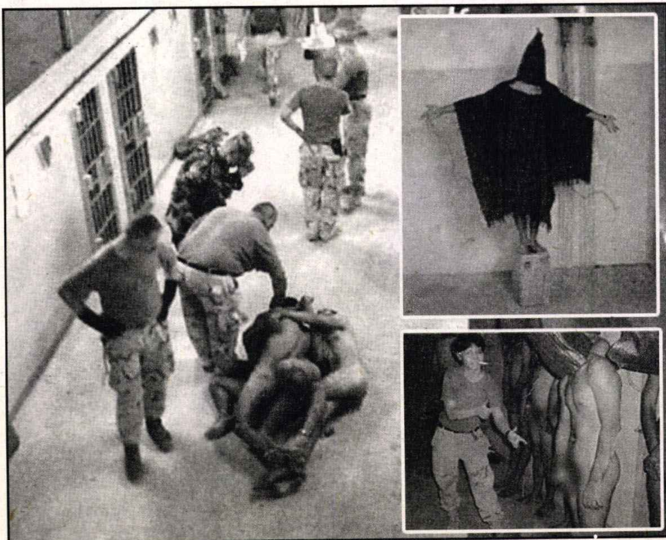
بر مطبوعات ضد بنیادگرایی و طرفدار دموکراسی کشور است تا نفرت عمیق شان را از جنایتی که در شرف وقوع است ابراز داشته و چونان دفاع از ملالی‌جویا به پشتیبانی از افسانه‌ی قهرمان زبان بگشایند. ▣

افغانستان، عراق خواهد شد اگر...

دیروز زندان ابوغریب شکنجه گاه وکشتارگاه رژیم صدام بود و امروز محل شکنجه و رفتارهای شنیع و غیرانسانی عساکر امریکایی علیه اسیران عراقی. و این عراق را می‌خواهد به ویتنام دیگر امریکا بدل سازد.

اما در کشور ما که امریکا محصولات دیروزی مافیای جهادیش «ائتلاف شمال» را رویکار آورده و عناصر گلبدینی و طالبی را هم به کمر آقای کرزی می‌بندد، در واقع تخم هرگونه ناآرامی، بی‌ثباتی، ستمگری و بدمستی جنایتکاران مذکور علیه مردم را می‌کارد. و این افغانستان را نیز سرانجام به باتلاق امریکا بدل خواهد ساخت که طبعاً تروریست‌های طالبی، گلبدینی و القاعده از آن سود خواهند جست.

پس تنها و تنها بر مردم ماست که کشور را از آلودگی بنیادگرایان از هر جنس پاک سازند. ▣





تخار

داود ب.

از کارروایی‌های شاروال جنایتکار تالقان

در قوس ۱۳۸۲ حاجی آغا یکتن از قومندانان جنایتکار تخار است که فعلاً شاروالی تالقان را در قبضه دارد. او در طول دو سال نه تنها کاری را در جهت آبادی تالقان انجام نداده بلکه عواید مندوی‌های تالقان را منظماً به جیب زده است و حدود بیشتر از ۳۰۰ درخت چنار را که هر کدام شان بیشتر از چهل سال عمر داشتند و باعث زیبایی و سرسبزی شهر بودند همه را بی‌رحمانه قطع نموده به نفع شخصی‌اش به فروش رسانیده است.

مردم می‌گوید یک جنگ‌پرست جهادی را به شاروال بودن چه کار. و تا زمانی که این آدمکشان درنده اند انتظار انجام هیچ خدمت مهمی به مردم را نباید داشت.

از خیانت‌های سیداحمد رئیس معارف تخار

به تاریخ ۱۷ جدی ۱۳۸۲ موسسه یونیسف زیر نظر داکتر جاوید ورکشاپ «تیچر ترینگ» را براه انداخت که در آن ۱۰۵۰ نفر معلم طی ۵۰ روز آموزش می‌دید که هر فرد در پهلوی معاش، روزانه ۱۰۰ افغانی نان چاشت استحقاق داشت. اما سیداحمد رئیس معارف تخار با داکتر جاوید مسئول یونیسف معامله کرده به معلمان نان چاشت تیار می‌کردند که قیمت آن بیش از ۳۰ افغانی نمی‌شد و بناء مبلغ ۷۰ افغانی از هر معلم را به جیب می‌زدند که بصورت تقریبی روزانه بیشتر از ۷۰۰۰۰ افغانی و در ۵۰ روز بیشتر از سه‌میلیون افغانی می‌شد. تمام معلمان از موضوع شکایت داشتند ولی رئیس معارف به آنان گفت: «اگر کسی نان را قبول ندارد از ورکشاپ خارج شود.» ناگفته نماند که رئیس معارف بخاطر بدست آوردن امکانات تمام خویش و قوم خود را درین ورکشاپ شامل نموده که بسیاری از آنان معلم نیستند وبعضی از آنان شاگردان مکاتب اند که به نام معلم شامل ورکشاپ شده بودند.

به تاریخ اول دلو یکی از معلمان زن بنام شیرین حمیدی معلم لیسه نمبر اول نسوان تالقان به رسم اعتراض با صدای بلند در میان معلمان گفت: «الهی این پول ما زهر جان شما شود. صد افغانی ما را می‌گیرید و در بدل نانی هم نمی‌دهید که سیر شویم.» در مقابل تمام کاسه‌لیسان رئیس معارف از هر طرف بالای معلمه دلیر با کلماتی مثل: «ای بی‌شرم، ای بی‌حیا شرم نمی‌کنی که بخاطر شکمت دعوا می‌کنی.» تاخته و نزدیک بود از ورکشاپ اخراجش نمایند که در اثر طرفداری معلمان ممکن نشد.

همچنان به تاریخ ۲ دلو یکتن از معلمان تحصیل‌یافته بنام فریده که درین ورکشاپ راه نیافته بود در جمع زیادی از معلمان به رئیس معارف با خشونت و قهر گفت: «شما خاینین، من که معلم برحال و مسلکی هستم چونکه واسطه ندارم و خویش شما نیستم درین ورکشاپ شامل نمی‌شوم و خواهرزاده و برادرزاده‌ات که شاگرد مکتب اند شامل این ورکشاپ می‌شوند.»

خلاصه رئیس معارف تخار که از جمله جهادی‌هاست چندین سال است که این ریاست را در قبضه داشته و رشوه را علنی، بی‌ترس و بی‌پرده می‌گیرد.

خیانت‌ها در کانکور تالقان

به تاریخ ۴ دلو ۱۳۸۲ در تالقان امتحان کانکور گرفته شد که در آن مثل سایر کارها تقلب و رشوه به حد اعلی و به وضوح مشاهده می‌شد و حتی محصلینی که از کابل به رخصتی آمده بودند بنام فارغان ۱۲ کارت گرفته عوض خویشان و دوستان نالایق‌تر شان امتحان دادند. کلید سوالات قبل از شروع امتحان در بدل پول در اختیار شاگردان واسطه‌دار قرار گرفت. روز قبل از شروع امتحان کارت شمولیت به پول فروخته می‌شد که در نتیجه شاگردان فارغ دوازده نتوانستند کارت عضویت حاصل نمایند و در عوض ملاهای مساجد و شاگردان صنوف دهم و نهم کارت را بدست آورده در امتحان شرکت کردند که در نتیجه همان شب مستحقین به جان آمده بالای پوهنتون تالقان حمله نموده تمام شیشه‌های تعمیر را شکسته و بدین ترتیب جریان توزیع کارت مختل شد.

مسئولین معارف تخار از شاگردان تا ۲۰۰ دالر و ۳۰۰ دالر هم رشوه گرفته بودند.

محمد

رذالت قوماندان محمدعلم

به تاریخ اول جدی ۱۳۸۲ تفنگ‌سالار مشهور بنام قوماندان محمدعلم از قریه بلوچ‌پای کشم با چندنفر مسلح، زلمی‌خان‌صادق یکی از معلمان لیسه میرفضل‌الله ولسوالی کشم را در بازار مورد لت و کوب و کش‌وگیر قرار می‌دهد که بالاخره در اثر مداخله دکانداران و مردم از مرگ نجات می‌یابد.

علت لت و کوب و توهین معلم مذکور این بوده که پسر قوماندان موصوف را اول نمره نساخته بود زیرا لیاقت آن را نداشت. طبعاً هیچ یک از به اصطلاح مقامات مسئول به قضیه توجهی نکرد.

پ. ا.

ولسوال، شاروال و مسئول «کاوا» خاینان به مردم چاه‌آب

به تاریخ ۱۴ اسد ۱۳۸۲ شمس‌الدین ولد جمال‌الدین مسکونه گذروارنخواه ولسوالی چاه‌آب که رئیس موسسه «کاوا» است از درک کرایه موتر، میخ گول، خشت پخته وغیره مبلغ ۳۳۰۰۰ دالر را می‌زند. از واقعه که «داکتر» جنید ولسوال چاه‌آب خبر می‌شود به منظور حق گرفتن فرد مذکور را تهدید می‌نماید. او ابراهیم‌خان شاروال چاه‌آب را به قسم واسطه به خانه ولسوال می‌برد و در نتیجه‌ی جور آمد ۱۷۰۰۰ دالر به ولسوال و ۱۰۰۰۰ دالر به شاروال رسیده و متباقی سهم رئیس «کاوا» می‌شود. مسئله زبان‌زد عام و خاص است.

از جنایتکاری‌های جمعیت اسلامی

در اواخر سال ۱۳۸۱ محمدموسی ولد جوره از قریه خشکدره ولسوالی کشم که به قوماندانی محل ارزشی قایل نبود توسط قوماندان محمدوکیل ولد محمدیوسف به تحریک احمدی قوماندان مشهور جمعیت اسلامی ربانی به قتل می‌رسد.

جنایت پدر قوماندان سیف‌الله خیانتکار

به تاریخ ۵ قوس ۱۳۸۲ خلیفه‌شکرالله پدر قوماندان سیف‌الله در قریه فرجغانی‌های کشم در حضور اهالی خواهرزاده‌ی ارباب‌گل‌احمد را به جرم اینکه شالی خود را به ماشین شالی پاکی وی نمی‌آورد بعد از گفتگوی شدید ذریعه ماشیندار به قتل می‌رساند. قاتل و شرکایش در زندان بسر می‌برند ولی مقامات ولسوالی کشم تصمیم دارند که آنان را بدون کدام مجازات رها کنند.

رذالت منان مدیر معارف رستاق

عبدالمنان مدیر معارف ولسوالی رستاق که قصد حج رفتن می‌کند تمام معلمان و موظفین مکاتب مختلف قریه‌های ولسوالی را به مدیریت خواسته و از هر یک آنان جهت «سهیم‌شدن در ثواب» مبلغ ۵۰۰ افغانی طلب می‌کند و به این ترتیب مصارف حج بیت‌الله شریف را حصول می کند.

رهزنی رئیس «حقوق بشر کشم»

به تاریخ ۴ جدی ۱۳۸۲ در حصه گولایی‌های کشم در مسیر سرک تخار و بدخشان افراد قوماندان سیف‌الله «رئیس حقوق بشر کشم» راه مسافرین بدخشان راگرفته اموال آنان از قبیل تلویزیون، دیش‌آنتن، پول نقد، ساعت وغیره را به زور غارت می‌نماید. تصادفاً یکی از مسافرین با استفاده از تاریکی شب خود را به ولسوالی رسانیده موضوع را اطلاع

زنده باد وحدت ملی بر ضد بنیادگرایی!

می‌دهد. پلیس دزدان را با تمام اموال سرقت شده دستگیر می‌نماید اما فردایش قوماندان سیف‌الله و افرادش بنام اینکه آدم کلان و مجاهد است رها می‌گردد!

قابل یادآوریست که قوماندان سیف‌الله همان جنایتکاریست که در اواسط میزان ۱۳۸۲ خواهر خود را به ضرب گلوله می‌کشد ولی از طرف هیچ مرجع مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرد.

ا.م.

د یوه جنایتکار پای

د کال ۱۳۸۲ د دلو په ۲۱ نیټه د څلورو بجو په شاوخوا کی د تالقان په چمن کی چی د ولایت په څنده کی واقع دی، محمدظاهر د تالقان د چشمه‌شیر اوسیدونکی، محمدقاسم د رستاق د ولسوالی د چشمه کمان‌اوسیدونکی په مردکی‌ولی او په قتل یی رسوی. د قتل موضوع داسی ده چی څلور کاله مخکی د محمدظاهر کورنی د طالبانو په وخت کی رستاق ته په کډه شوی وه، هماغلته د محمدظاهر ورور د محمدقاسم لخوا چی د پیرمقل سرگروپ وه وژل کیږی. محمدظاهر، پیرمقل او سبحانقل ته عریضه کوی خو څوک یی خبری ته غوږ نږدی. او د کرزی حکومت په وخت کی د تخار والی ته مراجعه کوی خو هیڅ ځواب نه مومی.

بناً په ۲۱ نیټه تصادفاً قاتل د مداریتوب په ننداره کی وینی او د چا څخه تمانچه اخلی او په هماغه ځای کی هغه په دری ډزو په سر باندی ولی او ځای په ځای یی وژنی. نوموړی کس اوس د تالقان په زندان کی بندی دی. د منطقی خلک د محمدظاهر دا عمل په قدر یادوی او هغه ته د احترام په سترگه گوری.

خ. ب.

د رستاق کی د تروریست ملاتر

د کال ۱۳۸۲ د میزان په ۲۵ نیتی د جمعی په ورځ د رستاق په سار کی د گل‌محمد د نورمحمد ځوی د نکریزو په شپه کی د ملا ستار له طرفه چی د دوی خپلوان هم دی برید کیری. د زوم د کور حخه د ناوی کورته نکریزی راورل کیری. ملا ستار خلکو ته وویل چی نکریزی زما د کور د مخه مه تیروی. خلک هر حومره زاری کوی چی خیر دی، د خوشحالی کار دی، پریږده چی نکریزی ویسو. ملا ستار چی د منطقی د معروف جلاد ملا نادر قوماندان وء خلک داروی چی مخکی مه راځی. او په همدی وخت کی‌یو بم پر امیراله او نقیب‌اله او د زوم پر نورو میلمنو غورځوی چی په نتیجه کی یی دری کسان ټپیان کیری. د محبس قوماندان راځی او د نورو په مرستی ملاستار نیسی او زندان ته یی بیایی. کله‌چی سبحانقل د تالقان حخه راځی او د پیسی حخه خبریږی، بی له ځنده د ملاستار د آزادی امر ورکوی. تول قوم د اعتراض په صفت سبحانقل ته ځی خو سبحانقل تولو ته سکنځلی کوی او وایی چی باید په لس‌ها و کسان یی وژلی وی. سبحانقل، ملاستار ته ویلی دی چی هر حوک چی تاته حه ووایی وی وله. وروسته معلوم شو چی ملا ستار د سبحانقل جاسوس او تروریست دی او خپل مخالفان د هغی په لاس وژنی.

بی‌رحمه وژنه او رشوت

په ۸۲/۶/۲۹ نیته د سیاب په کلی کی بی‌بی‌تازه گل د نورمحمد لور د خپل خاوند لخوا وژل کیری. د نورمحمد د حکیم حوی او عبدالواحد د تاش محمد ځوی په عرض سره د ولسوالی حخه یو هئیت د پیسی حځای ته راځی. په لومرنی قدم کی د رجب‌محمد حخه چی د وژل شوی سځی خاوند دی، لس زره افغانی د موتر د کرایی په نوم اخلی. هئیت نظر ورکرو چی د وهلوټکولو کومه نسه نه معلومیری او سځه په خپل مرگ مره شوی ده. وروسته یی رجب‌محمد ولسوالی ته راور او د هغی حخه یی ۴۰۰۰۰ افغانی رشوت واخیست اوغوستل چی خوشی یی کری. پدی وخت کی د سیاب د کلی سپین‌ریری راغلل او شاهدی یی ورکری چی سځه د رجب‌محمد د وهلوتکولو په اثر مره شوی ده. موضوع تر اوسه پوری حل شوی نده.

مزار

هدایت

از بی‌ناموسی‌های قوماندان لعل معاون قول‌اردوی دوستم

به تاریخ ۱۰ اسد سال جاری دختر عزیزالحفیظ مالک رنا درملتون و سابق مدیر لیسه ابن‌یمین وقتی از مکتب رخصت و به طرف خانه روان می‌شود، لعل قوماندان معاون قول‌اردوی دوستم که دوزن دارد او را دیده و از بادیگاردهایش می‌خواهد دخترک را تعقیب کنند که به کدام خانه می‌رود. بادیگاردها خبر می‌دهند که دختر عزیزالحفیظ است. قوماندان امر می‌کند که پدر دختر را بیاورند. چون قوماندان صاحب شراب و تریاک را زده بود به خواب می‌رود. پدر دختر تا سه بجه شب انتظار می‌کشد. زمانی که قوماندان بی‌ناموس از خواب بیدار

شد به پدر دختر گفت که هر قسم است دخترش را برایش بیاورد ورنه کشته می‌شود. پدر دختر می‌گوید: «خوب من همراه دخترم مصلحت می‌کنم.» او به مجرد رسیدن به خانه تمام زندگی را رها و همان شب با فامیلش روانه کابل می‌شود.

احمد. ب.

جنایتهای صوفی‌ریگن در قلمرو جلادان «ائتلاف شمال»

به تاریخ ۱۹ عقرب سال ۱۳۸۲ فضل‌الرحمن مشهور به صوفی‌ریگن از قریه شیتی از قومندانچه‌های جنبش مربوط فرقه ۷۰ میکانیزه بوده که قومندانش ولی‌محمد می‌باشد. صوفی‌ریگن در جوار سرک پخته در ولسوالی چهاربولک در یکی از پسته‌ها غرض راه‌گیری و دزدی توظیف است. او با دامادش، بر سر کدام موضوع بگومگو می‌کند. به تاریخ ۱۹ عقرب دامادش از مزار توسط موترهای قریه می‌خواهد به قریه برود. او را از موتر پائین نموده لت و کوب می‌نماید ب، آن هم دلش قرار نمی‌گیرد به افرادش امر می‌کند که دندان‌های او را بکشند. خود صوفی‌ریگن به صحنه کشیدن و شکستن دندان‌ها توسط دسته برچه تماشا می‌کند. داماد در قریه اورناغه نزد قومندان شمسی می‌رود تا از او کمک بگیرد. هنوز عرض و شکایت زخمی به شمسی خلاص نشده بود که چند نفر دیگر از قریه شیتی با داد و فریاد داخل قرارگاه می‌شوند و اظهار می‌دارند که وقتی برادر داماد صوفی‌ریگن را از موضوع برادرش احوال دادیم ولی او بجای آنکه پشت برادر خود بگردد به خانه صوفی‌ریگن رفته با زن و بچه وی به غالمغال می‌پردازد. در این اثنا بچه ۱۷ ساله صوفی‌ریگن بنام کاکلی داخل شده و با گفتن اینکه «پدرم هر چیزیکه دلش بخواهد همان می‌کند و تو چرا به طرفداری برادرت خانه ما آمده‌ای» بالای بیچاره ضربه می‌کند. علاوتاً مردم عارض اضافه می‌کنند که صوفی ریگن و برادر و پسرش کمتر از ۲۰ نفر را نکشته اند.

شمسی بعد از شنیدن سخنان موی‌سفیدان به افراد خود امر می‌کند ۱۰ نفر مسلح پسر و برادر صوفی‌ریگن را دست‌بسته بیاورند. (گاوشیری افراد شمسی‌خان می‌زاید) اینها که نه در غم دندان این برادر و نه در غم مرگ برادرش که جسدش هنوز در حویلی صوفی‌ریگن افتاده، بودند بلکه در غم چربو می‌میرند، فوراً وارد قریه و خانه صوفی‌ریگن شده و شش نفر به شمول پسر صوفی را به قتل می‌رسانند، در بین این شش نفر سه تای آن اطفال خورد سال بود که کلانترین‌اش ۴ سال عمر داشت و دو نفر دیگر زن صوفی و دخترش بودند. اما با این حال اکثریت مردم قریه شیتی فرا رسیدن چنین روزی را آرزو می‌کردند چون فرزند، پدر و یا برادر شان به دست صوفی و پسرش کشته شده بودند، مردم تمام دار و ندار خانواده صوفی را چور کردند. صوفی خودش در خانه نبود. وقتی خبر می‌شود به دوستان و اقارب می‌گوید «چندان مسئله نیست خود تان مرده‌ها را دفن کنید.» صوفی در کنار ولی‌محمد قومندان فرقه ۷۰ دوستم با چند نفر مثل خودش جای گرفته است. قومندان ولی از این خشم و برآشفتگی صوفی سود خود را می‌برد چون چند بار ولی و شمسی باهم سگ‌جنگی داشته اند و به همین علت پدر ولی بنام اختر لچک که اصلاً قومندان فرقه ۷۰ دوستم بود فرار نموده و نزد عطای جمعیتی پناه برده است. صوفی از همان تاریخ به بعد در سر سرک پخته بین ولسوالی بلخ و چهاربولک بخاطر انتقام جلو موترهای قریه اورناغه و شیتی را بند کرده و ساکنان این قریه را از موتر پائین می‌نماید. چند بار اهالی چاربولک به دولت شکایت نموده‌اند ولی دولت هیچگاه قضیه را تعقیب نکرده است.

ی. احمد

سگ‌جنگی بین جمعیت و جنبش و جنایت‌های دیگر توسط این دو باند خاین

به تاریخ دوم میزان ۱۳۸۲ جنگ شدیدی در قریه هرات ولسوالی شولگره بین افراد جنبش و جمعیت در می‌گیرد که در نتیجه ۳ نفر افراد بی‌گناه به قتل می‌رسند و نعمت‌الله قومندان مربوط جمعیت اسیر و بعداً توسط افراد جنبش در آتش سوزانده می‌شود که تنها خاکسترش باقی می‌ماند.

● وضع امنیتی در قریه کشنده ولسوالی شولگره خیلی خراب می‌باشد. درین اواخر تعدادی از قومندانان سابق ملاعبدالرحمن (حقانی) از احمدخان قومندان تعداد زیاد سلاح‌های سبک و ثقیل دریافت می‌دارند که با ذخیره شدن بیش از حد اسلحه در ولسوالی متذکره هر لحظه امکان جنگ می‌رود.

● به تاریخ ۲۸ میزان ۱۳۸۲ از طرف موسسه‌ای برای مردم فقیر ولسوالی شولگره به تعداد صد پایه کراچی دستی، سه‌صد عدد

شاخی، ۳۵ عدد کولند، ۱۲ دانه دیگ‌بخار، هزار خریطه گندم و پنجصد خریطه کود کیمیاوی کمک شد ولی تمام آنها توسط ولسوالی برای افراد وابسته به قول اردوی نمبر ۷، نمبر ۸ و فرقه ۳۸ شبانه توزیع شد تا مردم کمتر متوجه شوند.

● جنگ‌های پراکنده بخاطر گرفتن عشر میان جمعیت و جنبش در مناطق مختلف ولسوالی شولگره ادامه دارد. شدیدترین این جنگ‌ها به تاریخ ۲۷ میزان بود که در قریه باغ پهلوان آغاز گردید و در نتیجه آن یک تن از افراد جمعیت بنام گلاب‌الدین به قتل رسید.

ز. د.

بی‌ناموسی قومندان نجیب و بی‌بازخواستی دولت

به تاریخ ۱۲ سنبله سال جاری دختری بنام ریحانه فرزند محمداسماعیل کارگر ورکشاپ اساسی کودوبرق ساعت تقریباً ۵ بجه بخاطر گرفتن ادویه از ایرج درملتون در ساحه رهایش کودوبرق توسط افراد مسلح نجیب قومندان قطعه امنیتی ساحه رهایش و اطراف ساحه مذکور که مربوط به قومندان شفیع از جمعیت اسلامی گرفتار و توسط موتر جیپ به طرف قریه نوآبادخاصه‌پز برده می‌شود. همچنین نجیب، بی‌ناموس مالک درملتون را به یکی از پوسته‌های امنیتی انتقال می‌دهد. بنام اینکه دختر مذکور که متعلم صنف نهم لیسه بی‌بی‌زینب می‌باشد، با وی در حالت عشق‌بازی گرفتار شده. چون صبورخان رئیس ارکان قول اردوی ۷ از دوستان شعیب مالک درملتون بود بعد از اطلاع واقعه خود را به ساحه رهایش رسانده قضیه را حل می‌نماید. از آن روز تا حال چند بار قضیه توسط نماینده‌های اتحادیه کارگری کودوبرق تعقیب شده اما بدون نتیجه.

اعتصاب پیروزمندانه کارگران ریاست فابریکات کودوبرق

نماینده‌های اتحادیه کارگری ریاست فابریکات کودوبرق به روز ۷ جوزا سال ۸۲ با رئیس کودوبرق انجنیر عبدالعزیز (روزی) ملاقات و راجع به اجرای معاش کارگران صحبت نمودند. در نتیجه فیصله و وعده شد که تا ختم جوزا معاش کارگران اجرا گردد. رئیس کودوبرق به وعده وفا نکرده به تاریخ ۱۵ جوزا به فابریکه برق آمده و با نورمحمد مدیر شعبه توربین صحبت نموده و به مدیر مذکور دستور لغو اتحادیه کارگری را داده و گفت او خود حزبی سابق است از اخوان خوشم نمی‌آید و نماینده‌های شما همه اخوانی هستند. شما باید نماینده‌های خوب (حزبی سابق) را انتخاب نمایید. او کمسیون نظارت انتخابات اتحادیه کارگری را تعیین و مکتوب رسمی به مدیریت‌های عمومی روان کرد تا به تاریخ چهارم سرطان انتخابات نماینده‌های کارگری به گراف انتخاب شود. پول تولید فابریکات کودوبرق تا اول سرطان از سیدمحمد تاجر پیشکی گرفته شده بود. چون کارگران علت به تعویق انداختن اجرای معاش‌های خود را می‌فهمیدند بناً ساعت ۷ صبح ۸۲/۳/۲۳ دسته‌جمعی دربرابر تعمیر ریاست کودوبرق دست به اعتصاب زدند. در حالیکه فابریکه تولید نورمال خود را داشت و هم از ساحه کاری توسط کارگران کنترول جدی می‌شد، به دستور کارگران به موترهای حامل کود کیمیاوی اجازه خروج از فابریکه داده نشد و تولید کود در تحویل‌خانه ذخیره شد.

رهبری فابریکات کودوبرق کارگران را قناعت داده نتوانستند تا بالاخره کارگران تصمیم گرفتند که بطرف ولایت حرکت و جهت حل مسئله با والی شهر ملاقات نمایند. زیادتر از سه‌صد کارگر از کودوبرق به طرف شهر حرکت نمودند و متباقی کارگران پیش روی تعمیر ریاست و دروازه فابریکه کنترول داشتند که تولید کود کیمیاوی بحالت ذخیره نگهداری شود. کارگران حدود دوکیلو متر از فابریکه دور شده بودند که یک نفر مسلح مربوط محمدنور قومندان در چارسرکه کودوبرق می‌خواست کارگران را از رفتن به طرف شهر باز دارد و فیر هوایی کرد اما کارگران، جوان مسلح را در آن واحد خلع سلاح نموده و بعد از یک ساعت راهپیمایی به ولایت رسیدند. کارگران با والی شهر مشکل شان را مطرح ساختند. والی محمداسحق با کارگران به فیصله رسید که تا زمانیکه معاشات اجرا نشده باید کود کیمیاوی ذخیره

قاسم

بی‌ناموسی جمعیتی‌ها و منطق یک ولسوال احمق

به تاریخ ۲۹ میزان ۱۳۸۲ یک تعداد افراد مسلح جمعیت داخل منزل بابه‌زارمی‌چی می‌شوند و به زن و دختر ۱۳ ساله او تجاوز می‌نمایند. بابه‌زارمی‌چی به ولسوالی راپور می‌دهد ولی ولسوال به او می‌گوید: «کسانیکه چنین عملی را انجام داده‌اند هر کدام ولسوال جداگانه درقریه‌های خود می‌باشند. تو می‌توانی به خود آنان عریضه نمایی»!

شود و نیز طبق فیصله حکومت‌های سابق امتیاز ۶ فیصد به کارگران داده شود و افراد مسلح هم باید دیگر در فابریکه نباشند.

یک روز بعد از اعتصاب، رئیس کودوبرق که در ابتدا مخفی شده بود تا مبادا کارگران با وی برخورد خراب نمایند، به مدیریت تولید کود حاضر شده در ابتدا بسیار تند و بعد عذرآمیز خواهش نمود که من برای تان وعده دادم که معاش‌های تان را می‌دهم. دو روز نسبت کار عاجل به تاشکند رفتم و حال عاجل برگشتم. کارگران بارگیری کود را اجازه نداده و گفتند که والی صاحب با ما به توافق رسید، تا معاش نگیریم کود کیمیاوی ذخیره شود. بالاخره رئیس کودوبرق سند را امضا نمود که دوازده‌هزار خریطه کود ذخیره در تحویل‌خانه مربوط معاش است و از نمایندگان کارگران اجازه بارگیری را گرفت و معاش‌های کارگران توزیع شد.

ک.ع.

سگ‌جنگی بین جنایتکاران عطامحمد

به تاریخ ۲۰ عقرب ۱۳۸۲ جنگ شدیدی بین قوماندانان عطا بنام‌های ضیاء و عبدالمحمد در ولسوالی شولگره درگرفت که در نتیجه یک تن کشته و یک زن زخمی گردید. قضیه تاکنون حل نگردیده و اوضاع در قریه کرنی‌سالی ولسوالی شولگره متشنج می‌باشد.

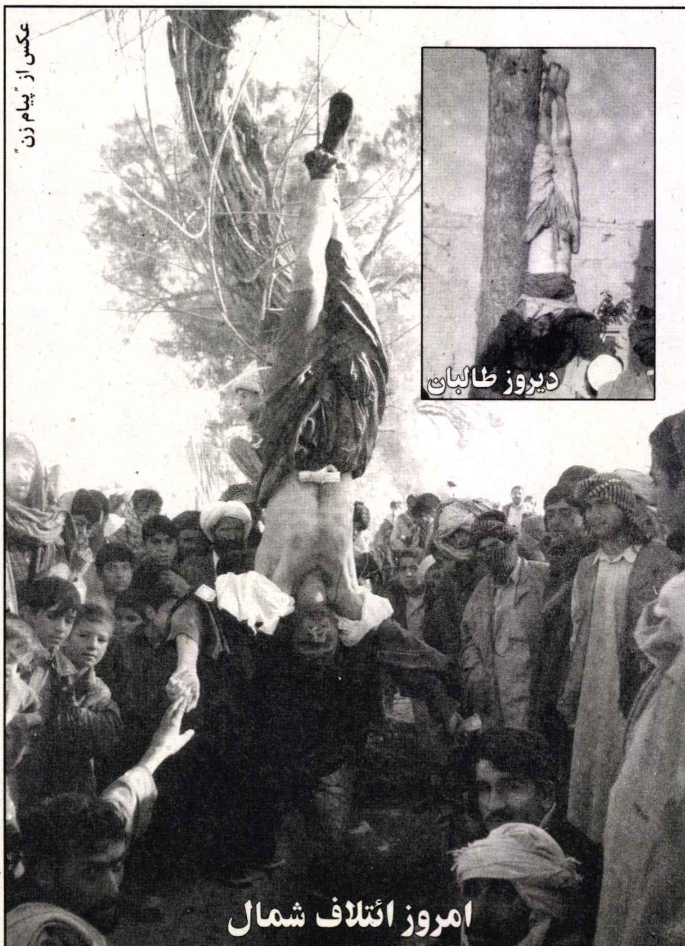
فراه

قاسم

وقتی مردم به جان آمده خود قدرت را در دست گیرند

ویس یکی از ملیشه‌های خلق و پرچم که در دزدی و چپاول و آدم‌کشی مشهور منطقه می‌باشد به قتل رسید. وی که در زمان دولت خلقی‌ها وظیفه داشت بعد از روی کار شدن امارت ربانی نیز صاحب قدرت و گروپ مسلح بود و زمانی آمر محبس ولایت فراه مقرر گردیده بود. وی با طالبان هم همکاری داشت. رهزن و خاین مذکور درین اواخر دست به چند قتل و دزدی زد. بخاطر دزدی در ساحه وسط قریه تیوسک و سبزگزی شامی در کمین نشسته و یک موتر سراچه را متوقف می‌نماید. چون داخل سراچه افراد مسلح جمال استاد از قریه دهک بوده بین شان برخورد صورت می‌گیرد که سه نفر از افراد سوار بر سراچه به قتل می‌رسند و دو نفر زخمی می‌گردد. در کمین دیگر در راه دارآباد که پسر دولت ولد یعقوب سنگ‌زور با فامیل خود توسط سراچه‌ای طرف زیارت روان بودند مورد حمله ویس و افرادش قرار می‌گیرند که در نتیجه راننده موتر زخمی می‌شود. گفته می‌شود شبی ویس با افراد مسلح خود با کوته‌قلفی کردن افراد خانه معلم غنی واقع ناحیه سوم شهر، مبلغ هشت‌هزارلک افغانی را دزدی می‌کند که تا امروز کسی نتوانست درک این پول را بیابد. زمانی هم رسید که دزدی‌ها و قتل‌های ویس خیلی سر زبان‌ها افتاد و او ظاهراً از طرف قوماندان امنیه اسبق خلع سلاح گردید. بعد از برکناری قوماندان امنیه سابقه، ویس از طرف قوماندان امنیه جدید این ولایت به حیث قوماندان امنیه ولسوالی کین

بقیه در صفحه (۷۹)



غ. اختر. ر - کابل

«پیام زن» و مطبوعات و شخصیت‌های ضد بنیادگرا

«... باید بگویم که بطور کلی با مواضع «پیام زن» و حتی با لحنش (که صاحبان اخلاق و ادب خادی یا جهادی به آن آنقدر می‌تازند) موافقم. هیچ شماره‌ای از آن را ناخوانده نگذاشته‌ام. بیشتر نمی‌خواهم چیزی بنویسم. امیدوارم گرمترین احساسات مرا نسبت به کار ارزشمند و دلاورانه‌ی تان درک کنید.

و با ذکر باورهای فوق است که به سان یک برادر قلباً دوستدار و ستاینده تان می‌خواهم عرض داشته باشم و آن اینکه: این اندیشه در من جان گرفته که شما تحولات معین در جامعه را یا نمی‌بینید یا اگر می‌بینید از آنها سرسری می‌گذرید که باز هم در واقع معادل ندیدن است. مثلاً شما به انتشار بیش از ۲۰۰ نشریه در کابل اعتنایی قایل نبوده و همه‌ی آنها را «مبتذل»، «معامله گر» و بدتر از همه «وابسته به این و آن باند بنیادگرا» می‌شمارید که امری نه عادلانه است و نه واقعبینانه. دوم اینکه درست است که در دولت عناصری با لکه‌های خون در آستین شان هم شامل اند ولی اولاً اینها در اقلیت اند و دیگر اینکه بقیه که اکثریت را تشکیل می‌دهند مطلقاً مانند مزدور دست به سینه عناصر فوق عمل نمی‌کنند و با وصف خطراتی، جدا از خواست آنها راه خود شان را می‌روند. من هم اکنون می‌توانم نقل‌قول‌های فراوانی از بطور مثال آقایان امین‌فرهنگ، عبدالحمیدمبارز، سیدمخدوم‌رهین، شریف‌فایض وغیره بیاورم که نشان می‌دهد اینها می‌خواهند در حد خود علیه بنیادگرایان مبارزه کرده و برای این وطن کاری انجام دهند که از سوی شما عزیزان صحیح نیست نادیده گرفته شوند. شما اضافه از ۲۵ سال سابقه پیکاری پرافتخار دارید، در سطحی ملی و جهانی شناخته شده و معتبر اید و وزنه‌ای را در عرصه سیاسی و فرهنگی کشور می‌سازید که همه اینها بر جدیت و اهمیت تفاهم و برخورد وحدت طلبانه شما با دیگران می‌افزاید. من به خرد و وجدان پاک سیاسی شما اعتقاد کامل دارم و یادآوری نکات فوق از همین اعتقادم ناشی می‌شود.

برای تان سرفرازی و موفقیت‌های بیشتر آرزو می‌کنم.»

پاسخ ما:

وزرای ضد بنیادگرا باید خود را از آلودگی‌ها پاک سازند

خواننده ارجمند، با تشکر قلبی از نامه پر مهر و بزرگوارانه‌ی شما، اجازه می‌خواهیم چند مطلب را توضیح دهیم که اگر قانع کننده به نظر تان نیامدند، ممنون خواهیم شد که باز هم برای ما بنویسید.

ما هیچگاه تمام مطبوعات چاپ داخل و خارج کشور را بد نه بلکه بعضی یا اکثر آنها را مبتذل و بی‌ارزش می‌دانیم. و بله مکرراً ادعا می‌کنیم که تعداد زیادی از آنها زبان باندهای مختلف جنایتکار اند و این لکه سیاه اصلی است که بر چکاد ننگین نامه‌های مذکور از دور پیداست. از زبان منبعی نزدیک با این جنایتکاران شنیده‌ایم که هر تعداد زن و مرد از هر جایی اگر برای انتشار نشریه‌ای به شرط تائید «سپه‌سالار نابغه» و میراث خوارانش به آنان و چند (اینجو) معین مراجعه کنند، پذیرفته شده و هر مقدار پول و امکاناتی که خواسته باشند در اختیار شان قرار داده می‌شود. مافیای جهادی به یقین خواهند کوشید صحنه رسانه‌ها و مطبوعات کشور را بطور کامل تحت کنترول خود داشته باشند و این مسئولیت نویسندگان و اهل مطبوعات میهن‌پرست و آگاه و مردم‌دوست ماست که نگذارند مکروب این طاعونیان در سراسر رسانه‌های چاپی و برقی تسری یابد. ولی متاسفانه در حال حاضر آنان بر خر مراد سوار اند و انگشت شمار نشریات غیروابسته به جنگ‌سالاران خاین هنوز زنجیرهای محافظه کاری و «خطر نکردن» را پاره نکرده‌اند. **دیدید و دیدیم که کار گردانندگان «آفتاب» به کجا کشید. گویی فقط می‌خواستند زمینه‌ای دست و پا کنند تا در کوتاه‌ترین مدت به عشق زندگی در غرب برسند.** به نظر ما هنوز نمی‌توان قضاوت نهایی در مورد مطبوعات آزادیخواه و طرفدار دموکراسی داشت. ما همانند مردم ما آنقدر دروغ و ریا و رذالت از پوشالیان و جهادیان دیده‌ایم که به حق ما را دیر باور و سخت‌گیر ساخته است. مطبوعات شرافتمند ما هنوز باید ثابت سازند که ملعبه دست خاینان و مرتجعان نخواهند شد و به هر قیمتی و تا آخر ندای مردم ستمکشیده خواهند بود.

در مورد ذواتی که نام گرفته‌اید باید گفت که نظرات ما با شما بیشتر از هم فاصله دارند. کاش نقل‌قول‌های آنان را می‌آوردید که می‌دیدیم چقدر افشاگر جنایتکاران به حساب رفته می‌توانند. با چند تن ازین وزرا، در جلسه بن هم آشنایی پیدا کرده بودیم و می‌دانیم که هیچکدام داغ جنگ‌سالار بودن را با خود حمل نمی‌کنند. اما اکنون به هر حال با جنایتکاران مذکور ساخته اند و چون مصمم اند هر طوری شده

مماشات کنند پس همچون مرغان پر بسته اسیر دست مافیای «جمعیت اسلامی» اند زیراکه اینان به استثنای حمایت امریکا نه توپ دارند و نه تشکیلات و نه تنگه در حالیکه مافیای «سپه‌سالار نابغه» دارای ماشین جنگی، خاد و تروریست‌ها و صدهاملیون دالر می‌باشند به اضافه حمایت امریکا. به همین سبب اینان مجبورند زورگویی و بالابینی و توهین‌های مستقیم و غیرمستقیم روزمره‌ی جهادی‌ها را تحمل کرده و آه نکشند. نتیجه اینکه در برابر بنیادگرایان، گردن پت و بیچاره اند و بنابرین نمی‌شود از «مبارزه» آنان علیه خاینان جانی سخن گفت بلکه عمده فقط مصلحت‌جویی است که خط اصلی زندگی و کار مشترک آنان در مقابل آدمکشان «ائتلاف شمال» را تشکیل می‌دهد. این سازش با جنایتکاران مسئله‌ایست که نمی‌توانیم با آن موافق باشیم و همیشه تاکید داشته‌ایم که بنیادگرایان گرگ‌زادگانی اند که با چند سال زندگی با آدمیزادگان حتی در بغل امریکائیان و اروپائیان تغییر نکرده و ماهیتاً کماکان درنده‌خو باقی خواهند ماند.

از این گذشته، کتابی از آقای حمیدمبارز با عنوان «از سقوط سلطنت تا ظهور و اجرائات طالبان» پیش روی ماست که در آن جنگ‌سالاران خون‌آشام یعنی احمدشاه‌مسعود و اسماعیل‌خان از قهرمانان نویسنده توصیف شده‌اند. **آقای مبارز اگر در موقعش نمی‌دانست حالا باید دریافته باشد که اسماعیل کیست و «سپه‌سالار نابغه» چه موجودی بوده که امروز نزدیکترین یارانش چه خرمستی‌هایست که نمی‌کنند. اگر آقای مبارز می‌ترسید و می‌ترسد که با لب گشودن علیه «قهرمان ملی» سرش برباد خواهد رفت لااقل می‌تواند عجالتاً حرف‌هایش را در ستایش از اسماعیل پس بگیرد تا با ترسیم چهره‌ای انسانی از یک دژخیم به اولاد ناآگاه و بیسواد مانده‌ی این مرز و بوم دیدنی‌دار خیانت نشده باشد.**

آقای مخدوم‌رهین از نویسندگان هفته نامه «امید» چاپ امریکا مربوط به «جمعیت اسلامی» بود. داشتن هرگونه علایق با نشریه‌ای وابسته به باندهای بنیادگرا برای هر مدعی آزادیخواه و طرفدار دموکراسی عار شمرده می‌شود. ایشان البته پیشتر از آن از طریق روابط محکم «شعری» با خلیل‌الله‌خلیلی شاعر امارت بچه سقو و امارت امیر برهان‌الدین‌ربانی پیوند داشت. او نمی‌تواند از «مبارزه علیه جنگ‌سالاری» صحبت نماید تا این گذشته لکه‌دارش را به باد انتقاد و طرد نگیرد. **از همه مهمتر به یاد داریم که وقتی اوباش خادی در دفاع از عبدالحفیظ‌منصور و به انتقاد از رهین بخاطر عکس «سپه‌سالار» تظاهرات راه انداختند، وی فوری اعلام داشت که عکس «آمرصاحب» را در امریکا هم بالای سرش داشت و حالا هم دارد! آیا در کابینه ماندن با این همه ذلتش می‌ارزد؟** اگر آقای رهین به اوباش «آمر صاحب» اعلام می‌داشت که به کسی حق نمی‌دهد برای او در آویزان کردن عکس این و آن تعیین تکلیف کند، قدر و محبوبیت فراوانی بین مردم کسب می‌کرد.

آقای امین‌فرهنگ ممکن است فرد لایقی باشد اما جای تاسف است که ایشان با صراحت از موترهای گرانقیمت وزرا دفاع کرده و علاوه می‌فرماید که در تمام دنیا همینطور است! آیا برای کشوری درمانده و گدا و زیر کنترول جنایت‌سالاران بنیادگرا یکچنین فتوایی را صادر کردن شرم و حقارت نیست؟ در جایی هم وی از نقش مثبت شرکت‌های فراملیتی در بازسازی به حمایت برمی‌خیزد. در حالیکه امروز کودکان ما هم می‌دانند که این شرکت‌ها چگونه دربست در خدمت پیشبرد منافع قدرت‌های بزرگ اند.

از آقای شریف‌فایض چه بگوییم، مگر وی همراه خادِ «مارشال» بر خون محصلان پا نماند؟ مگر او نبود که گفت بکسش بسته است و هر وقت خواست به امریکا می‌رود؟ اگر حدود دلبستگی وی به مردم و «مبارزه»اش علیه بنیادگرایان این قدر نازک است، آیا او را وزیری نامیدن که «علیه بنیادگرایان مبارزه کرده و برای این وطن کاری انجام می‌دهد»، از واقعیت دور شدن نیست؟

راستی عوام ما به سادگی می‌پرسند اگر این وزرای محترم واقعاً در مبارزه با بنیادگرایان اند، چرا بطور مثال در مسابقه ننگ‌آلود چور کردن زمین‌های شیرپور شرکت ورزیدند؟ و آن وزیرانی که از این آلودگی مبرا بودند، چرا با افتادن طشت رسوایی شیرپور به رسم اعتراض علیه غاصبان دستجمعی استعفا ندادند؟

شما می‌نویسید که آنان «می‌خواهند در حد خود علیه بنیادگرایان مبارزه کرده و برای این وطن کاری انجام دهند.»

بقیه در صفحه (۳۶)

«چوچه سگ» گلبدین را کشتند تا اسرار سگ‌های کلان او فاش نشوند!

مردم ما فقط از طریق رسانه‌های خارجی ناگهان آگاهی یافتند که عبداله‌شاه مشهور به سگ زرداد به تاریخ تقریباً ۳۰ حمل (۱۹ اپریل) اعدام شد. چرا؟؟

او یگانه جنایتکار گلبدینیِ در دام افتاده بود که می‌توانست رازهای ناگفته‌ی بسیاری و بخصوص اسرار سگ‌های کلان گلبدین را که تعدادی از آنان هم اکنون بر سر کار اند به عنوان همدستان و فرماندهان اعمالش افشا سازد. اما طبعاً «برادران» صلاح ندیدند که «برادر عبداله‌شاه» از آدمکشی‌ها و جنایتکاری‌های موحش‌تر و بی‌ناموسانه‌تر سگ‌های هارتر گلبدینی بطور مثال حسین منگل، وحیداله سباوون، بشیر بغلانی، هادی شنواری، وحیدمژده وغیره پرده برگیرد. زیرا پرده‌دری‌های مذکور چه بساکه پته‌ی خونین «برادر سیاف» و «برادر ربانی» و «برادر مسعود» را نیز به میدان می‌انداخت و بدینترتیب «نظم» موجود برای انتخابات و ادامه خیانت مشترک به این مرز و بوم، بهم می‌خورد!

بر طفلکان ما نیز روشن است که عبداله‌شاه اگر چه چوچه‌سگ گلبدین بود اما در عین حال گلبدین سگ‌های خونخورتر دارد و از آن مهمتر «صدراعظم» جمیع بنیادگرایان و همدستان بود. و او (عبداله‌شاه) که در صف وسیع تبهکاران و بی‌ناموسان و شرفباختگان، خود را یگانه اسیر و محکوم به اعدام می‌دید به یقین تومار درازی از آن آمران و همدستانش را به دست می‌داد.



بوی قضیه آنقدر آزاردهنده است که «سازمان عفو بین‌الملل» نیز در بیانیه‌ای در ۲۶ اپریل ۲۰۰۴ ضمن برشمردن نارسائی‌ها و کمبودهای متعدد و جدی سیستم قضایی افغانستان، متذکر شد:

«عفو بین‌الملل بیم از آن دارد که اعدام عبداله‌شاه کوششی باشد توسط بازیگران قدرتمند سیاسی برای از بین بردن یک شاهد مهم تخلفات حقوق بشر. عبداله‌شاه در دوران اسارتش شواهد زیادِ دست اول را علیه چندین قوماندان که فعلاً در موقعیت‌هایی بر سر قدرت اند، برملا نموده بود... فقدان مکانیزمی عادلانه و مستقل برای رسیدگی به یکچنان جنایت‌ها بدان معنی است که اکثر متهمان به چنگ عدالت سپرده نشده اند و صاحب قدرت اند که با تکیه بر آن به تهدید مردم افغانستان ادامه می‌دهند. موضوع مخصوصاً از آن جهت موجب نگرانیست که در انتخاباتی که در سپتامبر ۲۰۰۴ برگزار خواهد شد، عده‌ای از افراد مذکور خود راکاندید خواهند کرد.»

باید سگ کوچک زرداد بدون محاکمه‌ای علنی، در جایی نامعلوم و به تاریخی نامعلوم مدفون می‌شد تا آستین‌های پر خونتر «برادران دینی» و «قیادیان جهادی» و حقایق تکاندهنده‌تر، زیر چپن آقای کرزی و بیرق «آیساف» پنهان بمانند.

بقیه در صفحه (۴۱)

به خاطر پاسخ به تقاضای تعداد زیادی از خوانندگان -که چند نامه منتخب از آنان را در همین شماره آوردیم - و آگاهی مردم به طور کلی، از این پس خواهیم کوشید، حتی‌الامکان یک یا بیشتر از نوشته‌های نویسنده بزرگ و مبارز ایران داکتر محمودگودرزی درباره افغانستان یا مهمترین مسایل جهان را در هر شماره «پیام زن» بگنجانیم. در این شماره سه نوشته اندکی کوتاه‌شده‌ی ایشان را به چاپ می‌رسانیم که البته در سایت «راوا» قبلاً به صورت کامل گذارده شده‌اند.
کلیه مقاله‌ها از سایت شهروند (www.shahrvand.com) برگرفته شده‌اند.

در آن سوی برقع

... آنگاه که نخواهند بشنوند، نمی‌شنوند!

در کنار این ناشنیدن‌ها و نادیدن‌ها، گذشته از کوشش‌های فردی زنان افغان برای حفظ خود و خانواده شان، تلاش‌های سازمان یافته زنان افغانستان وجود داشت. بخشی از آن در چارچوب «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» برای دستیابی به «حقوق بشر» و «عدالت اجتماعی» انجام می‌شد. این سازمان "Revolutionary Association of the Women of Afghanistan" در اصل از سوی چند زن جوان از جان گذشته در سال ۱۹۷۷ بنیادگذارده شد. در جامعه‌ای که تنها چهار در صد از زنان خواندن و نوشتن می‌دانستند، این زنان بیشترین کوشش خود را در راه سوادآموزی زنان به کار می‌بردند. این کوشش در دوران طالبان -که دبستان‌های دختران بسته و آموزگاران زن خانه‌نشین شدند - با پدیدآوردن آموزشگاه‌های خصوصی خانگی - به رغم همه خطرهای آن - دنبال شد. همچنین در اردوگاه‌های پناهندگان در سوادآموزی کودکان و ارائه کلاس‌های در زمینه‌های بهداشت و فرهنگ برای زنان با تلاشی پیگیر ادامه یافت.

با آنکه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) چندی‌ست با نشانی اینترنت www.rawa.org فعالیت روشنگرانه گسترده‌ای دارد و برای نخستین بار تصویرهایی از شقاوت‌های طالبان -از جمله اعدام یک زن - در میدان ورزشی کابل - را نشان داده است، تا پیش از رخداد ۱۱ سپتامبر و هفته‌های پس از آن، به دشواری گوش شنوایی در رسانه‌های «جریان اصلی» آمریکا می‌یافت. این در حالی بود که بمب‌افکن‌های آمریکا و انگلستان برای سرکوب بن‌لادن و پایگاه‌های القاعده بر شهرهای افغانستان بمب می‌ریختند که در آنها جز زنان و کودکانی که پای گریز نداشتند کسی نمانده بود. زنان و کودکان افغانستان می‌بایست بهای دفاع از «تمدن جهان» را با جان خود می‌پرداختند.



امری استثنایی

در چنین فضای بیدادگری بر زنان در درون و بیرون افغانستان، برای نخستین بار یک روزنامه انگلیسی که به گونه‌ای به افغانستان دلبستگی داشت، در چهارم اکتبر در نشریه «ایندیپندنت» لندن زیر عنوان «در پس برقع: زنان افغانند که با طالبان می جنگند» به مسئله زنان افغانستان پرداخت. «ریموندوایت‌اکر» مطلب خود را همراه تصویری از اعدام «زرمینه» مادر هفت فرزند که در سال ۱۹۹۹ تاب نارواییهای همسر خود را نیاورد و در یک حالت دفاع از خود او را کشت - در میدان ورزشی کابل منتشر ساخت. این عکس را یکی از هموندان «جازا» با به خطر انداختن جان خود، در یک لحظه از شکاف برقع توانسته بود بگیرد. این تنها عکسی از شیوه‌های غیرانسانی طالبان نبود که هموندان «جازا» گرفته اند. آنان همچنین از سنگسارکردن و دست بریدن‌ها نیز عکس هایی گرفته اند.

«ریموندوایت‌اکر» در نوشته خود به این امر می پردازد که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (جازا) در بیش از بیست سالی که از بنیادگذاری‌اش می‌گذرد چه در دوره «کمونیست‌ها و چه در دوره مجاهدین» و چه در دوره «طالبان» همواره زیر پیگرد بوده

است.

برآمدن «راوا»

گزارشگر یاد شده که از سال‌های آغازین دهه نود میلادی سفرهای بسیاری به افغانستان داشته و پیداست که به مسئله‌ی افغانستان دلبستگی یافته، گویا در واپسین سفر خود به پاکستان چند ماهی پیش از رخداد ۱۱ سپتامبر، با یکی از زنان رهبری «راوا» به نام «ندا» دیداری داشته است. بخشی از این نوشته او در «ایندپیندنت» فرایند این دیدار است:

«بنیادگذار "راوا" که تنها به نام "مینا" از او یاد می‌شود، هرگز دوران طالبان را تجربه نکرد. او در دورانی برآمد که سخنوری‌های چپ با فمینیسم مترادف بودند. بنیادگذاری در ۱۹۷۷ انجام شد. مینا همانند دیگرانی که هم‌سطح آن بودند نمی‌اندیشید. او ورود نیروهای شوروی را به افغانستان -که دو سال بعد رخ داد- خوشامد نگفت. چنین بود که او به سازماندهی راه‌پیمایی‌های اعتراضی دانشجویان دانشگاه و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها پرداخت. او بسیار زود دریافت که در مبارزه خشن میان اشغالگران و مسلمانان ریشو که مدعی جهاد علیه آنان بودند، برای او به عنوان یک فمینیست لایه‌های میانی جامعه که خواستار نظام غیرمذهبی‌ست، جایی وجود ندارد. او به مهاجرت پاکستان رفت ولی در آنجا نیز برای او امنیت وجود نداشت. او در سال ۱۹۸۷ در کویته - جایی که او در آنجا یک بهداری برای زنان پدید آورده بود با ترور مخالفان از پای درآمد. هم‌اندیشان او، سازمان‌های جاسوسی پاکستان و افغانستان و بنیادگرایان حزب اسلامی حکمتیار را که هر یک برای خود دلیلی داشت که مینا را برنتابد، پاسخگوی کشتن او می‌نامند. راه او، اما پس از مرگش همچنان پیش می‌رود و نامش در شمار پیشاهنگان آزادی زنان افغان جاودان خواهد ماند.»

هم اکنون زنان هموند «راوا» - زیر پیگرد همیشگی نیروهای امنیتی پاکستان و مردان متعصب و خرافی افغانستان در مهاجرت - با همه دشواری، از کوشش نمی‌مانند. «ندا» زن ۲۸ ساله‌ای که با گزارشگر یاد شده دیدار داشته است، خود یک مرکز آموزشی را اداره می‌کند. او که در این میان چند بار به کابل رفت و آمد داشته است درباره دوران طالبان می‌گوید «این را می‌دانم که گفته می‌شود طالبان گونه‌ای نظم به کابل دادند، اما آنان روح مردم را دزدیدند، من داستان‌ها شنیده بودم اما آنگاه که با چشمان خود دیدم هنوز برایم باورنکردنی نمی‌نمود. مردم در یک هراس دائم بودند. اگر آنان از گرسنگی و بمباران موشکی و بیماری نمی‌میرند هراس از این که بی‌دلیل به زندان بیفتند یا اعدام بشوند همیشه فراز سر آنان است.»

ندا که خود همسر دارد می‌گوید، در عین آن که ما بسیاری از کوشش‌های مان را، بی آنکه از «راوا» نام ببریم انجام می‌دهیم اما در درون خانواده‌های مان نیز امنیت نداریم. از این رو زنان متعهدی مانند من پس از زناشویی به همسر احتمالی آینده می‌گوییم که ما این کوشش‌ها را همچنان ادامه خواهیم داد. اگر او با آن موافقت ندارد تن به زناشویی با او نمی‌دهیم. پدر من از من پشتبانی می‌کند، همین گونه است همسرم، آنان از بنیادگرایان هراسی ندارند.»

مینا بنیادگذار «راوا» چپ‌گرای پرشوری بود. از این رو بر او برچسب «مائوئیست» زده می‌شد. ندا این امر را با شدت رد می‌کند، و آن را ساخته مردان «اولتر شوونیست» می‌داند. او می‌گوید «آنان ما را روسپی می‌نامند و می‌گویند ما کودکانی را که به آموزشگاه‌های ما می‌آیند مسموم می‌کنیم. ما خوب می‌دانیم که راهمان بسیار دشوار است و دگرگونی رفتار و کردار زمان بسیار می‌خواهد. ما هرگز به پایان‌دادن به کار و کوشش مان نمی‌اندیشیم، و آماده‌ایم که به خاطر افغانستان قربانی در پی قربانی بدهیم.»

خودداری امریکا از «تحمیل ارزش‌ها»

خانم گودمن، در اینجا و پس از آوردن فراز بالا از خانم جمیله به طرح نکته‌ای بسیار دقیق و حساس می‌پردازد که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. او با تکیه بر چالش پندار «مردانه‌بودن کار صلح و امنیت» می‌نویسد: «دولت ما هم در این پندار سهم دارد. ما بیشتر خواستار محکوم‌کردن پایمالی حقوق زنان از سوی طالبان هستیم تا خواستار پیگیری آن حقوق در جهان پس از طالبان. به راستی یکی از شخصیت‌های برجسته دولت در "نیویورک تایمز" گفته است "ما باید محتاط باشیم و کاری نکنیم که به نظر آید، ما می‌خواهیم ارزش‌های مان را بر آنان تحمیل کنیم." من این را می‌فهمم. واقعیت این است که غرب "برابری حقوق زنان" را به صورت یک وسیله بازی مورد استفاده قرار داده است.»

نکته مهم همین جاست. امریکا مخالفتی ندارد که فرهنگ «کوکا کولا» و «مک‌دونالد» به جهان صادر شود، اما اگر بخواهد بر روی حقوق زنان در دولت آینده افغانستان پافشاری کند، این کار ممکن است به «تحمیل ارزش‌ها» تعبیر شود.

در اینجاست که من بایسته خود می‌دانم خواهران افغانی‌ام را هشدار دهم، دستیابی به حقوق زن کاری‌ست دشوار که حوصله و زمان بسیار می‌طلبد. یکی از شیوه‌های جلوگیری و گسترش فعالیت در این راستا فریبکاری‌ست. هم اکنون در دولت موقت آقای «کرزی» دو خانم افغان شرکت دارند. بگذارید گواه زنده‌ای در اختیار تان بگذارم. شما از نقش آشکار آقای خاتمی در ایران باید آگاه باشید. رئیس جمهوری که در بیرون ایران بلبل‌زبانی می‌کند، فلسفه می‌بافد، از جامعه مدنی سخن می‌گوید و گفتگوی تمدن‌ها را به بحث می‌گذارد و تا جایی که سازمان‌ملل هم فریب این چرب‌زبانی‌ها را می‌خورد چنانکه ۲۰۰۱ را «سال گفتگوی تمدن‌ها» نامید. اما این سخن‌پرداز بلیغ در درون کشور کور و کر و لال است. نه ناروای‌ها را می‌بیند، نه فریادهای نارضایی را می‌شنود، و نه یارای سخن‌گفتن با محافظه‌کاران تجاوزکار را دارد. باری این رئیس جمهور نیز یک معاون زن دارد خانم

دکتر معصومه ابتکار. آقای خاتمی با گزینش خانم ابتکار سپاسگزاری از زنان را که با رای خود او را به پیروزی رساندند اعلام کرد. اما این خانم ابتکار همان خانم محجبه‌ای بود که سخنگوی «دانشجویان خط امام» بود که سفارت امریکا را گرفتند و راه را برای چیرگی کامل جناح افراطی جمهوری اسلامی هموار کردند. او زمانی هم ریاست گروه افراطی زنان جمهوری اسلامی به گردهمایی جهانی زنان در پکن را نیز داشت، که از یک سو گروه خود را به عنوان «سازمان غیردولتی» (NGO) جا زده بود و از سویی توجیه گر سیاست‌های ضد زن جمهوری اسلامی شده بود. این گونه فریبکاری تنها در دوران آقای خاتمی در ایران رخ نداده است. در نظام پیشین نیز همین شیوه به کار گرفته می‌شد. زمانی من فرصت یافتم با تنها زنی که در پارلمان کشور اردن به نمایندگی دست یافته است، گفتگو داشته باشم. در آن دیدار از او پرسیدم «می توانید بی تعارف و تکلف به من بگویید آیا به عنوان زن در پارلمان نقشی دارید و یا از شما به عنوان "زینت‌المجلس" استفاده می‌شد؟» او نخست خنده‌ای سر داد و گفت «از اصطلاح "زینت‌المجلس" که کار برد معلوم است با این فریبکاری آشنا هستید، اما البته می‌خواهند از ما به همین صورت استفاده کنند، این دیگر برخورد ماست که در زمینه نقش خود مان چه می‌کنیم.»

خواهران عزیز افغان من، در جامعه کنونی افغانستان که هنوز روابط قبیله‌ای برپاست، به همه سنت‌های دیرپای سخت جان، شما به راستی کار دشواری در پیش دارید. این کار دست کم نیاز به چند نسل تلاش دارد. تنها چنین تلاش دراز و توانفرسا می تواند پایندان دستیابی به حقوق تان باشد. من چشمداشت چندان خوشی از این دولت موقت ندارم، صرف نظر از ترکیب ناهمگن آن، بسیاری از ما مردان در جمع چهره‌ای مردم‌پسند از خود می‌نماییم، اما در درون خانه خواستار اجرای همان سنت‌های کهن هستیم. از سوی دیگر خواهشم این است گردهمایی‌های شما در جمع کوچک زنان روشنفکر شما را دچار این توهم نکند که شما نماینده زنان افغانید. به اکثریت عظیم روستاها بنگرید و سرنوشت خواهران خود را از یاد نبرید. («شهروند»، شماره ۶۵۱، ۱۸ جنوری ۲۰۰۲)

ماه دسامبر و سرنوشت آینده افغانستان

در ۱۴ دسامبر لویه جرگه با شرکت ۵۰۰ تن فراهم آمد. اما باید دانست گزینش این شرکت‌کنندگان در لویه جرگه چگونه انجام شد؟ از همه عوامل آشکار و پنهان تهدید و تحبیب، تا وعده و وعید برای فراهم آوردن کسانی که کمترین پایگاه مردمی و اعتقادی به آزادی ندارند بهره گرفته شد؛ که برای برپایی یک دموکراسی وارداتی جز این هم نمی‌توان چشم داشت.

آیا «لویه جرگه» نماینده راستین مردم است؟

اگر چه در شکل رسمی آقای کرزی تنها ۵۰ تن از اعضای لویه جرگه را شخصاً منصوب کرد و ۴۵۰ تن دیگر صورت انتخابی داشته اند، همه کسانی که با شرایط کنونی افغانستان و درگیری‌هایی که پس از گردهمایی «بن» پیش آمده این امر را باور دارند و می‌دانند که فراهم‌آوردن لویه جرگه کنونی تنها با یک رشته زد و بندهای پشت پرده و قول و قرارهای پنهانی و دادن رشوه و خریدن سکوت به جای رضایت امکان یافته است. این امر را حتی گزارشگران رسانه‌های آمریکایی که می‌کوشند برای لویه جرگه و فرایند آن که «قانون اساسی» آینده است مشروعیت دست و پا کنند، نمی‌توانند نادیده بگیرند.

خانم پاملا کانستبل گزارشگر «واشنگتن پست» در شنبه پیش از گشایش لویه جرگه این گونه گزارش کرده است:

«کابل - افغانستان، ۱۳ دسامبر - در پی تاخیرهای مکرر و گفتگوهای پرتلاطم پس پرده ظاهراً مجمع تاریخی قانون اساسی کشور در یکشنبه تشکیل خواهد شد تا گذار نامنظم و آشفته افغانستان را به سوی حکومت قانون آغاز کند. اما واپسین ساعت‌های پیش از آغاز به کار لویه جرگه خرده گیری‌های بین‌المللی در زمینه طرح پیشنهادی قانون اساسی، تهدید هیات‌های نمایندگان، و گزارش‌هایی از معامله‌های سطح بالا برای تعیین پیشاپیش شکل دولتی که باید برای کشور گزیده شود، بالا گرفته است. افزون بر اختلاف نظر میان دولت و گروه‌های سیاسی در این باره که آیا افغانستان باید نظام پارلمانی داشته باشد یا ریاست جمهوری، چالش اختلاف‌انگیزی از سوی گروه‌های بانفوذ برای برقراری دوباره پادشاهی در افغانستان شکل گرفته است. اما حزب سیاسی خواستار پادشاهی از سوی شاه سالمند پیشین محمدظاهرشاه تایید نمی‌شود.»...

«منابع دیپلماتیک در دیرگاه شنبه می‌گفتند که رئیس‌جمهور کرزی با کوشش و یاری مقامات رسمی آمریکا توانسته اند رهبران دسته‌های اسلامی و قومی از جمله برهان‌الدین ربانی را آماده کنند که پیشنهاد یک قدرت اجرایی نیرومند و یک پارلمان کم‌قدرت را بپذیرد. گفته می‌شود کرزی قول داده است در صورت انتخاب‌شدن به ریاست‌جمهوری در سال آینده مقام‌های پرنفوذی را به این رهبران واگذارد. او همچنین شماری از رهبران

چریک‌های اسلامی را برای نمایندگی در لویه جرگه برگزیده است».

دوستان کرزی، دشمنان مردم

آنگاه که در این گزارش و دیگر خبرهایی که از افغانستان در رسانه‌ها بازتاب می‌یابد، نام‌هایی چون برهان‌الدین ربانی و صبغت‌اله مجددی را می‌بینیم، از خود می‌پرسم این است خون‌بهای زنان و مردانی که در دوران همین رهبران قربانی شدند؟ بی‌دلیل نیست که گروه‌های بشر جهانی با بدبینی به گردهمایی فرمایشی لویه جرگه کنونی و آنچه از آن برخواهد آمد، می‌نگرند.

سازمان «پاسداران حقوق بشر» نیویورک در روز جمعه ۱۲ دسامبر در گزارش خود اعلام داشت «رهبران نظامی و فرماندهان برای آن که طرفداران خود را به لویه جرگه بفرستند از تهدید و رشوه بهره گرفتند.» پاره‌ای از تحلیلگران برآنند که دو سوم شرکت‌کنندگان در لویه جرگه با گروه‌های اسلامی وابستگی دارند. جالب است که گروه‌هایی با دیدگاه‌های مخالف هم از چگونگی دیدارها و گردهمایی‌های تدارک لویه جرگه که به گونه‌ای غیردمکراتیک انجام شده اند شکایت دارند. در حالی که گروه‌های زنان از محدودیت حقوق زنان در طرح پیشنهادی احساس نگرانی می‌کنند بیشتر اعضای لویه جرگه طرح پیشنهادی را که به گفته هدایت‌امین ارسلا معاون رئیس جمهور مناسب یک کشور اسلامی مدرن است کافی می‌دانند. به گفته هدایت‌امین ارسلا قانون اساسی می‌گوید کشور ما یک کشور اسلامی است اما ما باید مطمئن باشیم که از یک اسلام مدرن گفت‌وگو می‌شود که با پیشرفت و دانش و رشد اقتصادی همخوان است. برخی می‌خواهند مذهب را برای خواست‌های سیاسی خود به کار گیرند، اما قانون اساسی نمی‌تواند بر پایه نظرات گروه‌ها و افراد پدید آید بلکه برای همه مردم است».

ظاهراً سخن درستی‌ست، اما زمانی که ترکیب و چگونگی اعضای لویه جرگه به دیده گرفته شود، اعتباری برای ادعای هدایت‌امین ارسلا بر جای نمی‌ماند.

آمریکا و تماس با دشمنان مردم

در چنین شرایطی که دولت مرکزی کابل اعتباری بیرون از کابل ندارد، در راستای تدارک لویه جرگه و برگزاری بی سر و صدای آن وزیر دفاع آمریکا «دنالد رامسفیلد» ناچار شد شخصاً پا درمیانی کند و در چهارم دسامبر با تفنگداران سرشناس و رقیب یکدیگر در شمال دیداری داشته باشد. گزارشگر واشنگتن‌پست برادلی‌گراهام در چهارم دسامبر از مزارشریف گزارش کرد.

بگذارید عین گزارش را بیاورم:

«وزیر دفاع دنالد رامسفیلد روز پنجشنبه با دو تن از تفنگداران قدرتمند و رقیب یکدیگر در کنار هم نشستند و او کوشید آنان را تشجیع کند که تانک‌ها و جنگ‌افزارهای سنگین خود را تسلیم کنند و یاری کنند تا اعتبار دولت مرکزی تثبیت شود. صحنه‌ای که رهبر پنتاگون طرح‌ریزی کرده بود تا دیداری با دو تن از رهبران سختگیر افغانستان در محوطه‌ای خاک‌آلود در مزارشریف سر هم بندی شود بیانگر کوشش جدی دولت بوش برای گردآوری نیروهای پراکنده پیرامون مرکز قانونی‌ست. این نخستین بارست که رامسفیلد با ژنرال عبدالرشیددوستم رهبر ازبک‌تبار و ژنرال عطامحمد رهبر تاجیک‌تبار دیدار می‌کند. این دو مرد چریک‌های شان با گروه‌های ویژه آمریکا

بقیه در صفحه (۷۲)

ناتو و مافیای ...

«یک کیلوگرام تریاک خام که در افغانستان ۵۰ دالر قیمت دارد، در دوشنبه دوچند و در مسکو تا ۲۸۰۰ دالر فروخته می‌شود. و قیمت هروئین در مسیر راه مسکو صدچند بالا می‌رود؛ درست هفتادهزار دالر برای هر کیلوگرام. از همین خاطر است که

بگفته پوپوف در افغانستان لابراتوارهای هروئین بمانند سمارق بعد از باران از زمین سر می‌کشند؛ و بدرجه اول در فیض‌آباد، مرکز بدخشان و سنگر مستحکم مسعود.

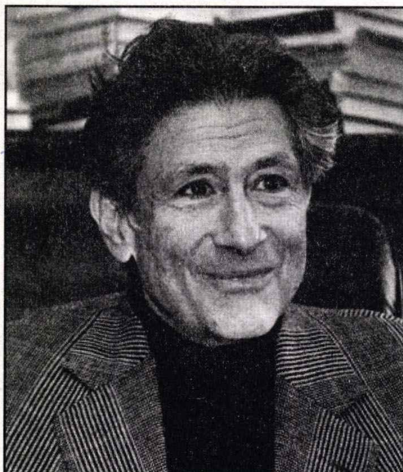
گزارش از رنج بی‌پایان دهقانان بدخشان سخن می‌گوید که شش ماه در سال از عاید کار خود می‌خورند و شش ماه باقیمانده سال را با پرداخت سودهای شش قاته (ششصد در صد) از طریق قرضه گذاره می‌کنند و نسل اندر نسل زیر قرض زمینداران بزرگ گور هستند، زمیندارانی که غالباً به حیث قومندان‌های محلی در ائتلاف مسعود هم ایفای وظیفه می‌کنند.

هنوز بیشترین کشتزارهای کوکنار در قلمرو طالبان قرار دارد، ولی "دولت اسلامی افغانستان" مسعود می‌خواهد سبقت طالبان را بشکند، مزارع خاشخاش قلمرو او تنها در سال گذشته دو برابر شده بود. یکی از بزرگترین لابراتوارهای **تصفیه تریاک به هروئین در تالقان، مرکز ائتلاف مسعود، قرار دارد؛ و انبار ذخایر مواد مخدره در فیض‌آباد جا دارد.**

روس‌ها از طریق اقمار مصنوعی خود ۳۹ دیپوی مواد مخدره را در سرحد افغانستان، تاجیکستان کشف نموده اند و ماهران ملل متحد حتی مالکان دیپوها را هم می‌شناسند، که تقریباً همه قومندانان مربوط به مسعود می‌باشند.» ▣

ادوارد سعید زبان ملتش
و قصه روشنفکران وطنی
که زبان پوشالیان و طالبان و جهادیان شدند

ادوارد سعید، متفکر، محقق و مبارز فلسطینی در ۲۴ دسامبر ۲۰۰۳ بر اثر سرطان خون در نیویارک درگذشت. او در ۱۹۳۵ در بیت‌المقدس در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد. دوران کودکی خود را در مصر گذراند و سپس به عنوان محصل راهی امریکا گشت. او استاد ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی در پوهنتون کلمبیا بود. کتاب «شرق‌شناسی» که در ۱۹۷۸ چاپ شد مهمترین اثر او به شمار می‌رود. او در آن اثر به این مسئله پرداخته است که شرق‌شناسی در دانشگاه‌های غربی تمام وکمال بر توهمات امپریالیستی و نژادپرستانه در خاورمیانه استوار است و روشنفکران غرب در قرن ۱۹ و بخصوص اوایل قرن ۲۰ تصویری از شرق بدست می‌دهند مرموز، ایستا و به شدت پسمانده‌تر از غرب تا بدین ترتیب سلطه‌ی استعماری توجیه شود و همین نوع خاورشناسی است که مایه تئوریک استعمار کهنه و نو را فراهم می‌آورد. او در امریکا فوق ستاره روشنفکری بود و خود را به عنوان منتقد اپرا، نوازنده پیانو، چهره سرشناس تلویزیونی، سیاستمدار، متخصص رسانه‌ها، مقاله‌نویسی محبوب و سخنرانی متبحر مطرح ساخت.



ادوارد سعید که به قول «نیویارک تایمز» مهمترین اندیشمند زنده در جهان تلقی می‌شد در طول سه دهه گذشته آنی از مبارزه بر ضد ستم دست نکشید. او سخنگوی خستگی‌ناپذیر جنبش فلسطین و مدافع مبارزات مردم در دیگر نقاط جهان بود. به گفته او توافق اسلو به شکلی ناعادلانه به نفع اسرائیل سنگینی می‌کند و عرفات و اطرافیانش «مایل به سازشکاری» با اشغال نظامی اسرائیل اند. او حتی اداره عرفات را به اداره ویشی نازی فرانسه در زمان اشغال فرانسه توسط آلمان مقایسه کرد. ادوارد سعید سال‌ها عضو شورای سیاسی فلسطین بود اما در ۱۹۹۱ به دنبال امضای موافقتنامه اسلو در مخالفت با آن و با انتقاد از عرفات از شورا استعفا داد. ولی موضع وی در دفاع از حقوق فلسطینیان با موضع گروه‌هایی از قبیل حماس متضاد بود. او می‌گفت که بخش مهم کارش به مثابه یک روشنفکر فلسطینی عبارتست از زنده نگهداشتن مسئله فلسطین و این یعنی قرار گرفتن در مقابل سیاست غالب در امریکا و هر جای دیگر. او با عریان نمودن جنایات اسرائیل و محکومیت بی‌پرده سیاست‌های امریکا در خاورمیانه همواره مورد حمله صهیونیست‌ها بود و گروه‌های تروریستی صهیونیستی او را دایم به مرگ تهدید می‌کردند و حتی در ۱۹۸۳ دفتر او را در امریکا به آتش کشیدند. اما هیچ یک از این حملات و حتی درگیری دوازده ساله‌ی او با سرطان خون باعث نگشت که لحظه‌ای از فعالیت دست کشد.

یاسر عرفات در عین حالیکه از انتشار آثار ادوارد سعید در فلسطین جلوگیری می‌کرد، گفت: «بشریت با مرگ سعید یکی از نوابغ خود را از دست داد. او فرزند قدس و فلسطین بود که آثار مهمی از خود بر جای گذاشته که موید اعتقاد راسخ او به کوتاه نیامدن در قبال حقوق این ملت در استقلال و آزادی است.»

ادوارد سعید پس از ۱۱ سپتامبر به رویکرد مطبوعات غربی که تلاش می‌کنند این واقعه را ناشی از سرشت تجاوزگر اسلام جلوه دهند اعتراض نموده و در سخنرانی‌های خود کوشید نشان دهد این حرف به همان اندازه سهل‌انگارانه است که کسی بخواهد پیدایش فاشیزم را به سرشت مسیحیت نسبت دهد.

اهمیت کار ادوارد سعید برای فلسطین مخصوصاً از این جهت برجستگی کسب می‌کند که او به دفاع از فلسطین در مخالفت با ماشین عظیم تبلیغاتی امریکا در خود امریکا برخاست. او در آخرین مصاحبه‌اش با روزنامه «دی‌ولت» آلمان در رابطه با نقش پرزیدنت بش در مسئله اسرائیل و فلسطین گفت:

«درک او از خاورمیانه درک یک مسیحی بنیادگرا است. بش مانعی بزرگ در راه صلح و تفاهم در خاورمیانه به شمار می‌ورد.»

و این موضعگیری بی‌پروای او را مقایسه کنیم با بسیاری از روشنفکران وطنی مقیم غرب که به خاطر صرفاً سپری کردن زندگی بدون کوچکترین دغدغه و برهم خوردن راحتی‌های روزمره در آن دیار، اگر دل شیر را هم در دل شان بمانی جرئت محکوم کردن سیاست‌های دولت میزبان را به خود نمی‌دهند.

همچنین ادوارد سعید معتقد بود که نقش روشنفکر هرگز توجیه

قدرت نه بلکه استفاده از آن و همواره به چالش طلبیدن آن است چه متعلق به قوی باشد و چه ضعیف. اما این به مفهوم محدود ساختن نقش روشنفکر به موعظه گری نیست. روشنفکر باید نمونه‌های بدیل ارائه دهد و منبع این امید باشد که تقدیر فرد این نیست که اسیر جنگی باشد یا پناهنده یا کماندو یا حتی از سربازان اشغالگر... روشنفکر باید به نوشتن، سخن گفتن، سازمان دادن مشغول بوده و جزئی از جنبش اجتماعی شود.

و اما در افغانستان خود ما عده‌ی کثیری از شنفکران را ببینیم که نه فقط علیه دست‌نشانده‌ترین، ضد انسانی‌ترین و کثیف‌ترین رژیم‌های تاریخ برنخاستند بلکه بیشرمانه به دفاع از آنها زبان و قلم و استعداد شان را به کار گرفتند!

ادوارد سعیدها یا تعداد بیشماری از روشنفکران ضد رژیم اسلامی ایران که به رفیع‌ترین قله‌ی اعتبار و نام و شهرت جهانی هم دست یافته‌اند، لحظه‌ای از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی باز نه ایستاده‌اند. اما روشنفکران ما وقتی تنور گرم بود آنچنان به پستی گرایید‌ند و به نوکری خو گرفتند که یکی به مصاحبت با قاتلی هرزه مثل داکتر نجیب می‌بالد، دیگری به پابوسی ملاعمر می‌رود و سومی از شدت «عاطفی» شدن کم می‌ماند مدفوع «سپه‌سالار کثیرالابعاد» را هم چیزی گوارا معرفی نماید!☆

به یقین یکی از کاری‌ترین اثرات مکروب پرچم و خلق، «تنظیم»های ساخت پاکستان و ایران و «طلبه کرام»، منحط و بی‌وجدان ساختن تعداد زیادی از روشنفکران میهن تیره‌بخت ما بوده است.



عکسی که خبرگزاری فرانسه در ۴ جولای ۲۰۰۰ گرفته است، ادوارد سعید را در جنوب لبنان در حال پرتاب سنگ به طرف عساکر اسرائیلی نشان می‌دهد.

آگاهی از شخصیت و کار ادوارد سعیدها، نفرت ما را از نوع روشنفکران تسلیم‌طلب و نامتعهد و سگ بیگانه بالا می‌برد.

☆ رجوع شود به بیانات مسعودخلیلی در کتاب «مسعود فراتر از مرزها» از انتشارات «بنیاد شهید مسعود».

وجدان امریکا ...

بوده و حقوق آنان را پامال می‌کردند. ما باید با بش همصدا باشیم زیرا او می‌خواهد چادری را از سر زنان بردارد... اما نه. این دلیل اصلی نبوده است.

دلیل اصلی حملات بر افغانستان و طالبان حصول و غصب منابع انرژی بوده است. ما به افغانستان حمله کردیم نه به منظور دستگیری اسامه و انتقام گرفتن بلکه بخاطر طالبان -که خود مان در جریان اشغال روس‌ها آنان را آفریده بودیم - و نیز بخاطر Unocal، که معامله‌ای با طالبان برای دست یافتن به نفت منطقه قفقاز که از غنی‌ترین ذخایر نفت روی زمین است. بش، دیک‌چنی، رمسفیلد و همه‌ی آنانی که با گروه‌های گاز و نفت اند از سود آن سهم خواهند برد. زمانیکه «سی‌آی‌ای» حمله بر دولت اربینز (Arbenz) را در ۱۹۵۴ تدارک می‌دید من در گواتیمالا بودم. اربینز که بطور دموکراتیک به عنوان رئیس جمهور انتخاب شده بود تمایلات سوسیالیستی داشت.

لاج Lodge و هنری کابت Henry Cabot در سنا حضور یافته و خاطرنشان ساختند که کمونیست‌ها گواتیمالا را به اشغال در آورده‌اند و ما باید اقدام کنیم. او آیزنهاور را دید و آیزنهاور «سی‌آی‌ای» را موظف کرد تا دولت اربینز را سرنگون سازد. ما یک دیکتاتور نظامی را نصب کردیم و از آن زمان تا حال در گواتیمالا جز خونریزی ندیده ایم. و حالا اگر من یک گواتیمالایی می‌بودم و توانش را می‌داشتم تحریک می‌شدم تا بالای کسی در واشنگتن و یا هر جای دیگری که امریکاییان باشند چیزی پرتاب کنم - بخصوص اگر تمام خانواده‌ام را از دست می‌دادم و می‌دیدم که کشورم بخاطر اینکه «یونایتد فروت» نمی‌خواست محصول گمرک را بپردازد تکه تکه شد. این شیوه‌ایست که ما عملیات می‌نماییم و بخاطر همین است که چنین منفور گردیده‌ایم.

ویدل که شهرت جهانی فراوانی بخاطر رمان‌هایش دارد از ۱۹۷۲ در شهرکی در ایتالیا به صورت تبعید بسر می‌برد. معروفیت و اعتبار او در اروپا و سایر کشورها خیلی بیشتر از امریکاست. ▣

نامه سرگشاده به جورج دبلیو بش

(نامه یک مادر افغان، «گلالی شهاب» به پرزیدنت بش)

نامه گلالی شهاب مادر افغانی قبلاً به دست ما رسیده بود که متاسفانه در اثر اشتباهی از چاپ در شماره پیشتر «پیام زن» بازماند.

قابل یادآوریست که این نامه در برخی نشریات ایرانی منجمله «چیستا» هم انتشار یافته است.

جناب جورج بش رئیس جمهور امریکا،

اجازه بدهید قبل از همه بگویم که نامه من از آن گونه نامه‌هایی از پاره‌ای زنان و مردان افغان نیست که معمولاً از طرف شما جواب مهربانانه می‌گیرند چون پیام اصلی آنها چیزی نمی‌باشد جز اینکه: خدا سایه دولت امریکا و شخص شما را از سر افغانستان کم نکند که آمدید و مردم ما را از زنجیرهای طالبان و القاعده رهایی بخشیدید!

ولی من به عنوان مادر سالمند حرف می‌زنم که با چشمان خودم و با خون و رنج و سوگ شماری از عزیزان خودم، هم دوران اشغال و حکومت‌های پوشالی را تجربه کرده‌ام و هم دوران حکومت بنیادگرایان جهادی و طالبی را. و همین جا می‌خواهم با شتاب اضافه نمایم که بین این دوره‌ها، دروه اول و اینک دوم زمامداری جهادیها(«ائتلاف شمال») خونین‌تر، دردناک‌تر و فاسدتر از دوره تجاوز روسها و حکومت‌های دست‌نشانده آنان و حتی هولناک‌تر از دوره طالبان بوده است .اینرا صرفا بخاطر داشتن داغهای بیشتر از تروریست‌های «ائتلاف شمال» نمی‌گویم. در این حرفم می‌توانم مدعی شوم که از اکثریت مردمم نمایندگی می‌کنم.

ولی پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر شما مجددا به همین عناصر جان تازه بخشیده و قدرت را بطور عمده به آنان سپردید. البته این ستمگری بر مردم ما تاریخی طولانی دارد: امریکا برای ویتنام ساختن افغانستان برای اتحاد شوروی بر ضد دموکراتیک ترین، زن ستیزترین و ارتجاعی ترین عناصر تکیه کرد، آنان را پروراند، برای آنان «رهبران» تراشید و «رهبران» را از هیچ به همه چیز رسانید: پول، قدرت و نام ونشان. در کنار این اوباش و تروریست افغانی، هزاران تن از همتاهای عرب شان نیز استخدام شدند و نام «مجاهد» در رسانه‌های غرب تصدیق شد تا حدی که رونالد ریگن هم خود را مجاهد خواند! در این میان امریکا به آنچه کوچکترین بهایی قایل نشد اکثریت مقاومتگران ضد روس، آینده مردم ما و دموکراسی در کشور بود هکذا در مقابل دفاع بی‌قید و شرط از هارترین احزاب بنیادگرا، نیروهای میهنپرست طرفدار دموکراسی، مستقیم و غیر مستقیم در افغانستان و پاکستان و ایران زیر شدیدترین فشارها و محرومیت‌ها قرارگرفتند. از بین قهرمانان افغانی و عربی امریکا، گلبدین حکمتیارکه تاریخ ننگین ترور و تیزاب پاشی بر زنان را داشت از بالاترین میزان کمک «سیا» و حرمت و اعتبار خاص برخوردار بود و به عنوان رهبر آینده افغانستان برایش تبلیغ می‌شد که در نهایت هم او با همفکران و همرزمانش برهان‌الدین ربانی، احمد شاه مسعود و رسول سیاف و غیره در ۱۹۹۲ بروی صحنه آورده شدند که طی چهار سال حاکمیت شان مفهوم تازه‌ای به کلمات «جنایت» و «خیانت» و «ویرانگری» بخشیدند. حتماً شنیده اید که در آن سالها این جمله خطاب امریکا و متحدان زبانزد مردم بود: «هفت خر تان را پس بگیرید، گاو ما را پس بدهید»! یعنی مردم حتی دیکتاتور خون آشام پوشالی و عامل مشهور کی‌جی‌بی داکتر نجیب را بر تمام رهبران هفتگانه مورد حمایت ترجیح می‌دادند.

اما امریکا از این شکست و بدنامی درس نگرفت و به کمک پاکستان و عربستان گروهی زن ستیز ضد دموکراسی و وحشی دیگری مثل طالبان را جانشین بچه‌های نازدانه‌ی اولیش ساخت .بار دیگر امریکا فقط به منافع خود اندیشید و رنج یک ملت و قربانی شدن ابتدایی ترین ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر را نادیده گرفت. امریکا که حمایت بی‌دریغ خود را از تروریست‌های جهادی با این دلیل که علیه «روس خوب می‌جنگند» توجیه می‌نمود، در توجیه کشمکش با طالبان گفت «با آنان باید کارکرد». امریکا از «کار با طالبان» تنها زمانی دست گرفت که برجهای مرکز تجارت جهانی دنیا مدفن ۳۰۰۰ امریکایی و غیر امریکایی بیگناه گردید. اما امریکا بازهم به جای همبستگی با مردم افغانستان، با پیشرفته‌ترین جنگ‌افزار هایش و بمبارانهای کور حدود ۱۰ هزار افغان بینوا و چه بسا مخالف بنیادگرایان راکشت. امریکا بجای انتقام از القاعده و طالبان از مردم بیگناه ما انتقام کشید. حکومت ضدانسانی طالبان سقوط کرد اما نیروی اصلی آنان و سران ارشد طالبی القاعده زنده و فعال باقی ماندند. از هزاران قربانی بمباران امریکا حتی ۵ فیصد آنان را هم اعضای طالبان و القاعده تشکیل نمی‌دهد. مردم افغانستان نیروهای امریکایی و متحدانش در کشور را «آزاد کنندگان» نمی‌انگارند زیرا علاوه بر کشتار مردمی رنجدیده، بجای طالبان، تروریست‌های جهادی شاگردان اسامه‌ها و عبداله عزام‌ها را بر کشور نصب کرد و می‌دانیم که از دست حامد کرزی و چند همکارش در مقابل آنان چیزی ساخته نیست. امریکا و متحدان به دولت کابل طبق وعده کمک نمی‌کنند ظاهرا به این سبب که کمک‌ها در دستهای ناپاک قرار خواهند گرفت. این کاملا درست است. اما خردمندانه‌تر آن

بود که این ناپاکان و فاسدان به قدرت رسانیده نشده و لقب «مارشال» و غیره به آنان داده نمی‌شد. و از آن بهتر داراییهای شان مسدود و به حکومت صالح در افغانستان سپرده می‌شد. طبق یک تخمین مجموع سرمایه‌های سران بنیادگرا لااقل نصف هزینه لازم برای اعمار مجدد کشور را تکافو می‌کند.

اکنون مردم افغانستان در منگنه دو آتش گیر کرده‌اند. از یکسو عفریت تروریست‌های جهادی که حمایت امریکا را با خود دارند و از سوی دیگر تروریست‌های طالب و القاعده که به حمایت تمام رژیم‌ها و سازمانهای بنیادگرا و ضد دموکراسی در پاکستان، عربستان، ایران و سراسر دنیا متکی هستند. اینان اگر در گذشته تنها افغانستان را به مثابه لانه اعمال تروریستی شان داشتند، اکنون عراق را هم دارند به اضافه صدام حسین و مخصوصا دهها هزار طرفدارش. لیکن مسئله اینست که اثر این مکروب محدود به افغانستان نمانده و زیر نام «دفاع از اسلام» و «جنگ علیه کفار»، به غرب آماجش خواهد بود. حاصل آنهمه عاقبت نیندیشی و معامله کردن با آزادی و سرنوشت ملت ما از سوی امریکا اینست که ولو هم ملاعمر و اسامه از بین بروند، دهها عمر و اسامه و گلبدین حکمتیار از افغانستان و عراق و جاهای دیگر سر برخواهند آورد. و ادامه حمایت امریکا از بنیادگرایان و رژیم‌های مستبد و فاشیست مخصوصا در کشورهای عقب‌مانده، زمینه را برای سرباز گیری بنیادگرایان مساعدتر خواهند ساخت .ضمناً نباید از یاد برد که فهیم‌ها، سیاف‌ها، قانونی‌ها، آصف محسنی‌ها، هادی شینواریها، خلیلی‌ها و ...از نظر ایدیولوژیک هیچ فرقی با طالبان و القاعده ندارند. اینان درگذشته خیلی بیشتر از طالبان و تروریستان عرب خون ریخته اند منتها خون مردم افغانستان راکه برای امریکا هیچ ارزشی نداشته است. لیکن شکی ندارم که عده‌ای از این افراد هم اکنون هم با طالبان، گلبدین و القاعده در ارتباطی سری اند. آیا امریکا فقط زمانی علیه یک تروریست اقدام می‌کند که خون چند امریکایی را بریزد؟ آیا این انسانی است؟

امریکا در زمینه فرهنگی نیز از اول تا حال یاور بنیادگرایان بوده است. محتوای کتابهای درسی چاپ یونیورستی نبراسکا در سال گذشته به حدی تاریک اندیشانه است که گویی تحت نظر مستقیم ملاعمر، گلبدین، احمد شاه مسعود، ملا شینواری و اسامه نوشته شده اند!

با درنظرداشت آنچه متذکر شدم توجهتان را به نکات مختصر ذیل جلب می‌کنم:

۱) امریکا در افغانستان به معلول پرداخته تا به علت. تا زمانی که اصول دموکراسی جایگزین بنیادگرایی نشده، تروریزم مغلوب نخواهد شد.

۲) غلبه بر تروریزم بنیادگرایی در افغانستان فقط با نیروی اکثریت مردم افغانستان ممکن است و این زمانی عملی خواهد بود که امریکا و متحدان از هر گونه کمک به گروهها و عناصر بنیادگرا و ضد دموکراسی قاطعانه و صادقانه دست بگیرد. طبعاً امریکا باید به عربستان، پاکستان، ایران، روسیه، ترکیه و غیره اخطار دهد که هر طوری است جلو ارسال هرگونه و هر مقدار کمک نظامی و مالی به طالبان و «ائتلاف شمال» را بگیرند. جدیت و قاطعیت دولت امریکا در این امر بدون تردید مورد پشتیبانی و تائید مردم صلحدوست امریکا و مردم کشورهای دیگر واقع خواهد شد. بدینترتیب است که دولت امریکا همچون اکثریت مردم امریکا حامی صلح و دموکراسی به شمار خواهد رفت.

۳) امریکا باید تمام افغانهایی راکه دست شان به خون و خیانت آغشته است و یا همانند عوامل میهنفروش و بنیادگرایان جنایتکار فعالیت دارند، تحت نظر گرفته و در اولین فرصت برای محاکمه به دولت آزاد و منتخب افغانستان تحویل دهد. اگر چنین نشود هیچ تردیدی نمی‌توان داشت که فردا آقایان سیاف، فهیم، ربانی، خلیلی، عارف، قانونی، داکتر عبداله، مولوی شینواری، منگل حسین، اسماعیل خان، رشید دوستم، جنرال داوود، امین وقاد، بشیر سالنگی، حاجی دین محمد و غیره که همه نوریگاهای افغانی و اعضای خطرناکترین مافیای هیرویین هستند، وقتی تحت محاکمه یک دولت ضد بنیادگرا و دموکراتیک قرار گیرند، فرار کرده و در امریکا با استقبال گرم مقامات آنجا مواجه خواهند شد.

من به نام دموکراسی و انسانیت از شما می‌خواهم که چنانچه پس از انقلاب ایران آدمی سرسپرده مثل محمد رضا پهلوی شاه سابق ایران اجازه نیافت پا به امریکا گذارد، متعهد شوید که هیچ تروریست نظیر تروریست‌های فوق‌الذکر نیز خاک امریکا را آلوده نخواهد توانست. ولی همین الان هم مردم ما حیرت‌زده میپرسند چگونه این سلاطین بدنام هیروبین میتوانند پیش چشم هزاران عسکر امریکایی آزادانه‌تر از هر زمان دیگر و به بزرگترین مقیاس به تولید و تجارت هیرویین مشغول باشند؟

۴) در حال حاضر به نظر می‌رسد امریکا بیش از آن در باتلاق عراق گیر مانده که قادر باشد دولتی راکه در افغانستان ایجاد کرده بر سر پا نگهدارد ولو هم تعداد نیروهایش سه چند افزایش یابد. انکشافات در عراق و افغانستان به شدت در هم موثر اند. ضربه پذیری امریکا در عراق، طالبان و القاعده و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را تشجیع خواهد کرد و تابوتهای بیشتر به امریکا خواهد رفت.

تنها یک راه حل وجود دارد: استقرار نیروهای موثر حافظ صلح ملل متحد، جواب دادن تمام افراد وابسته به احزاب بنیادگرا از مقامات دولتی و برگزاری انتخابات آزاد و فارغ از تهدید و تطمیع جنگ سالاران آدمکش.

۵) دولت امریکا در اشتباه است می‌پندارد که با روزه گرفتن سفیرش در پاکستان، انتشار تکت‌های پستی «عید مبارک» و تبریک

گفتن ماه رمضان و از این قبیل می تواند دل مردم افغانستان را به دست آرد. مردم ما با وصف عقب ماندگی وحشتناک می دانند که عامل اصلی سیهروزی امروزی شان امریکاست زیرا داره‌های جهادی و طالبی را در افغانستان حاکم گردانید و بجای طالبان و افراد القاعده نوباوگان شان را به نام «جنگ علیه تروریزم» کشت. آنان زمانی به امریکا به مثابه دشمن نخواهند نگریست که این دولت از جنایتکاران بنیادگرا و اربابان منطقه‌ای شان قطع علاقه کند و عمال افغانی و غیر افغانی «سی آی ای» را از افغانستان فرا بخواند.

۶) اگرچه شنیدم بل کلنتن سلف شما به خاطر نقش سی آی ای در برانداختن دولت ملی داکتر مصدق از ملت ایران عذرخواهی کرد، اما من فکر نمی‌کنم عذرخواهی امریکا از ملت افغانستان به خاطر پرورش تخم بنیادگرایی و به قدرت رسانیدن شان در این سرزمین کاری از پیش ببرد. تصور تامین امنیت و انتخابات آزاد و ثبات در افغانستان با تکیه بر مشتی جنگسالار تبهکار، توهمی بیش نیست. امریکا بهتر است عمل کند. چنانچه اشاره نمودم از کمک به جنایتکاران بنیادگرا از هر نوع آنان یکبار و برای همیشه امتناع ورزد؛ فرصت زیاد نیست هم اکنون باید شر عوامل منسوب به «ائتلاف شمال» و «سی آی ای» را از سر مردم ما کم کند آنگاه خواهید دید که طالبان و گلبدین و مزدوران القاعده سوراخ خواهند پالید و تقاضای مصرانه تر اینست که امریکا به عنوان یک ابر قدرت پاکستان و ایران و عربستان را بپاید تا به کمک آدمکشان مذکور برنخیزند.

هرچند من امید چندانی به اینچنین تغییر ۱۸۰ درجه‌ای سیاست امریکا در کشورم ندارم، لیکن خوشحال خواهم بود که لااقل مردم امریکا از ذهنیت یک زن و در واقع زنان افغان آگاهی یابند که ۱۳ سال است به نام دین و سنت بیش و پیش از مردان زیر ساطور اند. و مطمئنم که مردم بزرگ امریکا دیگر مدتهاست پی برده اند که این ذهنیت به اکثریت مردم محروم افغانستان تعلق می‌گیرد. ▣

۸ سپتامبر ۲۰۰۳

- *gul_shahab@gamebox.net*

اگر جای شیرین ...

گزینشی بجا!

هنگامی که خبرهای پراکنده نامزدی آقاجری را می‌خواندم و می‌شنیدم، با ناباوری او را شایسته دریافت این جایزه میدیدم. مقاومت‌های دلیرانه این استاد دانشگاه و بینش تاریخی او که بیانش گریبانگیرش شده است از او سرفراز مردی کم مانند در جمهوری اسلامی پدید آورده است.

اما با همه ارجی که من برای آقاجری در دل دارم هنگام شنیدن خبر دادن جایزه صلح به خانم عبادی خرسندی‌ام چند برابر شد، زیرا که او را بسیار شایسته تر از آقاجری یافته و می‌یابم. این درست است که انسانهای دلیری چون آقاجری، گنجی و باقی و شمار بسیاری از ملی-مذهبی‌ها با بریدن از گذشته و روی آوردن به مردم به کاری بزرگ و ستودنی دست زده‌اند، و به همین دلیل نیز رهبران و همراهان دیروزین، آنان را نمی‌بخشند و این چنین آنان را زیر فشار می‌گذارند، اما از یاد نباید برد که در اصل اینان پادافره گناهان گذشته خود را می‌پردازند که ساده دلانه چشم بر واقعیات بستند و راهی را پیش گرفتند که پایانش برای همگان بسیار ناخوش بود.

این در حالی ست که خانم عبادی و همکار نازنین دیگرش خانم مهرانگیز کار، همه جان و جوانی خود را هشیارانه در راه دفاع از حقوق مردم گذارند، و همه ناروایی‌ها را پذیرفتند و از راه درست خود پا پس نکشیدند. از این رو به باور من گزینش خانم عبادی برای جایزه صلح یکی از درست‌ترین و منطقی‌ترین گزینش‌های سال‌های اخیر هیأت داوران اسلو بوده است که باید این گزینش درست را به آنان تبریک گفت. خانم عبادی از دو سو شایستگی نامزدی این جایزه را دارد. نخست او به عنوان نماد زن دلیر ایرانی که در ۲۴ سال حکومت جمهوری اسلامی بیشترین فشار را متحمل شده و همچنان سر پا مانده است و تا آنجا که در توان دارد برای حقوق خود می‌نبردد. از سوی دیگر در کشوری که در میان کشورهای جهان کمتر همانندی دارد که حقوقدانان مدافع حقوق متهمان را تنها به جرم دفاع از متهم و بهره گیری از راه‌های قانونی و حقوقی به سود متهم به زندان می‌اندازد و انجام حرفه‌ی آنان را ممنوع و محدود می‌سازد، خانم عبادی به عنوان یک قاضی پیشین و وکیل دعاوی کنونی نماد این گروه از حقوقدانان ایرانی ست که در انجام حرفه‌ی خود زیر فشار نظام حاکم قرار دارد و هم اکنون شماری از آنان در زندان به سر می‌برند.

رئیس کمیته گزینش آقای «اولر دانهولد میوژس» می‌گوید خانم عبادی در انجام حرفه خود «هیچگاه اعتنایی به تهدیدهایی که می شد نداشت».

خانم شیرین عبادی در شمار نخستین زنانی بود که در دوران نظام گذشته در جایگاه داوری پا گشودند. با همه سخنان فریبنده آقای خمینی در زمینه برابری حقوق در جامعه اسلامی - که سپستر خود او گفت «خدعه کردم» - که بسیاری از روشنفکران را فریفت، با پاگرفتن جمهوری اسلامی نیمی از شهروندان کشور ما، زنان از حقوق اجتماعی برابر محروم ماندند و حتی دگرگونی‌های سطحی نظام گذشته نیز از میان برچیده شد.

اسلام نظام قضاوت را برای زنان برنمی‌تابد و چنین بود که خانم عبادی در کنار شمار اندکی زنان دیگر از عرصه حقوقی کنار گذارده شدند. اما خانم عبادی که به آسانی آماده نبود «سنگر را خالی کند» و می‌خواست در هرحال در کشورش بماند، پیگیرانه در پی دستیابی به

حقوق خود که بخشی از حقوق زنان و حقوق بشر بود برآمد و در این راه از هیچگونه کوششی کوتاهی نکرد. اما از آنجا که خانم شیرین عبادی همواره می‌کوشد در چارچوب امکانات موجود و همان قانون‌های مصوب جمهوری اسلامی به گونه‌ای مسالمت‌آمیز پیش برود، تا آنجا که ممکن بود از برخورد جلو می‌گرفت.

اما حمله به کوی دانشگاه در ۱۸ تیر که به مرگ دانشجو عزت ابراهیم نژاد و زخمی شدن شماری دیگر از دانشجویان انجامید، نقطه عطفی در مسیر حرفه‌ای خانم عبادی شد. او وکالت دانشجوی کشته شده را بر عهده گرفت و همکار دیگرش آقای دکتر رهامی آماده دفاع از دانشجویان آسیب دیده شد.

درست یک سال پس از فاجعه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، در ۱۷ تیرماه ۱۳۷۹ خانم عبادی به جرم نشر اکاذیب دستگیر و زندانی شد. چند روز بعد طی بازجویی غیرعلنی خانم عبادی به ۱۵ ماه زندان و ۵ سال محرومیت از حرفه‌اش محکوم گردید. او را پس از ۲۵ روز با گرفتن بیست ملیون تومان وثیقه آزاد کردند.

خانم عبادی با دلیری شایسته‌ی ستایشی در برابر این موج شدید مقاومت نشان داد و همچنان حرفه خود را دنبال می‌کند و در هر زمینه‌ای که با تجاوز به حقوق شهروندان کشورش بویژه زنان و کودکان برمی‌خورد در دفاع از آنان می‌کوشد.

هنگامی که دیروز با یکی از دوستانم در باره این رخداد خجسته گفت‌وگو می‌داشتم و در پایان از لابلای سخنانم احساس نگرانی مرا دریافت، به تصور خویش برای دلداری و کاهش نگرانی من گفت، اینک خانم عبادی یک شخصیت جهانی شده است او اکنون «در مسجدست که کندنی و سوزاندنی نیست!» من نشان دادم که با این سخن او در اصل موافقم، اما از سویی نگرانی دیگری برایم پدید آمد که مبادا ما با چنین «دل خوش کنک» تصویری فریبا از آینده برای خود بسازیم.

هنگامی که من به سرنوشت تلخ خانم «اونگ سان سوکی» رهبر مبارزات مسالمت‌آمیز مردم برمه می‌اندیشم، نمی‌توانم به سادگی خود را با این «دل خوش کنک» که خانم عبادی اکنون به «در مسجد» تبدیل شده است تسکین بدهم.

خانم «اونگ سان سوکی» که در لندن زندگی می‌کرد و می‌توانست زندگی خانوادگی آرام و بی‌دردسری داشته باشد، به کشور خویش بازگشت تا در کنار هم میهنان ستمدیده خود برای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر مبارزه کند. این کاری بسیار در خور ستایش است. اما از آن زمان این زن دلیر زیر اهرم فشار نظامیان قرار دارد و بیشتر زندگی‌اش را اگر در زندان نبوده است در خانه‌اش بی‌دسترسی به رسانه‌های دیداری و شنیداری زیر نظر گذرانیده است.

دردناکتر از هرچیز پیوند میان «چین کمونیست» و «نظامیان برمه» است. اگر کشورهای آسیای جنوب شرقی که می‌توانند با تحریم خودنظامیان خودکامه را وادار به عقب نشینی کنند به خاطر «مصالح اقتصادی» ازاین همدلی با مردم برمه سرباز می‌زنند.

بازگشت دلیرانه و داوطلبانه خانم عبادی به ایران حتی تدارک استقبال از او از سوی جناح به اصطلاح «اصلاح طلب» نباید مایه فریب ما گردد. از یاد نبریم که «سعید عسگر» تروریستی که آشکارا یکی از یاران نزدیک آقای خاتمی یعنی آقای حجاریان را آسیب رسانید هم اکنون زیر چتر حمایت «رهبر معظم»، راست راست راه می‌رود و همچنان به هرگونه جنبش مسالمت‌آمیز دانشجویان می‌تازد! اما دانشجویان قربانی حزب اللهیان چون سعید عسگر همچنان در زندان به سر می‌برند. باید از خوشبینی زائد پرهیز کرد. ▣

محمودگودرزی، «شهروند»، شماره ۸۳۰، ۱۷اکتوبر ۲۰۰۳

د زهرا کاظمی وینه...

د بشر د حقوقو څخه پلوی‌کوونکو سازمانونو او د ایران اسلامی جمهوری د شکنجې او ترور دستگاه ضد خبریالانو ډیر سخت غبرگون وښووه. خو له هغه ځایه چې زهرا کاظمی‌لومړنی کس نه‌وه چه د «فقیه ولایت» د جلادانو د شکنجې لاندې ووژل شوه او دا انسانی ضد رژیم کلونه کلونه دی چی په ایران باندی ترور او خفقان اعمالوی، نړیوال کوښښونه په هغوی باندی فشار راوړلو په خاطر زیاته اغیزمندی نه‌لری. علی‌خامنه‌ای د وزیرانو هیئت په یوی غونډی کی د بشر د حقوقو سازمانو باندی په سختی سره نیوکو کولو سره امر وکړ چی خپل وخت نباید په کوچنیو او بی‌ارزښته څیزنو لکه د بشر حقوق او زهرا کاظمی‌په وژنی تیر کړی او زیاته یی کړه چی دولت خلکو د خدمت کولو ځای دی!

زهرا کاظمی‌د ایران جنایتکاره اسلامی جمهوری ښکار کړه ځکه چی د هغی د خبرو او عکسونو څخه لکه د مردکیو او خنجر په شان ډاریدل. که زهرا وخت موندلی وی د خپلو گزارشونو او عکسونو په خپرولو سره یی په انسان وژونکی «ولایت فقیه» ډیر ښایی چی د مستبدو او دموکراسی ضد رژیمونو په مینځ کی، اسلامی بنسټپالی رژیمونه تر ټولو وینی څښونکی او بی‌مهاره ډلونو څخه یی دی. د ایران د اسلامی دژخیمانو په لاس د زهرا کاظمی‌شهادت زمونږ د هیواد په خپرونو که انعکاس ونه‌مونده. دا ښایی چی د ځینو کسانو د محافظه کاری‌او ایرانی کیدلو تر څنگ، په دولت کی د «شمال ائتلاف» جنایتکارانو شتوالی څرنگه زمونږ د خبریالانو کار لکه د بوی لټوونکو سپیانو په شان د خپل مستقیم او غیر مستقیم گواښوونکی نظر لاندی نیولی دی. ▣

ع. ا. زمینی - کابل،

شیرین عبادی در کنام ددان کار می‌کند، او را باید درک کرد

دوستان ارجمند با سلام!

اتفاق غریب و بی‌نظیری افتاده است. شیرین عبادی زنی از ایران، ایران آغشته به خیانت و خون ولایت فقیه، برنده نوبل صلح شده است. این بسیار ساده است که فقط مبارک بادگفت و اشک شادی به چشمان آورد چشمانی خسته و درد دیده از طاعون دینی حاکم در کشور خود خانم عبادی و در افغانستان. اما من می خواهم خوددار باشم و در واقع آنچه پس از اعطای جایزه به خانم عبادی خوانده و شنیده‌ام و نیز نکته هایی که هیچگاه نه متاسفانه شنیدم و نه خواندم، مرا به مکث وامیدارد مکثی مضطربانه و پریشان کننده.

قبل از همه باید بگویم که من به عنوان یک افغانی بی‌ادعا، هرگونه موفقیت نیروها و شخصیت‌های ضد فاشیزم دینی در ایران را برابر به درز برداشتن کاخ ستم بنیادگرایی در افغانستان می‌دانم. تردیدی در مبارزه شیرین عبادی وخطر کردن‌های او به خاطر دفاع از برخی قربانیان یکی از جنایتکارترین رژیم‌ها در جهان ندارم. **ولی آیا او این جایزه را همچون گرزی گران بر سر این رژیم و امثالش کوبید یا خواهد کوبید؟ آه، چقدر دلم می‌خواست او در سخنرانی‌اش بارباراز زندانیان قهرمان در شکنجه گاههای جمهوری اسلامی یاد می‌کرد و نیز نامی از ملت شوربخت من می‌برد که ۲۰ سال است در آتش سیاه این فاشیزم می‌سوزد اما دنیا به طرز آزاردهنده‌ای تصور می‌کند که اکنون به برکت حضور نیروهای امریکا و متحدین و سقوط طالبان و القاعده (که به هیچوجه به معنی نابودی شان نبوده و برعکس همراه «برادر» حکمتیار و احزاب اسلامی پاکستانی و غیره فعالتر شده‌اند)، آفتاب طالعش دمیدن گرفته است!** شیوه برخورد شیرین عبادی به جمهوری اسلامی در داخل ایران برایم مفهوم است، اما در برخورد صریح، افشاگر و محکوم کننده به جلادان اسلامی در کشور من هیچ قید و شرطی را نمی‌توانم بفهمم غیر از «دیپلماسی»ای کثیف در سطح «تنظیمی» افغانی که خدا سگ خانم عبادی را هم از مرض آن دور بدارد!

مکث دیگر من این است که هرچند بسیار گفتند و نوشتند که تاریخ اعطای نوبل صلح لکه‌های سیاه هم دارد **اما هیچکس به تیره‌ترین، متعفن‌ترین و مسخره‌ترین این لکه اشاره ننمود یا امید نموده باشند و من ندیده باشم، و آن نامزد کردن احمد شاه مسعود از مشهورترین و بدنام‌ترین بنیادگرایان سرزمین تباه شده‌ی من برای دریافت نوبل صلح ۲۰۰۲ بوده است.** اگر چه پرتاب این سنگ توهین به ملت ستمکشیده‌ی ما به خیر گذشت اما به قول «راوا» صرفاً نامزد شدن یک قاتل و متحد خونخوارانی چون سیاف، ربانی، گلبدین، خلیلی و غیره به معنی زشت‌ترین و رسواترین توهین به مردم ما بوده است. باری، تعجب عذابدهنده‌ی من این است که سازمان‌ها و رجال نامدار ایران که کمیته نوبل صلح را به علت اعطای جایزه به کیسنجرها، دالایی‌لاماها و مناهیم‌بگین‌ها به باد انتقاد می‌گیرند، چرا از این افتضاح کمیته‌ی مذکور بی‌خبرند یا بدتر از آن اگر خبراند چطور است که آن را افشا نمی‌سازند؟ ازینهمه «بی‌خبری» مبارزان ایرانی در این دنیای کمپیوتر و اینترنیت دلم فشرده می‌شود. **دلم آتش می‌گیرد که اگر نه خود شیرین عبادی لااقل سازمان‌ها و قلمزنان مبارز برونمرزی ایران چرا از برخورد به کمیته جایزه نوبل صلح به سبب مستحق دانستن یک جنایتکار جنگی افغانی برای نوبل صلح غافل می‌مانند.** شاید اینان بر نویسندگان و شاعران مشهور افغانی مقیم غرب چشم داشتند که صدایی بر ضد این حرکت کمیته نوبل برکشند تا آن وقت موضعگیری کنند؟ عذری بدتر از گناه! مگر اینان نمی‌دانند که نامهای معروف مثل داکتراکرم‌عثمان، خالده‌فروغ، واصف‌باختری، صبورالله‌سیاهسنگ، لیلاصراحت‌روشنی، ثریاواحدی، لطیف‌پدرام، ببیرهنگ‌کوهدامنی، سپوژمی‌زریاب، رهنوردزریاب، حمیرانگهت‌سعیدی و غیره رهبران و فعالان «انجمن نویسندگان افغانستان» همه روشنفکران تسلیم طلب و خادم رژیم‌های جنایت‌پیشه و مزدور بوده‌اند که هیچ کدام تا حال آنقدر شرافت به خرج نداده‌اند که فتوای ترور سلمان رشدی از سوی خمینی را رد کنند

چه رسد به آنکه شعور و شهامت افشای احمدشاه‌مسعود و تقبیح اعطای نوبل به او را داشته باشند؟ وقتی من ارتجاع، محافظه کاری و معامله گری‌های این به اصطلاح فرهنگیان وطنی را با شیرین‌عبادی‌ها مقایسه می‌کنم، دلم می‌خواهد خطاب به تمامی ایرانیان معترض به اظهارات و کار شیرین عبادی فریاد بزنم که بیایید گذشته و حال روشنفکران انجمنی ما را ببینید تا معنی واقعی مماشات، بزدلی و سازشکاری با رژیم‌های تبهکار را دریابید و در مقابل به ارزش کار و شخصیت شیرین عبادی پی ببرید با وصف دهها انتقاد حتی وارد تان بر او.

زنان شاعر و نویسنده و روزنامه‌نگار از آن خیل وطنی حتی در اروپا و امریکا چادری و دلاق به سر می‌کنند تا بنیادگرایان را از خود راضی نگه داشته باشند. در حالیکه بی‌حجاب ظاهر شدن شیرین عبادی به هنگام دریافت جایزه و مصاحبه‌ها و کنفرانس‌های مطبوعاتی، خود لگدی بود بر دهان رژیم ولایت فقیه، مقاومت و عصیانی علیه آن که با توجه به موقعیت جهانی او، ارزش آن را باید خیلی گسترده و پر معنا و رمز دید.

با برخی حرفهایی که شیرین عبادی پس از دریافت جایزه به زبان آورده **می‌توان مخالفت نمود و به جای آنها حرفهای خواستنی‌تر را نشاند و توقع کرد که کاش او چنین می‌گفت. یا صاف و ساده می‌توان حسرت کشید که ایکاش او به هنگام دریافت جایزه حضار را به چند دقیقه سکوت دعوت می‌کرد به خاطر ادای احترام مثلاً به قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای یا حمام خونی که جمهوری جنایتکار اسلامی با اعدام دستجمعی هزاران زندانی در ۱۳۷۶ راه انداخت.** این حرکت‌ها در کوتاه مدت به یقین می‌توانستند خشم فروخفته‌ی ملیونها ایرانی و غیر ایرانی را علیه رژیم فاشیستی دینی به غلیان در آورد و شیرین عبادی غرق پر حرارت‌ترین، جوشان‌ترین و صادقانه‌ترین احساسات مردم شود. اما با اینکار جنایتکاران حاکم در ایران سقوط نمی‌کردند، آن حرارت و شور و هلهله هم چند روز بعد به خاموشی می‌گرایید. ولی او با رسیدگی به دوسیه‌های مبارزان زیر شکنجه که خطر زندان و مرگ از سوی رژیم ترور و جنایت را می‌تواند به دنبال داشته باشد راهی «غیر دراماتیک» را برگزید. قضایایی را که شیرین‌عبادی پرداختن به آنها را به دوش گرفته هرکدام در جامعه‌ی آبستن تحولاتِ ایران ارزش بسزایی دارند. اگر تلاش وی به رهایی مبارزان در بند نیز نیانجامد دست کم مسئله‌ی آنان در سطحی جهانی مطرح شده و می‌شود و این امری کم اهمیت نیست.

می‌خواهم کلامم را اینطور خلاصه کنم که: به نظر من شیرین‌عبادی هزاران حرف ناگفته در دل دارد؛ هر آنچه هم بر زبان می‌آرد تصور نمی‌کنم تمام و کنه حرفهایش باشد او درون کنام ددان نمی‌تواند آنطور سخن گوید که در خارج از کنام می‌توان گفت. هرچند در جاهایی و مواردی شاید «شور» کرده باشد، او را، موقعیت او را باید درک کرد.

جان‌اشتین‌بک بعد از دریافت جایزه نوبل بود که به ایدالهای انسانیش پشت کرد و به دفاع از جنگ امریکا در ویتنام برخاست؛ سولژنتسین هم به جایزه نوبل دست یافت اما حرفهایی در باره تاریخ روسیه و جهان گفت که فقط دولت امریکا و وابستگان و میراث خواران تزارهای روس را خشنود ساخت و...

شیرین‌عبادی را همه‌ی جهان می‌پاید که تا چه حد به مردم و آرمانهای انسانی و آزادیخواهانه وفادار خواهد ماند.

شیرین عبادی در وضعی قرار دارد که حتی اگر صرفاً گرفتار کار دفاع از محکومان رژیم ددمنش ایران باقی بماند و با هیچ بهانه، ملاحظه و «دیپلماسی»ای ازاین گرانمایه‌ترین فرزندان ایران رو برنگرداند، کار بزرگی انجام داده است.

امیدوارم به همین زودیها انعکاس انکارناپذیر کار شیرین‌عبادی را در در دفاع از فرزندان در بند ایران شاهد باشیم. ▣

غلط‌های عمده چاپی شماره ۵۹

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	۲۵	زا	از
۴	۲	۲۵	قانوان	قانون
۲۳	۲	۱۱	می‌کنند	می‌کند
۳۰	۱	۱۹	قومنده	قومانده
۳۱	۲	۵	آنی	آتی
۳۸	۱	۳۶	فروخته‌های	فروخته‌ها
۳۸	۲	۴	هر قماش	هر قماش می‌باشد
۳۹	۱	۸	زاده‌ای	زاده‌ی
۳۹	۲	۸	می‌گیرد	می‌گیرند
۴۱	۱	۱۲	نیاورده‌ایم	نیاورده است
۴۱	۲	۱	باینحال	با اینحال
۵۵	۲	۷	رنجی	رنجی که
۶۲	۲	۶	بود	بودند
۶۴	۱	۴۰	آزادی دموکراسی	آزادی و دموکراسی
۶۵	۱	۱۷	آن را	جنایات آنان را
۶۶	۲	۲۹	با	بار
۶۹	۱	۲۶	بود	بودند
۷۷	۲	۱۶	خانه‌ای	خانه‌ی
۷۸	۲	۲۳	تصاحب شده است	تصاحب نموده است
۷۹	۲	۳	عبدالحسین	به عبدالحسین
۷۹	۲	۳۴	عبدالحد	عبدالاحد
۷۹	۲	۳۵	حارنوال	څارنوال
۸۳	۲	۱۹	نمودند	نمود

اعطای جایزه نوبل صلح به خانم شیرین‌عبادی بازتاب‌های گوناگونی بین سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی ضد رژیم جمهوری اسلامی ایران داشته است. مطالب کوتاه‌شده‌ی زیر (از این بابت از ایشان و خوانندگان پوزش می‌خواهیم) از سایت‌های فارسی برگرفته شده‌اند ولی اولین آن از سوی دوستان «راه کارگر» جهت انتشار مستقیماً برای ما ارسال شده بود.

نامهٔ سرگشاده به خانم شیرین عبادی



خانم شیرین عبادی، با سلام!

مردم آگاه و تشنه آزادی ایران، شما را بسیار پیشتر از آن که جایزه صلح نوبل نصیب تان شود می‌شناختند و به مبارزات جسورانه و پر مخاطره تان در دفاع از حقوق بشر، حقوق زنان وکودکان، و نیز در رابطه با پرونده خوابگاه دانشجویان، با تحسین و قدرشناسی می‌نگریستند. ارج شما در نزد مردم ایران نه از اعتبار این جایزه است (که بارها نصیب آدم‌های مرتجع و بی‌اعتبار هم شده است)، بلکه این بار، خود این جایزه اعتباراش را از مبارزه شما برای حقوق بشر و دموکراسی گرفته است؛ و این، جای خوشوقتی و تبریک دارد.

دو جریان سیاسی وجود دارند که تلاش می‌کنند این پیروزی را از مضمون اصلی خود تهی، وکارکرد آتی آن را مسخ کنند. یکی جریان ناسیونالیستی است که این پیروزی را مایه افتخار بی‌معنای ملی و مباهات بی‌جا به ایرانی‌بودن قلمداد می‌کند؛ دیگری، می‌کوشد از آن، سرمایه‌ای برای «دوپینگ» جناح محتضر اصلاح‌طلب حکومت، و ترویج افسانه «مردم‌سالاری دینی» بسازد. نقش شما و موضعگیری‌های تان در این میان، در این که معنا و حاصل این پیروزی چه از آب درآید، بسیار حساس وکلیدی است.

شما می‌گوئید که سیاستمدار نیستید، وفقط مدافع حقوق بشر اید. عجیب است که درکشوری که نمایاندن چند تار زلف، وکف‌زدن بجای صلوات فرستادن هم شکلی از مقاومت و مبارزه سیاسی است، گلاویزشدن با حکومتی که حقوق بشر را زیر پا می‌گذارد، کاری سیاسی نباشد! هر اندازه هم که موقعیت تازه ملی و بین‌المللی شما حفاظی امنیتی برای تداوم فعالیت‌های تان فراهم کرده باشد، باز هم خطرات موجود و ملاحظات شما در شیوه ادامه کار تان، قابل فهم است و هیچ آدم آگاهی از شما توقع ندارد که چون جایزه صلح نوبل را برده‌اید، بر سر چهار راه بالای چهارپایه بروید و شعار ضد حکومتی بدهید. اما این که از پاسخ به سوالات مربوط به وضعیت حقوق بشر در ایران و موانع آن به بهانه «سیاستمدار»نبودن طفره بروید، برای کسی قابل قبول نیست. اگر کار شما فقط دفاع از حقوق بشر است وکاری به سیاست ندارید، چرا می‌گوئید که اگر درکمیته نوبل بودید، آقای خاتمی را انتخاب می‌کردید؟! وقتی مردم ایران از زبان شما می‌شنوند که خاتمی مخالف حقوق بشر را شایسته‌ترین مبارز راه حقوق بشر می‌شناسید، در باره دید شما از حقوق بشر و عزم شما در مبارزه برای آن، چگونه باید داوری کنند؟! اگر شماکاری به سیاست ندارید، چرا به عنوان برنده جایزه نوبل مردم را به شرکت در انتخابات آینده مجلس اسلامی که با همه موازین حقوق بشر و دموکراسی در تضاد است دعوت می‌کنید؟! چرا ایده امکان اصلاح نظام سیاسی کشور را تبلیغ می‌کنید؟ این‌ها مداخله در سیاست نیستند ولی سخن‌گفتن از وضعیت حقوق بشر در ایران در مراسم اسلو یا در مصاحبه با تلویزیون «سی‌ان‌ان» توسط شما که می‌گوئید کار تان دفاع از حقوق بشر است، مداخله در سیاست است؟!

خانم عبادی! شماکه می‌گوئید فقط مدافع حقوق بشر اید، از وقتی که جایزه نوبل را برده‌اید، بیش از مدافع حقوق بشر، به عنوان مدافع اسلام وارد صحنه شده‌اید. گوئی رسالتی که جایزه نوبل به شما داده است، تبلیغ برای «سازگاری اسلام با حقوق بشر» است و نه دفاع از حقوق بشر. و این چهره‌ای بود که شما متاسفانه از خود تان در فرصت بی‌مانند و تاریخی دریافت جایزه نوبل در برابر صدها

ملیون شنونده و بیننده سیاره خاکی در ایران و جهان ارائه دادید. شما گفتید که اسلام با حقوق بشر ناسازگار نیست، و گویا فقط «قرائت» خاصی از اسلام است که با آن ناسازگار است. شما گفتید که گناه نقض حقوق بشر در ایران نه برگردن اسلام، بلکه برگردن پدرسالاری است. آیا به معنای این سخنان فکر کرده بودید؟

شما که در سخنرانی خود در مراسم دریافت جایزه صلح نوبل در اسلو، بیش از مدافع حقوق بشر به عنوان مدافع اسلام ظاهر شدید، گفتید که اسلام دین صلح و عدالت است. این حرف شما کاملاً درست است؛ اما شنوندگان غیرمسلمان شما در جهان نمی‌دانند که اسلام، با تسلیم‌شدگان و بیعت‌کردگان صلح می‌کند، وگرنه، خون شان را حلال می‌داند.

از شما، نه به عنوان مدافع اسلام بلکه به عنوان مدافع حقوق بشر، انتظار این است که به جای تبلیغ برای سازگاری اسلام و حکومت اسلامی با حقوق بشر، موضوع را به این صورت مطرح کنید که: مردم مسلمان، می‌توانند و باید از حقوق بشر برخوردار باشند؛ و در کشورهایی هم که اکثریت جمعیت آنها مسلمان اند، رعایت حقوق بشر و استقرار دموکراسی ممکن است. این گونه طرح موضوع، زمین تا آسمان با تبلیغ سازگاری (حکومت) اسلام با حقوق بشر و دموکراسی، فرق دارد و حتی عکس آن است؛ چراکه نخستین شرط آن که مردم مسلمان ایران از حقوق بشر و دموکراسی برخوردار باشند این است که حکومت اسلامی نداشته باشند! مسلمان بودن اکثریت مردم ایران و ناسازگاری اسلام با حقوق بشر، هر دو حقایقی مسلم اند؛ اما این هم حقیقتی مسلم است که همین مردم مسلمان، باید از حقوق بشر برخوردار باشند. راهش این نیست که منتظر باشیم مردم ابتدا از اسلام دست بکشند تا صلاحیت برخورداری از حقوق بشر را پیدا کنند؛ بلکه راهش پایان دادن به حکومت اسلامی است که مجری احکام و قوانین اسلامی و مانع حقوق بشر است.

خانم عبادی! کسی از شما توقع ندارد که علیه اسلام تبلیغ کنید، یا علیه سران جمهوری اسلامی شعار دهید؛ توقع از شما به عنوان مبارز راه حقوق بشر این است که بجای تبلیغ برای سازگاری حکومت اسلامی با حقوق بشر و دموکراسی (که کاملاً خلاف حقیقت است) این حقیقت را تبلیغ کنید که کشورهای با اکثریت جمعیت مسلمان نیز می‌توانند و باید از حقوق بشر برخوردار باشند و به دموکراسی دست یابند. همین و بس. آنوقت، همین مردم مسلمان که تشنه آزادی و برابری و دموکراسی اند، خود شان برای برخورداری از حقوق بشر و دستیابی به آزادی و برابری، به از میان برداشتن مانع اصلی اقدام خواهند کرد. حداقل توقعی که از شما هست این است که اگر از موقعیت ملی و بین‌المللی استثنایی که جایزه نوبل برای شما فراهم کرده است برای تهییج و تشویق مردم برای از سر راه برداشتن این مانع اصلی در برابر حقوق بشر استفاده نمی‌کنید، لااقل آن را در خدمت ایجاد توهم در مردم نسبت به اصلاح پذیری این رژیم و سازگاری آن با حقوق بشر قرار ندهید.

سخنان و موضعگیری‌های شما پس از بردن جایزه نوبل متاسفانه برآورنده چنین توقع حداقلی نبوده است و بخصوص موضع شما در مراسم دریافت این جایزه در اسلو، برای آنانی که آرزو داشتند این پیروزی به مبارزه برای حقوق بشر در ایران نیرو برساند، مایوس‌کننده بود. در سخنرانی اسلو، اشاره شما به اسرای گوانتانامو و اسرائیل، بسیار بجا بود؛ اما آیا اشاره‌ای به وضعیت حقوق بشر در خود ایران در چنین مراسمی بقدر دو مورد اخیر ارزش و موضوعیت نداشت؟! اما دریغ از یک کلمه از زبان مدافع حقوق بشر، درباره وضعیت حقوق بشر در ایران! در فرصتی بی‌مانند و تکرارناشدنی که چشم و گوش صدها میلیون مردم جهان بر شما بود، سخنرانی کردید که به نظر می‌رسید هدف از تنظیم حساب‌شده و دقیق آن، نه آگاه کردن جهانیان بر آنچه که در جمهوری اسلامی ایران بر حقوق بشر می‌رود، بلکه نرنجاندن حاکمان ایران، و حتی تامین رضایت آنان بوده است: انتقاد از آمریکا و اسرائیل؛ سکوت در باره وضعیت حقوق بشر در ایران؛ و حتی تبرئه حکومت اسلامی با گفتن این که نقض حقوق بشر، نه گناه اسلام، بلکه گناه پدرسالاری است.

خانم عبادی! مردم ایران در پیکار دشوار خود برای آزادی و دموکراسی و برابری، در این ربع قرن و بخصوص از جنبش برای اصلاح رژیم اسلامی، درس‌های بزرگ گرانبهایی گرفته‌اند و بنا بر تجربه مستقیم و پر هزینه خود آموخته‌اند که دیگر به تبلیغات در باره امکان اصلاح رژیم اسلامی و سازگاری آن با حقوق بشر و مردم‌سالاری، باور نکنند. ارزش و اعتبار جایزه‌ای که نصیب شما شده است در نظر مردم ایران هیچ ربطی به نیت و انتظارات کمیته داوران نوبل نداشته و فقط بستگی به آن دارد که شما تا چه اندازه این پیروزی را در خدمت پیکار آنان برای حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، و برابری قرار دهید.

با احترام و آرزوی آن که همیشه خدمتگزار و محبوب مردم باقی بمانید!

شهاب برهان، ۲۱ آذر ۱۳۸۲

اگر جای شیرین عبادی بودم...!

فکر می‌کنم هرکسی حداقل یک بار چنین آرزویی کرده است. جایگاهی که شیرین‌عبادی بعد از بردن جایزه نوبل بدست آورد، حقیقتاً افسانه‌ای بود. در فردای این پیروزی، بسیاری نوشتند و گفتند که جنبش دموکراسی و حقوق بشر پیروز شد. برخی ریاست جمهوری را به قامت او برازنده دیدند و برخی نیز به راستی به همخوانی دمکراسی و اسلام باور کردند. اما...

هر روز که گذشت خانم عبادی نشان دادند نه تنها قصد استفاده از

جایگاهی راکه به دست آورده‌اند ندارند، بلکه ترمزی شده‌اند در مقابل جنبش اصلاح‌طلبانه. (جنبش انقلابی که جای خود دارد). ایشان در هر مقطعی سعی کردند با میانه‌روی، شکاف بین دو جناح را کم‌رنگ کرده و استحکام کلیت رژیم جمهوری اسلامی را خواهان شوند.

و بعد از هر موضعگیری، تنها این آرزو باقی می‌ماند که اگر جای خانم شیرین‌عبادی بودم، حداقل سکوت می‌کردم و به شیوه سابق به کار وکالت می پرداختم.

هم اکنون بعد از افتضاح انتخابات مجلس هفتم، که با تهدید و ارعاب، با رشوه و وعده و با شناسنامه‌های المثنی و تقلبات آشکار و غیرقابل رد انجام شد، خانم شیرین‌عبادی ناراحت است که پایین بودن تعداد آراء، شکاف بین مردم و حاکمیت را زیاد می‌کند. وی پیشبینی می‌کند که «روی کار آمدن محافظه کاران باعث خشونت علیه اپوزیسیون می‌شود.»

واقعیتی است! نشانه‌های شدت گرفتن این خشونت را می‌توان برشمرد، از بستن دو روزنامه شرق و یاس، از تظاهرات حزب‌اله بعد از نماز جمعه تا دستگیری برخی مبلغان تحریم در شهرهای مختلف وغیره. اما خانم عبادی طوری صحبت می‌کند، گویا تا به حال خشونتی در جامعه وجود نداشته و حال با اکثریت آوردن محافظه کاران در مجلس، خشونت شروع می‌شود.

واقعیت این است که وقتی تلاش‌های شیرین‌عبادی را در دفاع از آقای زرافشان و سایر موکلینشان قبل از تعلق‌گرفتن جایزه صلح نوبل به ایشان به یاد می‌آورم، نمی‌توانم باور کنم که ایشان آگاهانه به ابقای حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی در ایران یاری می‌ورزد.

با شنیدن این سخنان اولین آرزویی که در قلب اکثریت قاطع مردم ایران جوانه می‌زند، همانا دیدن روزی است که حکومت جمهوری اسلامی ایران و دولت مردانش در این دادگاه محاکمه و محکوم شوند.

اما، خیر! شیرین‌عبادی در راستای تحقق این آرزو تلاش نمی‌کند. او تلاش می‌کند تا دولت جمهوری اسلامی را قانع کند تا در این دادگاه در جایگاه یکی از محاکمه کنندگان قرار گیرد، نه یکی از محاکمه‌شوندگان. او به کانون دانشجویی حقوق بشر نیز توصیه می‌کند تا تمام تلاش خود را برای پیوستن رژیم جمهوری اسلامی به دادگاه جنایی بین‌المللی به کار برند.

آیا ثابت کردن این امر که رژیم جمهوری اسلامی یکی از جنایتکارترین حکومت‌ها در دنیاست، کار سختی است؟ آیا شیرین‌عبادی خود بر این امر واقف نیست؟ آیا اینها همه از محافظه کاری مفرط اوست و در واقع می‌ترسد علیه رژیم موضع رادیکالی بگیرد؟ یا اینکه می‌خواهد این رژیم را بر سر پا نگهدارد؟ او چه نفعی در ابقای این حکومت دارد؟ آیا این مواضع، نتیجه منطقی پاشنه آشیل خانم عبادی، یعنی تز همخوانی دمکراسی و اسلام نیست؟

شیرین‌عبادی بخوبی آگاه است، طوفانی که وزش آن را از حالا احساس کرده است، اگر برخیزد، نه از تاک نشانی بر جای خواهد ماند و نه از تاک‌نشان. اگر حکومت اسلامی از میان برود، دیگر از اتوپیای چسباندن اسلام به دمکراسی، مردم‌سالاری و جمهوری و همخوان جلوه‌دادن آنها نیز خبری در میان نخواهد بود.

(لاله «حسین‌پور»، ۲۸ فوریه ۲۰۰۴)

بقیه در صفحه (۳۰)

«پیام زن» و مطبوعات...

و ما می‌گوییم که مبارزه «در حد خود» صحیح نیست. تجربه کردیم که «حد خود» آنان کوچک، بی‌اثر یاکم اثر، ناکافی و از همه اساسی‌تر قابل قبول برای جنایتکاران است. باید حد ضرورت حیاتی بودن پیکار آشتی ناجویانه‌ی ضد بنیادگرایی و حد خواست مردم را در نظر گرفت و حرکت کرد.

آقای رهین و امثال ایشان هر قدر که دُم بنیادگرایان را زیر بگیرند به همان اندازه نزد مردم ارج کمایی خواهند کرد. اما بدبختانه می‌بینیم که به جای آن در رسوایی عالمگیر زمین دزدی شیرپور نام اینان و دیگر وزرا و بلندرتبه‌های غیربنیادگرا نیز به چشم می‌خورد. می‌دانید و می‌دانیم که حساب خود را پاک نکردن کم از کم از همدستی با جنایتکار پلید بصیرسالنگی و فوراً صرفنظر نکردن از زمین خون پر شیرپور، برای شخصیت آدم چیز زیادی باقی نمی‌گذارد. اینان که با همدستی با بنیادگرایان تبهکار صدها تن را از کلبه‌های شان رانده‌اند تا به جای آنها کاخ‌های مجلل برپا دارند بترسند که روزی به جای هدف حمله بنیادگرایان قرارگرفتن، با خشم غران آن بی‌خانمان شدگان مواجه نشوند. و آنگاه یقیناً جنگ‌سالاران خاین خواهند بود که اینان را در حفاظ خواهند گرفت تا از «شر» توده‌های به جان آمده در امان بمانند!

آیا شرمساری‌ای سیاهتر و سنگینتر از این می توان تصور نمود؟

دوست گرانقدر، بدون تردید می‌دانید که ما بیشتر، بی‌تابانه‌تر، عمیقتر و مبرم‌تر از هر تشکل دیگر خواستار وحدت با دیگران هستیم و از ظهور زنان و مردانی در صحنه رسانه‌های چاپی و برقی که شهامت مبارزه با دژخیمان بنیادگرا از نوع گلبدینی، طالبی، القاعده و «ائتلاف شمال» را داشته باشند، با شور و شعف قلبی استقبال می‌کنیم. ولی در عین حال به ما حق خواهید داد که درکشوری این چنین غربال وکثیف شده و خیانت دیده از داخل و خارج، هشیارتر از هر وقت دیگر بوده، خود را به دست سطح‌نگری و ذوق‌زدگی، خوشباوری و فریفتگی نسپاریده و با حزم‌تر باشیم. ▣

با تشکر و درود مجدد

گلبدین بعد از چخ شدنش از ایران

دوستان ارجمند،
چندی قبل در یکی از نشریات چاپ ایران به نام «ایران سیاسی» مطلبی زیر عنوان «حکمتیار؛ بازی میان مسکو و واشنگتن» نظرم را جلب کرد که پرگراف‌هایی از آنها را برای تان فرستادم تا اگر مفید یافتید، در «پیام زن» انتشار دهید.
عبدالرحیم ـ کویته

حکمتیار؛ بازی میان مسکو و واشنگتن

...

برخی از تحلیلگران مسایل سیاسی افغانستان نیز معتقدند حکمتیار بیش از کمونیستها در افغانستان دست به کشتار مجاهدین زده است.

دکتر داود نسیمی در مقاله‌ای می‌نویسد: «هنگامیکه با او (حکمتیار) صحبت می‌کنید، خوف خداوند را در کلمات و رفتار او کاملاً احساس می‌نمایید».

حکمتیار کیست؟

گلبدین حکمتیار در سال ۱۹۴۸ در استان کندوز افغانستان چشم به جهان گشود. پس از طی دوره دبیرستان در مدرسه نظامی کابل با فنون نظامی، آشنا و **سپس جهت فراگیری رشته مهندسی وارد دانشگاه کابل شد. اگر چه برخی او را «مهندس حکمتیار» خطاب می‌کنند اما تحصیلاتی در این زمینه نداشته است.**

گزارش حزب جمهوری‌خواه در مورد حکمتیار

کمیته تحقیقاتی حزب جمهوریخواه ایالات متحده که در خصوص شناسایی نیروهای تروریستی فعالیت می‌کند، در گزارش سالیانه خود از مراکز امنیتی چون سازمان سیا و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان به علت غفلت در شناسایی سوء رفتار حزب اسلامی طی ۱۳ سال جنگ داخلی افغانستان، به شدت انتقاد کرده است.

این کمیته در گزارش ۱۹ صفحه‌ای خود معتقد است که **سازمان اطلاعات ارتش پاکستان در حالی که می‌دانسته است حکمتیار واقعاً برای سازمان امنیت شوروی یعنی ک.گ.ب کار می‌کرده است، از وی پشتبانی و حمایت می‌نموده است.**

گزارش یاد شده، می‌افزاید: «**سازمان اطلاعات ارتش پاکستان از حکمتیار فقط جهت خدمت به رژیم نظامی ژنرال ضیاءالحق حمایت می‌کرده است و تصویر ایجاد شده توسط ک.گ.ب از موفقیت‌های حکمتیار در جنگ‌های داخلی، بشدت با تمایلات ضیاءالحق و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان همخوانی داشته است.**

...

بدترین بخش ماجرا این است که گروه حکمتیار در حقیقت در جهت ناکامی و شکست گروه‌های دیگر با ک.گ.ب همکاری می‌کرده است.

کمیته تحقیقاتی همچنین اعلام داشت، در بهار ۱۹۸۵ یکی از مقام‌های عالیرتبه یک شبکه امنیتی روسیه موافقت کرد تا از رابطه حکمتیار و ک.گ.ب پرده بردارد و حقایقی را افشا نماید. **در حالی که سازمان سیا در همان زمان، خود را آماده می‌کرد تا حقایق منتشر شده را جمعآوری و بررسی نماید، تمامی شبکه، قربانی بقاء رابطه حکمتیار و مسکو شد.** در مدت کمتر از ۲۴ ساعت، پرواز ویژه 63M، این منبع را به تاشکند منتقل کرد و دیگر هیچ خبری از وی شنیده نشد. پیشرفت نجومی حکمتیار از زمانی آغاز شد که وی از دانشگاه کابل اخراج شد. از آن جایی که وی یک کمونیست وفادار بود، به دستور ک.گ.ب به داخل گروه‌های بنیادگرایی اسلامی نفوذ کرد. جهت ورود به گروه‌های اسلامی، وی باید حرکتی از خود نشان می‌داد. به همین علت **در سال ۱۹۷۲ اولین ترور حرفه‌ای خودش را ترور یک رهبر مائوییست کمونیست قرار داد.**

حکمتیار حدود یک سوم کمک‌های سازمان سیا راکه به مجاهدین افغانی پرداخت می‌شد، دریافت می‌کرده است.

برگرفته از «ایران سیاسی»، ۲۰ حوت ۱۳۸۰
تکیه روی جمله‌ها از «پیام زن» است.

«راوا» برنده بیستمین جایزه جهانی الفانسوکامِن Alfanso Comin

ما ضمن سپاس صمیمانه از «بنیاد الفانسوکامِن» بخاطر بزرگداشت آن از مبارزه زنان آزادیخواه افغانستان، در زیر ترجمه بخشی از نامه‌ی رئیس بنیاد مذکور را می‌آوریم.

بخشی از نامه رئیس «بنیاد الفانسوکامِن»

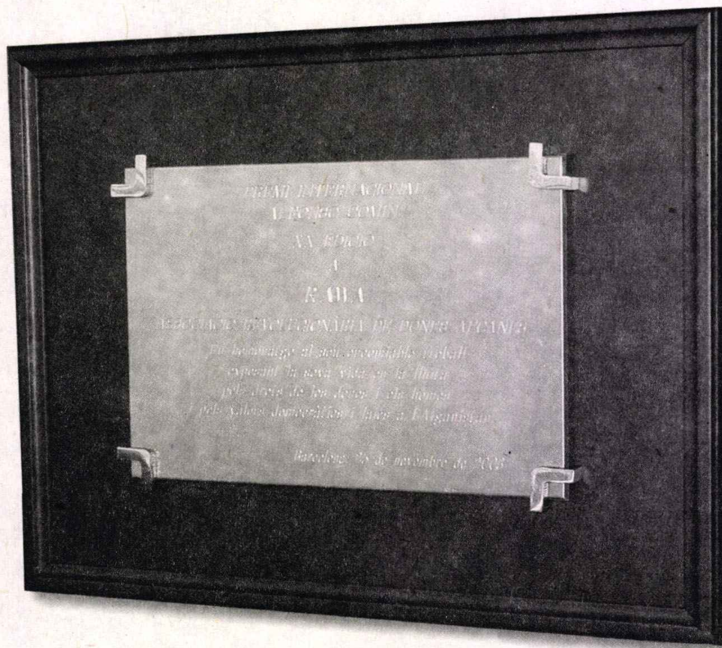
«بنیاد الفانسوکامِن» خوشحالست از اینکه اعطای بیستمین جایزه این بنیاد را برای "راوا" به شما اعلام می‌دارد.

این بنیاد جایزه بین‌المللی را سالانه به افراد یا گروه‌هایی اعطا می‌کند که در مبارزات شان برای عدالت، آزادی، صلح و حقوق بشر مقام بارزی احراز کرده اند. تا حال جایزه الفانسو را افراد و سازمان‌هایی چون مردم نیکاراگوا (۱۹۸۴)، نلسن‌ماندلا (زمانی که هنوز در زندان بود، ۱۹۸۶)، مردم فلسطین (۱۹۸۸)، الیکساندردیوبیچ رئیس‌جمهور چکوسلواکیا (۱۹۹۰)، قربانیان بی‌گناه جنگ عراق در دوران "جنگ خلیج" (۱۹۹۱)، کودکان بی‌جا شده‌ی جنگ سودان (۱۹۹۴)، سلیمه‌غزالی مدیر مسئول هفته نامه "لو ناسیون" (۱۹۹۶)، واندیناشیوا دانشمند هندی متعهد به جنبش‌های فمینستی و محیط زیست درکشورش (۱۹۹۷)، مردم کردستان (۱۹۹۹)، جنبش دهقانان بی‌زمین در برازیل (۲۰۰۱)، و... دریافت کرده‌اند.

الفانسوکامِن یک روشنفکر کاتولیک و مارکسیست بود. او زندگیش را فدای مبارزه برای حقوق بشر، آزادی و صلح کرد. او سهم ارزنده‌ای در آزاد سازی طبقه کارگر و در مجموع انسانیت ادا نمود.

این بنیاد در ۱۹۸۳ به عنوان یک بنیاد خصوصی به وجود آمد.

من به نمایندگی از این بنیاد به شما تهنیت می‌گویم.» ▣



«بنیاد الفانسو کامِن»

بیستمین جایزه جهانی الفانسو

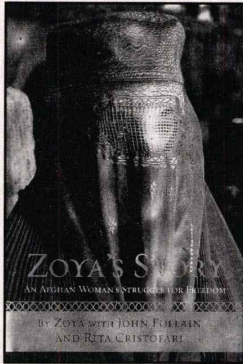
به

«راوا»

جمعیت انقلابی زنان افغانستان

به پاس ارجگزاری به فعالیت‌های ستودنی یا به خطر انداختن جان شان در مبارزه برای حقوق بشر و ارزش‌های دموکراتیک و سیکولار در افغانستان.

بارسلونا (اسپانیا)، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۳



دو بررسی از کتاب «داستان زویا»

زنان از ستمکاری طالبان بر خود می‌گویند

نوشته کارول میمت،
«یواس‌ای تودی» USA Today، ۲۰ مارچ ۲۰۰۲

هیچ خاطرات غم‌انگیز جهان دردناکتر از خاطرات افراد جوان آن ملت نیست. همان طوریکه هولوکاست (قتل عام و سوزاندن یهودیان در کوره‌های مرگ دوران هیتلر) و میدان‌های کشتار کامبوج، خاطره دردناک بی‌پایان دوران کودکی را زنده می‌سازد، قساوت و درنده‌خویی چند دهه در افغانستان رنگ خاصی به این نوع ادبیات می‌بخشد. اما از آنجاییکه صدمه روحی تازه است و سیاست در افغانستان غیرمطمئن، دو زن جوان داستان شان را با نام مستعار با مردم جهان در میان می‌گذارند. برای آنان توجه به اعضای فامیل و اعضای سازمانی مثل (جمعیت انقلابی زنان افغانستان) از توجه به خود شان بیشتر اهمیت دارد. «داستان زویا» یک حکایت ساده اما واقعبینانه‌ی دختریست که پدر و مادرش توسط بنیادگرایان مسلمان، زمانی که وی ۱۴ سال داشت کشته می‌شوند. زویا از ترس اینکه هویت‌اش فاش نگردد، جزئیات چگونگی قتل پدر و مادرش را برملا نمی‌سازد. اما ناپدید شدن والدین او را وامی‌دارد تا کار شان - بخصوص تعهد مادرش بخاطر کمک به قربانیان آزار و اذیت جنسی، جسمی و روانی در افغانستان - را ادامه دهد. زویا در ۱۹۹۲ در ۱۴ سالگی با مادرکلانش به پاکستان می‌رود. و در مکتبی که توسط «راوا» فعال بود درس می‌خواند. همانطوریکه «داستان زویا» شروع می‌شود، او بخاطر یک ماموریت از طرف «راوا» از مرز پاکستان گذشته داخل افغانستان می‌شود و این اولین سفرش به زادگاهش در ظرف ۵ سال می‌باشد. در حالیکه از پشت جالی چادری‌اش که پلک‌هایش را می‌ساید به بیرون نگاه می‌کند، نگران است که مبادا طالبان دستکولش را جستجو کرده و عکس‌هایی از کشتار، سنگسار، سوزاندن یا به دار زدن توسط طالبان و همچنان عکس‌های مردانی را بیابند که بازوهای شان بخاطر دزدی قطع شده و زنانی که سر انگشت‌های شان به جرم رنگ ناخن زدن بریده شده‌اند. زویا در کودکی در کابل مادر شجاع‌اش را - هنگام تبلیغ «راوا»، همراهی می‌کرد. زویا در دیدار با دو روزنامه‌نگار خارجی که او را تشویق می‌کردند تا داستانش را درکتابی با مردم دنیا در میان بگذارد، از آنان پرسید: «چه چیزی در قصه‌اش ویژگی دارد؟» «داستان زویا» مثل داستان لطیفه، یک داستان جهانی نقض حقوق بشر است. این حقیقت که ما نمی‌توانیم چهره‌های این نویسندگان جوان را ببینیم یادآور دردناک شرایط پر درد آنان و نقش‌هایی است که در رشد و تغییر کشور شان بازی خواهند نمود. ▣

مبـارزه
یک زن سلحشور افغان برای آزادی

نوشته ریحان اسلم پراچه،
«نیوز انترنیشنل» The News International، ۲۱ اپریل ۲۰۰۲

زویا شاهد عینی جنایات طالبان و جنگ‌سالاران جهادی در افغانستان است که بعد از روسها به قدرت رسیدند. اما خاطرات او صرف در برگیرنده تصاویر بربادی کشور نیست. او در برابر این همه ستم پیام امید می‌دهد.

او از زندگیش در کابل حرف می‌زند. مادرش زنی روشنفکر و محصل پوهنتون، شخصیت نمونه‌اش بوده است و هم معرفش به «راوا». مادرکلانش نیز همواره به او درس پایداری و دفاع از حقوقش را می‌داد.

زویا زندگیش را پایان یافته دید زمانی که والدینش یکی پی دیگری توسط مجاهدین جنگ‌سالار کشته شدند.

زویا و مادرکلانش بعد از به قدرت رسیدن گروه‌های مجاهدین در ۸ ثور ۱۳۷۱ و وخیم‌تر شدن شرایط به کویته‌ی پاکستان مهاجر شدند. او بلافاصله شامل یکی از مکاتب «راوا» شد و برای اولین بار حقوق زنان را مطالعه کرد.

بعد از به قدرت رسیدن طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، زویا به کابل برگشت تا تبهکاری‌های آنان را مستند بسازد. این قسمت زندگی زویا بیان جنایات (بنیادگرایان) و مقاومت زنان افغان است.

زویا گزارش‌هایی در مورد وضعیت اسفبار افغانان در کمپ‌های مهاجرین و مشکلات در راه ایجاد و فعال نگه‌داشتن مکاتب دخترانه در آن جاها تهیه کرد. این یکی از وظایفی بود که «راوا» به او محول کرده بود.

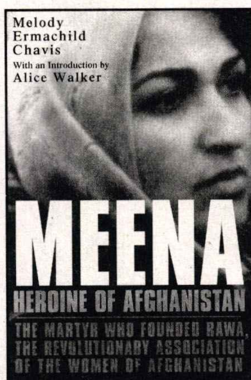
نویسندگان همکار این کتاب، جان‌فالین و ریتاکریستوفری، تمام استعداد روزنامه‌نگارانه و ادبی شان را به کار برده اند تا این کتاب را برای خواننده جالب بسازند.

مطالعه این کتاب نشان می‌دهد که در تاریک‌ترین شرایط هم مقاومت نمی‌میرد و می‌توان به کارهای ارزشمند دست زد. این داستانیست الهامبخش از زن جوانی که دختری بود ناتوان ولی در سطح یک عضو پرتوان یگانه جنبش نیرومند زنان افغان رشد کرد. او بدون شک دختری مبارز است، دختری سلحشور. ▣

یک بررسی از کتاب «مینا: زن قهرمان افغانستان»

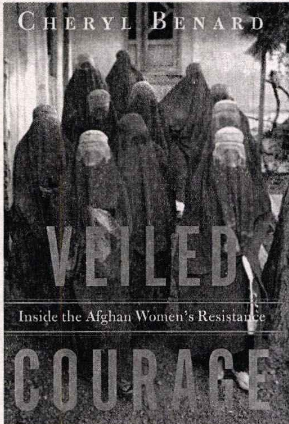
شرح حالی از یک زن قهرمان

نوشته کارول‌میمت،
«شیکاگو تریبون» Chicago Tribune، ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۳



فیمنیست اسلامی واژه‌ایست متنازع فیه. اما ملودی ارماچایلد شاویس Melody Ermachild Chavis امیدوارست که کتاب جدیدش موسوم به «مینا: زن قهرمان افغانستان» (انتشارات سن‌مارتین، قیمت ۱۹.۹۵ دالر) اصطلاح را بیشتر مرسوم و آشنا خواهد کرد.

کتاب اولین زندگینامه بنیانگذار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» می‌باشد. مینا که نام خانوادگی‌اش مخفی می‌ماند تا فامیل‌اش در امان باشد به مثابه یک محصل ۲۰ ساله پوهنتون، «راوا» را در ۱۹۷۷ شروع نمود. ۱۰ سال بعد او توسط افراطیون اسلامی به قتل رسید. سازمانی را که او بنیان گذاشت کارش را ادامه می‌دهد. شاویس ۵۹ ساله سال گذشته به افغانستان سفر کرد تا با زنانی که مینا را می‌شناختند ملاقات نماید. گفته‌ها و اطلاعات آنان تصویری دقیق و دوستانه از زنی به دست می‌دهد که ضرورتاً بدور از انظار عامه زندگی کرد. کتاب پیکار، پیروزی‌ها و رنج و غم دوری از کودکانش به خاطر مسایل امنیتی مینا را بازگو می‌نماید که به حیث یک فعال سیاسی بخت آورد و به همسری دست یافت که از کارش حمایت می‌کرد. همچنان کتاب ابتکار زنان «راوا»، بشمول استفاده از اسلحه ستمگران شان علیه آنان، را شرح می‌دهد. بطور نمونه زمانی که چهره مینا شناخته شده بود، او هنوز هم قادر بود زیر چادری در کابل گشت و گزار کند. به همین ترتیب از لباس‌هایی که همه‌ی بدن را می‌پوشاند استفاده می‌کرد تا اشیایی غیرقانونی به داخل و خارج کشور قاچاق گردند. شاویس امیدوار است که آگاهی هر چه بیشتر از مینا، تصویر حاکم در مورد مسلمانان را در ایالات متحده تغییر خواهد داد. او گفت: «می خواهم چهره اسامه‌بن‌لادن در اذهان مردم را با چهره زیبای مینا جاگزین نمایم.» ▣



یک بررسی از کتاب «جسارت مستور: در درون مقاومت زنان افغان»

زنان افغان وحشت زیر سلطه‌ی طالبان را تصویر می‌کنند

نوشته راب‌میشل، «بوستن هیرالد»، Boston Herald
«نیوز انترنیشنل» The News International، ۷ می ۲۰۰۲

نویسندگان زیادی به زندگی زیر سلطه طالبان پرداخته اند و طالبان را یگانه مسئول سیاست‌های زن‌ستیزانه در افغانستان پنداشته اند. اما شرایط در افغانستان بعد از طالبان هم تاریک است و زنان کماکان به کنج خانه‌های شان رانده می شوند. با اینهم مقاومت هنوز نمرده است. این مقاومت را شیریل بینارد در کتابش به نام «جسارت مستور: در درون مقاومت زنان افغان» به تصویر کشیده است.

۲۰ سال قبل زمانی که افغانستان با اشغالگران روسی دست و پنجه نرم می‌کرد و امریکا جنگ‌سالاران بنیادگرا را به چاکری گرفته بود، زن جوانی به نام مینا، «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) را بنیاد گذاشت. او به این عقیده بود که زنان تحصیلکرده می‌توانند سپر مستحکمی در برابر خشونت و بنیادگرایی شوند.

در این تاریخ پرمحتوا، شیریل‌بینارد خواننده را به داخل زندگی سیاسی «راوا» می‌برد. او زنان شجاعی را وصف می‌نماید که حاضرند به نظرات مخالف گوش فرادهند و به رد آنها بپردازند، یعنی به استدلال و منطق معتقدند تا استفاده از اعمال زور. ▣

ترجمه هر چهار بررسی کوتاه شده می‌باشد.

مردم ما بتینا ...

در حدی که به خانواده‌اش وصیت کرده بود تا اگر مرگش درافغانستان اتفاق افتاد، می‌خواهد همانجا به خاک سپرده شود. گویی او مطمئن بود که وحوش طالبی در ازای محبت و خدمتگزاری صادقانه‌ی وی به مردم افغانستان خونش را خواهند ریخت.

طالبان با کشتن بتینا برای هزارویکمین بار نشان دادند که ادعاهای بلندبالای «غیرت افغانی» و از این قبیل، چقدر بی‌اساس، میان تهی و خودفریبانه می‌باشند. انسان دلاور، باغیرت و شرافتمند چه افغانی و چه غیرافغانی آنست که طرفدار آزادی و عدالت و ترقی و برابری انسان‌ها باشد. طالبان که زنی بیدفاع، خارجی، غیرنظامی و وابسته به موسسه‌ی جهانی مهاجران را می‌کشند همانند برادران «ائتلاف شمال» شان که بیشمار از این گونه جنایت‌ها را مرتکب شده‌اند، ثابت می‌سازند که در قعر دنائت و بی‌غیرتی و نامردی و جانورصفتی قرار دارند.

هزاران نفر از مردم غزنی با اشک و خشم جنازه بتینا را تشییع کردند. اما این کافی نیست. بتینا دور از سایه‌ی هر گونه سیاست مشکوک و منفور، جانش را با مهری بزرگ به مردم مجروح ما از دست داد. او مایه مباهات مردم فرانسه است. اما شایسته است که به جای قهرمانان ساختگی و دروغین، بناهای یادبود او به مثابه فرانسوی‌ای شجاع که دلباخته افغانستان بود در هر گوشه وکنار کشور بخصوص در غزنی که خونش ریخته شد برپا داشته شوند تا مردم دنیا بدانند که فاصله عمیق و پر ناشدنی‌ای مردم ما را از مشتی بنیادگرای شرفباخته‌ی مزدور و آدمکش جدا می‌سازد.

انتقام بتینا و بتیناها تنها با امحای بنیادگرایان از هر جنس ممکن است و بس.

بتینا در قلب مردم غزنی و مردم سراسر افغانستان زنده است! ▣

«چوچه سگ» ...

و تا زمانی که این خرک و درک به سرکردگی جنایت پیشگان «ائتلاف شمال» باقیست و مردم ما هنوز به آزادی دست نیافته‌اند، اینگونه اعدام‌ها برای کتمان جنایت‌های «برادران قیادی» چه مرده چه زنده، امری عادی خواهد بود. ▣

سانسور در «ولایت فقیه» از زبان علی‌اشرف درویشیان

بنیادگرایی اسلامی، ایرانی و افغانی و عربی ندارد، همه «برادران» اند و ذهنیت و حتی شیوه‌های تروریزم، ستمگری و ایجاد خفقان و سانسور و فضای پلیسی شان با هم بسیار شبیه اند. از علی‌اشرف‌درویشیان نویسنده نامدار ایران در باره سانسور بشنویم و آنگاه وضع را در افغانستان خود مقایسه کنیم که بنیادگرایانش به مثابه شاگردان جاهل تر حکام تروریست ایران با سانسورپیشگی همراه جنایت پیشگی خاص «تنظیمی»، چه مانع پُرکثافت و مصیبتی اند بر سر راه اشاعه دانش و فرهنگ در سرزمینی که مردمش از عطش حیاتی به آنها رنج می‌برد.

علی‌اشرف‌درویشیان نویسنده «سالهای ابری» و فرهنگ ۲۰ جلدی «افسانه‌های ایرانی» در سخنرانی‌ای در کلن (میزان ۱۳۸۲) منجمله اظهار داشت:

«تیراژ کتاب در حال حاضر در ایران چقدر است؟ این را یکی دیگر از حاضران می‌پرسد.

درویشیان در پاسخ می‌گوید: "تیراژ مجموعه‌های شعر به پانصد نسخه رسیده است. یک سازمان پخش کتاب طی اطلاعیه‌ای از ناشران خواسته است که کتاب‌های شعر را دیگر برایش نفرستند، چون آنها را پخش نخواهد کرد. تیراژ کتاب‌های داستان بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ جلد است و در موردی که نویسنده معروف باشد ممکن است به ۲۰۰۰ نسخه برسد."

در سال‌های پایانی دهه چهل و نیمه اول دهه پنجاه خورشیدی، درشرایطی که جمعیت کشور زیر ۳۰ ملیون نفر بود، شمارگان مجموعه‌های شعر و قصه، حتی در مورد شاعران و نویسندگانی که نخستین کتاب خود را منتشر می‌کردند و شهرت زیادی هم نداشتند، دست کم سه هزار نسخه بود. اکنون، جمعیت کشور به نزدیک هفتادملیون نفر رسیده و نسبت دانش‌آموختگان نیز بسیار بالا رفته است. در چنین شرایطی، چه عواملی سبب می‌شود که شمارگان کتاب تا این حد کاهش یابد؟

علی‌اشرف‌درویشیان، در گشودن این معما توضیح می‌دهد: "اعتماد مردم، از یک سو به دلیل اعمال سانسور و از سوی دیگر، به دلیل دور شدن زبان شاعران از مردم، به شدت کاهش یافته است. متقابلاً هر روز بر تعداد کتابفروشی‌هایی که کتاب‌های دست دوم را ارائه می‌دهند، افزوده می‌شود. حتی یک سالن چلوکبابی بسیار موفق بساط خود را جمع کرده و کتاب‌های دست دوم می‌فروشد. در چنین کتاب فروشی‌هایی می‌توان نسخه‌های سانسور نشده کتاب‌هایی مثل "بوف‌کور" را یافت. در مورد کاهش تیراژ مجموعه‌های شعر، بیش از هر چیز، دور شدن زبان شاعر از مردم مقصر است. در ایران، هر روز مجموعه‌های شعری به بازار عرضه می‌شود که هیچکس قادر به کشف معنای آنها نیست."» ▣

(«شهروند»، شماره ۸۲۷)

انتقاد دیده‌بان حقوق بشر از جریان رأی‌گیری لویه جرگه

کابل: «دیده‌بان حقوق بشر» به روز جمعه گزارش داد که تهدید و رشوت در بدل رأی، سلطه بد یمنش را بر فراز مهمترین جرگه افغانستان که ترتیب قانون اساسی جدید و انتخابات سال آینده را هدفش قرار داده است، گسترده است.

این گروپ مستقر در نیویارک اضافه کرد که ۵۰۰ عضو لویه جرگه که یکشنبه آینده در کابل جمع می‌شوند، در برگیرنده وکلای جنگ‌سالار است تا نمایندگان اصیل گروه‌های قومی مختلف.

پژوهشگر بخش افغانستان دیده‌بان حقوق بشر، جان‌سفتن اضافه کرد که امریکا با رهبران احزاب مختلف مذاکراتی داشته تا انتخاب سیستم ریاستی راکه رئیس‌جمهور حامدکرزی هم خواهانش است، تضمین کرده باشد. آقای سفتن در گزارشش به رویترز گفته است که مثال‌های بس فاحش فریب و تهدید در هرات که تحت کنترول اسماعیل‌خان است، در کابل و جلال‌آباد مشاهده شده است.

«نمایندگان گفتند که مورد تهدید، تهدید به زور تفنگ و حتی رشوت‌دهی قرار گرفته‌اند، تا نامزدی شان را کنسل کنند.» او گفت.

«رسوایی مسئله وقوع آن در کابل است. زیرا اگر نتوانیم جلو این نوع برخوردها را در کابل زیر کنترول نیروهای حافظ صلح بین‌المللی بگیریم، به ولایات دیگر که نمی‌توان امید بست.»

آقای سفتن اظهار داشت که افراد مهمی چون اسماعیل‌خان و رسول‌سیاف در کابل بقدر کافی کار کرده‌اند، تا افراد مورد نظر شان در جرگه راه یابند و رأی‌های شان شکل جمعی را بگیرد. او گفت که اینطور به نظر میاید که امریکا هم به شکلی شامل این ساخت و پاخت است و کوشش دارد حمایه این جنگ‌سالاران را برای مسوده قانون اساسی‌ای از پیش ترتیب داده شده، تضمین کند.

«این تراژیدی گروه‌بازی را تشدید خواهد کرد. هیچکس انتظار نتایج عالی را ندارد، ولی عده معدودی نمایندگان به طور مشروع انتخاب خواهند شد.»

سفتن گفت که نیاز مبرمی برای فعالیت جامعه بین‌المللی قبل از انتخابات سال آینده وجود دارد تا دفاع از ارزش‌های دموکراتیک انجام گیرد. ▣

«نیوز»، ۱۳ دسمبر ۲۰۰۳

حاکمیت تجاوزکاران

مقامات امریکایی و انگلیسی ادعا کردند که حمله بر افغانستان منجر به آزادی زنان خواهد شد، ما هنوز منتظر هستیم.

مریم راوی از کابل، «گاردین»، ۱۲ فبروری ۲۰۰۴

....

وضعیت زنان در افغانستان هنوز هم رقت‌انگیز است. اگر چه زنان و دختران در کابل و بعضی از شهرهای دیگر آزادند به مکتب بروند و کار کنند، ولی این وضعیت عمومی در سایر نقاط کشور نمی‌باشد. اسماعیل خانِ جنگسالار قوانین طالب مانندی در هرات وضع کرده است. تعداد زیادی از زنان حق تحصیل و کار در دفاتر خارجی، سازمان‌های دولتی، مراکز ملل متحد و دفاتر دولتی را ندارند. زنان نمی‌توانند بدون محرم مرد از خانه برآیند و یا سوار تکسی شوند. و اگر با مردان بیگانه دیده شوند، توسط «پولیس خاص» دستگیر و برای روشن نمودن اینکه آیا درین اواخر مقاربت جنسی داشته‌اند یا نه مورد معاینات طبی قرار می‌گیرند. در اعتراض به این ستم و توهین مداوم، تعداد زیادی از دختران - تعدادی به مراتب بیشتر از زمان طالبان - ماهانه دست به خودکشی می‌زنند.

....

دولت کرزی، باوجود لفاظی، فعالانه سیاست‌های ضد زن را عملی می‌کند. زنان کار نمی‌یابند و مکاتب دخترانه به کمبود کتب و چوکی دچار اند. زنان از هیچگونه تحفظ قانونی برخوردار نیستند و نظام کهنه‌ی قانونی جلو دادخواهی آنان را می‌گیرد.

....

دولت کرزی وزارت زنان را برای خاک زدن به چشم دنیا بوجود آورد و در عمل این وزارت برای زنان هیچ کاری انجام نداده است. شکایت‌هایی دایر به جیب زدن کمک‌های مالی اینجوهای مختلف خارجی به وزارت توسط جنگسالاران قدرتمند کابینه کرزی هم وجود دارد.

....

"جنگ بر ضد تروریزم" طالبان را سرنگون کرد اما بنیادگرایی مذهبی را که علت اصلی بدبختی‌های زنان افغان است، از بین نبرد. در حقیقت، با به قدرت رسانیدن جنگسالاران، امریکا یک رژیم بنیادگرای ضد زن را با دیگری عوض کرد و بس.

... در می ۲۰۰۱ اداره بش به پاس کاهش کشت خشخاش، به طالبان ۴۳ملیون دالر پرداخت. و حالا امریکا از "اتحاد شمال" حمایه می‌کند که در جریان حاکمیت شان در سال‌های ۹۰ بیش از ۵۰۰۰۰ افغان بی‌گناه را به قتل رساندند. کسانی که فعلاً در قدرت اند مانند خلیلی، ربانی، سیاف، فهیم، قانونی، محقق و عبداله، همه با روی صحنه آمدن در ۱۹۹۲ سایه‌ی ترور و وحشت را بر فضای افغانستان مسلط ساختند و قوانین ضد زن را بر مردم ما تحمیل کردند.

....

رئیس جمهور کرزی اسیر یست در دولت خودش، رئیسی به نام در دولتی که قومندانان "اتحاد شمال" قدرت اصلی را در آن در دست دارند. در چنین شرایطی نتایج انتخابات ماه جون هم به سادگی قابل پیشبینی است: انتخابات یکبار دیگر بوسیله "اتحاد شمال" برای قانونیت بخشیدن به حاکمیت خونین‌اش مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

اما زنان افغان قربانیان خاموش این همه جنایت نیستند. مقاومت وجود دارد ولی باید آنرا جست. زیرا هر سازمان ضد بنیادگرا مجبور است مخفیانه به فعالیت بپردازد. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) که در زمان طالبان حق کار را نداشت، هنوز هم نمی‌تواند در کابل دفترش را باز کند و «پیام زن» را علنی به فروش برساند. فروشندگان «پیام زن» و هواداران «راوا» مورد تهدید، تعقیب و شکنجه قرار می‌گیرند و مطالعه آن هنوز هم ممنوع است.

قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ زمانی که ما فلم اعدام زرمینه را به بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان، ای‌بی‌سی و مراجع دیگر خبری بردیم، از نشر آن معذرت خواستند زیرا بنظر شان بی‌حد تکاندهنده بود. اما بعد از ۱۱ سپتامبر، عین مراجع آنرا بارها نشر کردند. همچنان تعدادی از عکس‌های تهیه شده توسط «راوا» از افغانستان، طالبان و برخوردهای غیرانسانی شان نسبت به زنان، مورد استفاده غیرقانونی قرار گرفتند؛ آنها را در ورقه‌های تبلیغاتی چاپ و از طریق طیاره‌های امریکایی در سراسر افغانستان پخش کردند.

این نوشته مریم‌راوی عضو «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» نخست در «نیو انترنیشنل میگزین» *www.newint.org* انتشار یافته بود. ▣

درباره تبهکاران جهادی و برادران القاعده و طالبی شان و... به استناد رسانه‌ها

بوی گند ارتجاع پاکستانی

بعضی از سیاستمداران پاکستان در آن سطحی از ارتجاع و ریا سقوط می‌کنند که گویی شیر بنیادگرایان وطنی خود ما را خورده باشند. به نقل قول زیر از نوابزاده نصراله‌خان رئیس اتحاد برای احیای دموکراسی (ARD) توجه کنید که لحن نفرت‌انگیزش در دفاع از طالبان درنده‌خو و عدم اشاره‌اش به جنایت پیشگی «ائتلاف شمال» فرقی با حرف‌های مولانافضل‌الرحمن و یا قاضی‌حسین وغیره سر بنیادگرایان پاکستانی ندارد:

«نوابزاده نصراله‌خان گفت که پاکستان به علت کمک به امریکا جهت سقوط حکومت طالبان، دولتی دوست را در مرز غربیش از دست داد. «ائتلاف شمال» واضحاً گروهی طرفدار هندوستان است و به مثابه گدی‌های کوکی دولت هند عمل خواهد کرد. طالبان بدون داشتن اردویی منظم یا پلیس موفق شدند در کشوری صلح و آرامش را برگردانند که فاقد زیر ساخت است. ائتلاف به رهبری امریکا کسانی را بر افغانستان تحمیل کرده است که محبوبیتی در افغانستان نداشته و دارای گذشته‌ای بد می‌باشند.» («نیوز»، ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱)

اروندالتی‌رای و اسامه‌ی امریکا

اروندالتی‌رای که از ستایشگران «راوا»ست و بر کتاب «مینا، زن قهرمان افغانستان» نیز تبصره‌ای نوشته است در مقاله‌ای با عنوان «تروریزم، علامت است نه مرض» از جمله می‌نویسد:

«"سی‌آی‌ای" سال‌ها از طریق "آی‌اس‌آی" حدود صدهزار مجاهد افراطی را از ۴۰ کشور اسلامی به مثابه سربازان جنگی که به وسیله مزدورانش پیش می‌برد، گرد آورد. صفوف مجاهدین نمی‌دانستند که آنان جهاد شان را به خاطر و در واقع به سود «کاکا سام» انجام می‌دهند. (طرفه اینکه امریکا هم نمی‌دانست که جنگی را در آینده علیه خود تمویل می‌کند.)

در ۱۹۸۹ بعد از ۱۰ سال جنگ بی‌وقفه، روس‌ها خونین و مالین بیرون رفته و تمدنی با خاک یکسان شده را از خود بجا گذاشتند. جنگ داخلی در افغانستان شعله‌ور شد. جهاد در چیچنیا، کوسوو و کشمیر سرایت کرد. "سی‌آی‌ای" به سرازیر کردن پول و اسلحه ادامه داد. مجاهدین به زارعان فرمان دادند تا منحیث "مالیه انقلابی" خشخاش کشت کنند. "آی‌اس‌آی" صدها لابراتوار هروئین را در سرتاسر افغانستان برپا داشت. در عرض دو سال پس از آمدن "سی‌آی‌ای"، ناحیه مرزی بین افغانستان و پاکستان به بزرگترین تولید کننده هروئین در جهان و بزرگترین منبع واحد هروئین در سرک‌های امریکا بدل شد. گفته می‌شود که ۱۰۰ تا ۲۰۰ بلیون دالر سود ناشی از آن مجدداً برای آموزش و تسلیح مجاهدین به کار گرفته می‌شد.

قبل از ورود "سی‌آی‌ای"، تنها یک بازار کوچک روستایی خشخاش در پاکستان وجود داشت. بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۵ شمار معتادان به هروئین از صفر به یک‌ونیم‌ملیون نفر افزایش یافت.

مسخره است اگر دولت امریکا تصور کند که با اعمال خشونت و ستم هر چه بیشتر تروریزم را ریشه‌کن خواهد کرد. تروریزم علامت مرض است نه خود مرض. تروریزم کشور ندارد و به همان اندازه فراملیتی و شرکتی جهانی است که کوک، پیپسی یا نایک (NIKE) است. تروریست‌ها با احساس اولین نشانه خطر می‌توانند خود را جمع کرده و "کارخانه"های شان را جهت معامله‌ای بهتر از کشوری به کشوری انتقال دهند، درست مثل شرکت‌های فراملیتی.

تروریزم به عنوان یک پدیده هرگز از بین نخواهد رفت. لاکن اگر قرار باشد مهار شود، نخستین گام را باید امریکا بردارد و اقلاً باید بداند که در کره زمین ملل دیگر، انسان‌های دیگر هم شریک اند که اگر چه بر پرده تلویزیون نیستند، عشق و اندوه و قصه و ترانه و غم‌ها دارند و به لحاظ خدا حق دارند.

اخیراً کسی گفت که اگر اسامه‌بن‌لادن وجود نمی‌داشت، امریکا باید او را می‌آفرید و امریکا او را بوجود آورد. او از جهادی‌هایی بود که در ۱۹۷۹ زمانی که "سی‌آی‌ای" عملیاتش را در افغانستان آغاز کرده بود به آن کشور رفت. بن‌لادن این امتیاز را دارد که توسط "سی‌آی‌ای" آفریده شد و از سوی "اف‌بی‌آی" (FBI) تحت تعقیب قرار گرفت.

اخطار رئیس جمهور بش به مردم دنیا مبنی بر اینکه "اگر با ما نیستید علیه ما هستید" حرفی ناشی از غروری گستاخانه است.» («دان»، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱)

محاکمه جنایتکاران افغانی

در ۱۵ فبروری ۲۰۰۳ روزنامه‌ها گزارشی دادند به نقل از دیده‌بان حقوق بشر (HRW) که اکنون محکمه بین‌المللی جنایی (ICC) می‌تواند جنگ‌سالارانی را که در آینده مرتکب جنایت شوند، مورد تعقیب قانونی قرار دهد.

ولی برای مردم افغانستان هیچ محکمه‌ای و هیچ ادعاهایی در زمینه ارزش نخواهد داشت مگر اینکه قبل از همه تبهکارانی که امروز قدرت را در کابل و ولایات در دست دارند، محاکمه و به سزای اعمال شان برسند.

«ائتلاف شمال» تروریست‌زاده

«به غایت عجیب است که اولین دستاورد جنگ علیه تروریزم عبارت بود از نصب "ائتلاف شمال" در کابل. "ائتلاف شمال" همان‌هایی اند که از ۲۰ سال به اینسو تروریزم کار و شیوه اصلی زندگی شان را تشکیل می‌داده است.» به نقل از «گاردین» در («دان»، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱)

محبت قمرگل نسبت به میهنفروشان، آیا استاد مهوش هم نسبت به جنایتکاران محبت دارد؟

مصیبت ۲۳ ساله بر افغانستان اکثر روشنفکران و مخصوصاً ۹۹ در صد هنرمندان وطن ما را حل ساخته است. غیر از عده‌ای که طبق مود روز علیه میهنفروشان پرچمی و خلقی و طالبان چیزهایی گفتند بقیه هیچ کدام جرئت نکردند از امارت خون و خیانت و رذالت چهار سال ربانی، گلبدین، سیاف، مسعود، مزاری، محسنی، دوستم، خالص و همدستان خرد وکلان شان حرفی بر زبان برانند. حتی خانم قمرگل به دفاع از سگان روس‌ها برخاست و چندین آوازخوان برای مسعود سراییدند و خود را خوار ساختند. در باره اظهارات قمرگل که ضمن مصاحبه‌ای با صبوراله‌سیاهسنگ ابراز داشته باید گفت که بعید نیست مصاحبه گر طبق اصول خادی و جهادی که راهنمای تفکر و عملش است، آن حرف‌ها را بر دهن قمرگل بیچاره داده باشد.

اما از استاد مهوش انتظار نبود که این چنین فاحش خود را بی‌اعتنا به زخم‌های مردمش نشان دهد. او در مصاحبه‌ای با (خبرگزاری فرانسه، ۷ جنوری ۲۰۰۳) گفته است:

«من یک خواننده هستم. نمی‌دانم سیاست چیست و هرگز دست به سیاست نزده‌ام. هنر برای محبت و مهربانی است.»

آیا استاد مهوش درک نمی‌کند که «محبت و مهربانی» در برابر مثلاً سیاف، گلبدین، گلاب‌زوی، ربانی، دوستم وغیره دژخیمان، دشمنی و جفا و اهانت به مردم است؟ آیا او نمی‌داند که کابل راکی خاکدان ساخت؟

برادران پاکستانی «ائتلاف شمال» و طالبان

مولاناعبدالغفورحیدری و مولاناعبدالحق‌بلوچ در مورد طالبان بیشرمانه می‌گویند:

«مردم افغانستان عموماً با طالبان خوش بودند. اگر غیر از این بود به شورش برمی‌خاستند. نکته جالب این است که حتی غیرپشتون‌ها هم از حکومت طالبان راضی بودند. اکنون «ائتلاف شمال» به ارزش نزدیک به یک بلیون کلدار جواهرات را از دکان‌های کابل دزدیده‌اند و این تازه آغاز کار است...»

و می‌افزایند: «آی اس آی» گرداننده حکومت افغانستان بود و نه طالبان. طالبان ساده اول توسط امریکاییان به منظور نیل به مقاصد شان مورد استفاده قرار گرفتند و سپس توسط پاکستانیان. وضع کنونی هم جز پیشبرد اهداف امریکا نیست.» («نیوز»، ۲ دسامبر ۲۰۰۱)

صدای یک نوکر چخ شده علیه بادارش

گلبدین در نامه‌ای به روزنامه «وحدت» چاپ پشاور گفت:

«خدا را شکر می‌کنم که امریکا نامم را در لیست کسانی آورده است که آنان را تروریست می‌نامد.» («نیوز»، ۲۴ و ۲۵ فبروری ۲۰۰۳)

اما این خاین جنایتکار نمی‌داند که هنوز مردم از یاد نبرده‌اند که او چگونه بیش از یک سوم تمام کمک‌های «سی آی ای» را دریافت می‌داشت و علی‌الرغم نازهایش، امریکا او را جفنده‌ترین سگش علیه روس‌ها حساب می‌کرد و حالا برای این تروریست پلید و برادرانش از هر جنسی، بسیار دیر شده است که صدای «مخالفت» با امریکا سر دهند.

مولوی‌نبی زبان حال کلیه جنایتکاران «ائتلاف شمال»

مولوی محمدنبی‌محمدی رئیس حرکت انقلاب اسلامی افغانستان از شورای حاکم مشرقی در شرق خواسته است تا بخاطر نقش و فداکاری‌های عرب‌ها در گذشته برای آزادی کشور از شوروی، علیه آنان (عرب‌ها) در توره‌بوره نجنگند. «این عرب‌ها هر چیز خود را

برای اسلام و افغانستان فدا کرده‌اند و سزاوار برخوردی بهتر از سوی افغان‌ها می‌باشند. عرب‌ها در جنگ داخلی جانب هیچ گروهی را نگرفتند زیرا معتقد بودند که جنگ علیه برادران مسلمان خلاف آموزش اسلام است.»

رهبر حرکت گفت که کشتن عرب‌ها به دست افغان‌ها خلاف غرور افغانی و خیانت به تاریخ کشور است. او از شورای مشرقی خواست که از حکم دینی صادره علمای مسلمان پیروی کنند که جنگ علیه این عرب‌ها را خلاف اسلام می‌خواند. («نیوز»، ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱)

مولوی‌نبی با این دفاع بیشرمانه‌اش از مزدوران تروریست عرب، خود را زبان حال جنایتکاران «ائتلاف شمال» ثابت می‌سازد اما دروغ وی یکی هم در آنست که عرب‌ها در درجه اول سیاف، گلبدین و ربانی را کمک می‌کردند و طعمه‌ای که به او و سایر همدستان سرجنایتکار فوق پرتاب می‌کردند ناچیز بود.

وجود جنایتکاران در اردوی ملی

«انستیتوت گزارش از جنگ و صلح» (IWPR) با اشاره به سیمیناری در باره تشکیل اردوی جدید ملی افغانستان در گزارشی یادآور شد که تقریباً تمام رهبران ملیشا (حاضر در سیمینار) در ائتلاف ضد طالبان در سیمینار حاضر بودند. «چندین تن از این رهبران ملیشا به سبب قساوت‌های شان علیه غیرنظامیان و زیر پا کردن قوانین جنگی، به بدنامی مشهور اند.» («نیوز»، ۲۳ اپریل ۲۰۰۲)

وقتی چلنی به چلوصاف می‌تازد

«هفته نامه کابل» بلندگوی «جمعیت اسلامی» در شماره ۱۸ میزان ۱۳۸۱ ازین گلگی سر داده که چرا رسانه‌ها در هرات در یک خبر مربوط به اسماعیل حدود چهل‌وپنج لقب را به وی اعطا کرده‌اند مثل امیر سنگر و منبر، فاتح سنگر و منبر، قاید پیروزمند جهاد، مجاهد نستوه، اسوه تقوا و جهاد، مجاهد علم دوست، حمزه زمان، سالار بازسازی، مجاهد علم دوست و فرهنگ دوست و دلیر، پیر جهاد، امیر فرزانه و مدبر، شهید زنده، علمدار جهاد کشور مان، برادر قهرمان، قافله‌سالار جهاد و سازندگی، امیر محبوب القلوب، قاید بزرگوار و قهرمان، پدر معنوی مجاهدان و...

اما صاحبان «هفته نامه کابل» به روی بیشرم خود نمی‌آورند که «برادران» در دهها نشریه در کابل و دیگر ولایات مسخره‌تر و استفراغ‌آورتر از این احمدشاه مسعود را لقب باران می‌کنند و فاشیستی‌تر و کثیفتر از همه آنکه از دیگران هم انتظار دارند از آنها پیروی نمایند در غیر آن باید آشکارا یا پنهان مورد تهدید و تعقیب قرار گیرند.

همچنین تبهکاران جمعیتی عار ندارند از اینکه آدمکشی حرفه‌ای مثل «جنرال» عطا را «مرد صلح»، «ستاره معارف» و «قهرمان جهاد و مقاومت» بنامند و مکتبی موسوم به مکتب الغ‌بیگ را به نام وی مسما سازند.

اینگونه تبلیغات وقیحانه و مضحک واجب الوجود اسماعیل در هرات و سایر امیر و امیرکان زنده و مرده‌ی این وطن داغدیده می‌باشد زیرا که این جنایتکاران می‌پندارند که با پف کردن‌های دیوانه‌وار خود می‌توانند لکه‌های خون و خیانت را در پشت و روی شان کتمان نموده و شخصیت‌های حقیر و سبک و ارتجاعی خود را «بزرگ» و «متمدن» نشان دهند.

معامله میهنفروشان نبی‌عظیمی و آصف‌دلاور با «قهرمان کثیرالابعاد»

جنرال‌دلاور و جنرال نبی‌عظیمی که در آن وقت لوی‌درستیز بود برای تسلیم کردن کابل، با احمدشاه‌مسعود داخل معامله شده و به این ترتیب مسئول خرابکاری در پلان ملل متحد شناخته می‌شوند که بر اساس آن داکتر نجیب‌اله موافقت کرده بود تا از قدرت کنار برود.

جنرال آصف‌دلاور بنابر اینکه بر اساس قوما بودن با مسعود کابل را به او تسلیم داد و مانع تحقق پلان صلح ملل متحد شد، مقصر دانسته می‌شود. بسیاری معتقدند که وضع افغانستان چنین نمی‌شد اگر جنرال‌دلاور و جنرال عظیمی علیه پلان صلح ملل‌متحد توطئه نمی‌کردند و می‌گذاشتند تا ملل‌متحد نقش‌اش را در انتقال قدرت به یک دولت مورد قبول همه بازی نماید. («نیوز»، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۱)

از دورویی‌های بیشرمانه‌ی «صدراعظم» خاینان ملی

گلبدین جانی زمانی که از چهارآسیاب به جایگاه سگ مشهورش زرداد دوانده شده بود در مصاحبه‌ای با «فرنتیرپست» (۲۲ فبروری ۱۹۹۵) ادعا نمود که بیش از ۱۶۰۰ «کمونیست» مربوط به اردوی افغانستان و دوران حکومت کمونیست‌ها بین طالبان وجود دارند که امور مهم استراتژیک مثل فعال نگهداشتن واحدهای زرهدار و نیروی هوایی آنان را در دست دارند.

همچنین اضافه کرد که ملت افغانستان از نقش اصلی دست خارجی در ایجاد و به‌کار انداختن طالبان آگاه است.

اما این خاین به مجرد آنکه از سوی «برادران» ایرانی جواب شد، دربدر به دنبال وحدت با «برادران دینی طلبه کرام» افتاد و وجود «۱۶۰۰ کمونیست» و «دست خارجی» در خلق طالبان، در سوراخ‌های بینی‌اش درآمد.

«قیادیان جهادی» در سالوسی و بی‌وجدانی و دروغگویی دست

یکدیگر را از پشت بسته‌اند. ربانی و «سردار ملی کثیرالابعاد» وگروه شان زمانی با «ملیشاهای کمونیست» و «دوستم کمونیست» گفتن، خود را پاره پاره می‌کردند ولی در نهایت با «الحاج دوستم»، «ائتلاف شمال» را ساختند؛ صبغت‌اله‌مجددی تا جان در بدن داشت دوستم جنایتکار را «دوستم کمونیست» می‌نامید، اما سرانجام با بیشرمی‌ای تاریخی رتبه سترجنرالی را به سرکرده گلیم‌جمع‌ها داد.

ولی حالا چشم‌پارگی دشمن به سرحدی رسیده که حتی «کمونیست»هایی قهار مثل جنرال‌عظیمی‌ها، جنرال بابه‌جان‌ها، دستگیرپنجشیری‌ها، داود پنجشیری‌ها و... نیز در «صفوف مرصوص» «جمعیت اسلامی» در آمده‌اند ولی این شرفباختگان خمی بر ابرو نمی‌آرند.

امپلقی از سوی خودی‌ها به «کثیرالابعاد ملی» و باندش

قوماندان محمدکریم‌عابد مشهور به کریم قره‌باغ که با صد نفر از افرادش به طالبان پیوست گفت: «ما ۱۴ سال علیه روس‌ها جنگیدیم. اما دیدیم که روس‌ها هنوز در مسایل داخلی افغانستان مداخله می‌کنند. روس‌ها با کمک هند و ایران نیروی جدید و شورای جدیدی برای احمدشاه‌مسعود ساخته اند که اکثریت اعضای آن را کمونیست‌ها تشکیل می‌دهند.... من هم از اعضای این شورای ۱۵۰ عضوی بودم. آصف‌دلاور ما را وادار به قبول اعضای کمونیست می‌کرد. محب‌الرحمن یک قومندان قره‌باغ به آنان گفت که مردم افغانستان از دست خلقی‌ها و پرچمی‌ها عذاب کشیده اند پس چطور اینان می‌توانند بر افغان‌ها تحمیل شوند. اما وی به شدت توبیخ شد طوریکه سایر قومندانان هم نتوانستند چیزی بگویند.

روس‌ها توسط هلی‌کوپتر مقدار عظیمی مهمات به احمدشاه‌مسعود رسانیده‌اند. اکنون همه‌ی مردم می‌دانند که این جنگ جنگ روسهاست. روسیه به احمدشاه‌مسعود هلی‌کوپترها داد و در خواجه‌بهاوالدین برایش میدان هوایی درست کرده است.

او گفت یکی از دلایلی که دست داشتن ایران را ثابت می‌کند اینست که پس از پیوستن او به طالبان، ایران اعضای خانواده‌اش را که در آن کشور بودند دستگیر و همروزه از طریق هوا به پنجشیر فرستاد. («نیوز»، ۲۸ فبروری ۲۰۰۱)

«جنرال» خداداد هزاره و افشای ایران و باند مسعود!

«جنرال خداداد هزاره که خود را یگانه نماینده هزاره‌جات می‌داند در کنفرانسی مطبوعاتی در سفارت افغانستان در اسلام‌آباد، ایران را به ارسال اسلحه به «ائتلاف شمال» متهم ساخت. او خاطر نشان ساخت که «من تنها جنرال هزاره در اردوی ملی افغانستان هستم. تمام مردم هزاره می‌خواهند در صلح و آرامش با طالبان بسر برند.» و در اشاره به قتل عام در بامیان در ۱۹۹۷ گفت: «در جریان جنگ حوادث زیادی اتفاق می‌افتد.» او از حداقل ۲۰ حمله ربانی به مناطق مرکزی و غربی افغانستان یاد کرد که موجب قتل هزاران نفر گردید.

ما جز زندگی در صلحی که طالبان به میان آورده‌اند چیزی نمی‌خواهیم. اما متاسفانه اشخاص معینی هستند که خود را به کمپ مسعود چسپانیده‌اند.» («فرنتیرپست»، ۲۴ نومبر ۲۰۰۰)

وکسی پیدا نشد به این «جنرال» مزدور بگوید که رنگ خیانت پیوستن به طالبان به اندازه پیوستن به حزب وحدت یا «ائتلاف شمال» تیره است.

نافرمانی پیلوتان اسرائیل از اجرای جنایت

در اواخر سپتامبر ۲۰۰۳ به تعداد ۲۷ نفر از پیلوتان نظامی بر حال و خدمتی اسرائیل در نامه‌ای به فرماندهی نیروی هوایی اسرائیل نوشتند که از شرکت در انجام قتل‌ها از طریق هوا و دیگر عملیات علیه مناطق غیرنظامی نشین در کرانه غربی و غزه امتناع خواهند جست. رهبران اسرائیل، پیلوتان مذکور را به مثابه «خرابکاران» محکوم کردند در حالیکه آنان از طرف تعداد کثیری از اسرائیلیان به دیده قدر نگریسته می‌شوند.

بی‌تسلم سخنگوی «مرکز اطلاعاتی حقوق بشر اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی» در ۲۸ سپتامبر گزارش داد که نیروی هوایی آن کشور لااقل ۱۳۱ فلسطینی بشمول ۶۵ عابر را در عرض سه سال گذشته ترور کرده است. و تعداد فعالان فلسطینی که توسط نیروهای زمینی به قتل رسیده‌اند به ۷۶ تن می‌رسد.

نشریه‌ای اردنی افشاگر سیاست‌های امریکا

بر همگان معلوم است که دولت اردن از متحدان قدیمی و وفادار امریکا در خاور میانه به شمار می‌رود و سیاست‌هایش در قبال اسرائیل، فلسطین و سایر مسایل جهانی هیچگاه در تعارض با امریکا نبوده است. با اینهم برخی از مطبوعات این کشور با استفاده از آزادی نسبی مطبوعات نه خود را زنجیر پیچ خودسانسوری می‌سازند و نه آنچنان زبان سازشکارانه و پر از ابهامی را به کار می‌گیرند تا هیچ کس نتواند سر و دم نوشته‌های شان را بفهمد.

(«اردن تایمز»، ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲) طی مقاله‌ای ضمن افشای سیاست‌های امریکا و انگلستان در این منطقه از جهان نوشت:

«در مخاصمات بین اسرائیل و اعراب، حمایت امریکا از دولت

یهودی اسرائیل موجب شکست اعراب شد. واشنگتن با اریل شارون توطئه چید تا به لبنان حمله کند. در ۱۹۸۰ امریکا عراق را تشویق به حمله به ایران کرده و اطلاعات و اسلحه (منجمله مواد کارآمد اسلحه کیمیاوی وبیولوژیکی) را در دسترس بغداد گذاشت تا از شکست آن جلوگیرد. اسرائیل، امریکا و متحدان عربش از نیروهای دست راستی مسیحی پشتیبانی کردند نیروهایی که عامل تسریع، تشدید و تداوم جنگ داخلی لبنان بودند و در حال حاضر هم با پشتیبانی اسرائیل و امریکا می‌کوشند هیزم‌آور آتش جنگ‌های فرقه‌ای در آن کشور باشند. با وصف سیاست‌های خصمانه‌ی واشنگتن، متحدان سنتی‌اش به او وفادار مانده‌اند.»

اگر روزنامه‌نگاران دنیا متحد شوند...

لین نیومن Lin Neumann روزنامه‌نگار کانادایی و مشاور «کمیته دفاع از روزنامه‌نگاران» (CPJ) در پرس‌کلب شهر تاتا (پاکستان) اظهار داشت که رسانه‌های امریکا که در خبرها و گزارش‌ها از عراق و افغانستان دست برده و بدینترتیب بینندگان امریکایی را فریب داده بودند، اکنون می‌دانند که واقعیت در آن کشورها از چه قرار است.

او علاوه کرد که دیگر آن روزها گذشته که دیکتاتوران و مستبدان بتوانند آزادی بیان را سرکوب کنند زیرا انفجار اطلاعات جهان را به دهکده‌ای بدل کرده است.

اگر روزنامه‌نگاران دنیا متحد شوند هیچ قدرتی - به شمول دولت، فئودالیزم، تروریزم یا هر نوع مافیا - قادر نخواهد بود آنان را از انجام صادقانه وظیفه شان باز دارد. («دان»، ۵ اکتبر ۲۰۰۳)

جنگ‌سالاران خاین و «نیویارک تایمز»

(«نیویارک تایمز»، ۳ جولای ۲۰۰۳) در ارتباط با جنگ‌سالاران و نفرت مردم ما از آنان در مقاله‌ای به قلم ساراچایس Sara Chayes می‌نویسد:

«اتحاد امریکا با جنگ‌سالاران نیز مردم عوام افغانستان را از اعمار مجدد کشور شان ناامید می‌سازد. و بدون مردم جریان بازسازی محکوم به شکست است. افغان‌هایی را که دیده و با آنان کار کرده‌ام آرزوی سوزانی برای زندگی در کشوری عادی را از خود بروز می‌دهند. آنان علی‌الرغم دشواری‌های عظیم، مکاتب را می‌گشایند، مجراهای آبیاری را صاف می‌کنند، به نهال‌شانی می‌پردازند و مجراهای فاضلاب می‌کَنند. اما مشاهده جنگ‌سالاران بر قدرت، مردم را سست و مایوس می‌سازد. من دریافته‌ام که افغان‌ها بیش از پیش مایل اند از جنگ به سوی اعمار افغانستان رو بیاورند.

همچنین افغان‌ها نسبت به انتخابات سال آینده به طور روز افزون نگران اند. محصلی گفت «چگونه ممکن است بتوانیم نمایندگان خود را انتخاب کنیم در حالیکه جنگ‌سالاران کشور را در کنترول دارند؟»

زدوبند ربانی و سیاف با اسامه

روهان‌گونرانتا Rohan Gunaranta متخصص مسایل تروریزم و کارمند ملل‌متحد در کتابی با عنوان «در درون القاعده: شبکه ترور جهانی» «Inside Al Qaeda: Global Network of Terror» می‌نویسد:

«یک ماه پس از تهاجم شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ اسامه از عربستان به پاکستان رفت و با ربانی و سیاف دو تن از هفت قوماندان جهادِ متشکل و راه انداخته شده توسط «سی‌آی‌ای» دیدار کرد.»

حالا باید امریکاییان از این دو جنایتکار جزئیات آن دیدار را تحقیق کرده و به آگاهی عموم برسانند اگر چهره واقعی این دو مزدور کلان شان را نمی‌خواهند بپوشانند.

در عین حال در کتاب مذکور به این نکته جالب اشاره رفته است:

«در پشاور که چند ده مجاهد عرب آمادگی جهاد ضد شوروی را می‌گرفتند، اسامه تحت تاثیر شیخ داکتر عبداله‌عزام اردنی - فلسطینی نظریه‌پرداز و رهبر اخوان‌المسلمین قرار گرفت که قبلاً معلمش در یونیورستی جده بود و در آن زمان در یونیورستی بین‌المللی اسلامی در اسلام‌آباد تدریس می‌کرد و نقش کلیدی در بسیج جهاد داشت.»

و امروز عبدالحفیظ‌خان‌منصور از یکسو اسامه را سزاوار هر هتاکی می‌داند اما از سوی دیگر پیشوای او داکتر عبداله‌عزام را به نیابت از «قهرمان ملی» به عرش می‌برد!

مردم ما می‌دانند اما امریکاییان و جهان هم دیر یا زود پی خواهند برد که ربانی و سیاف و مسعود و حفیظ‌منصور و فهیم و اسماعیل و قانونی و داکترعبداله و... همه از یک جنس اند جنس اسامه و تروریست‌هایی که به مجرد کنده شدن دندان شان از اهرم قدرت در افغانستانی آزاد اگر از لت و پاره شدن به دست مردم نجات یابند، در زندان خواهند پوسید.

دروغ شاخدار بی‌نظیربوتو

«صدراعظم سابق پاکستان در مصاحبه با تلویزیون فاکس امریکا گفت: «پاکستان تحت رهبری من علیه نیروهای افراطی، جنگاور و تروریزم مبارزه کرد. من طالبان را از حاکم شدن بر افغانستان مانع شدم. پس از خلع من، طالبان از اسامه دعوت کردند و او هم القاعده را بنا نهاد.» («نیوز»، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۲)

اگر بی‌نظیر به یاد ندارد، مردم ما خوب به خاطر دارند که این

بقیه در صفحه (۷۵)

ناتو، مافیای «قهرمان ملی» و لگدی تازه بر پوزه‌ی دستگیرپنجشیری

بوی حمایت ایساف از مافیای جهادی به سرکردگی ربانی، سیاف، فهیم، قانونی، چکری، دین‌محمد، دوستم، عطا، حضرتعلی وغیره جلادان جنگ‌سالار آنقدر بالا گرفته که حتی روسیه را هم مجبور ساخت به این واقعیت اشاره نماید. به قرار گزارش خبرگزاری رویترز در ۷ فبروری ۲۰۰۴، سرگی‌ایوانف وزیر دفاع روسیه در کنفرانسی در مونشن خاطرنشان ساخت: «این قابل فهم است که ناتو تجارت مواد مخدر را در افغانستان آزاد گذاشته است تا وفاداری جنگ‌سالاران محل و بعضی رهبران افغانی را تضمین کند.» وی علاوه کرد که واشنگتن و ناتو در عملی ساختن وعده‌های شان دایر بر تحدید تجارت هروئین افغانستان ناکام مانده‌اند.

و پیتراستروک وزیر دفاع آلمان در همین کنفرانس صراحتاً اعلام داشت که پارلمان کشورش عساکر آلمانی را از درگیر شدن در جنگ علیه تجارت مواد مخدر در افغانستان برحذر داشته است زیرا این وظیفه پلیس است. او افزود که انتشار عکس‌های رنگه کوکنارهای شگفته در سراسر دنیا چیزی است که «ما در آینده باید با آن بسازیم.»

دو سوال عذاب‌دهنده ذهن مردم ما را اشغال کرده است:

۱) صدها ملیون دالر عاید این تجارت جنایتکارانه عمدتاً به جیب دژخیمان «ائتلاف شمال»، گلبدین، طالبان و القاعده سرازیر می‌شود. در این صورت آیا می‌توان قبول کرد که امریکا و متحدان واقعاً خواستار ریشه کن کردن این مکروب‌های خطرناکِ آفریده شده توسط خود آنها در کشور ما هستند؟

۲) میهنفروشی مثل دستگیرپنجشیری که به نمایندگی از گروهش آنطور وقیحانه به دفاع از مافیای «ائتلاف شمال» دهان می‌گشاید،٭ می‌شود از دست داشتن در این تجارت بری باشد؟ تا به حال ما از مقدار سهم «اکادیمسین» و هم‌مسلکانش از تجارت هروئین «قیادیان جهادی» اطلاعی دقیقی نداریم اما در آنچه تردید نمی‌توان کرد این

است که ممکن نیست وی صرفاً به سایقه پست قومبازی با مافیای جهادی پنجشیر، وظیفه چشم‌پاره‌ترین دفاع از آنان را در برابرش نهاده باشد مگر اینکه نافش توسط آن خاینان جانی چرب شده باشد.

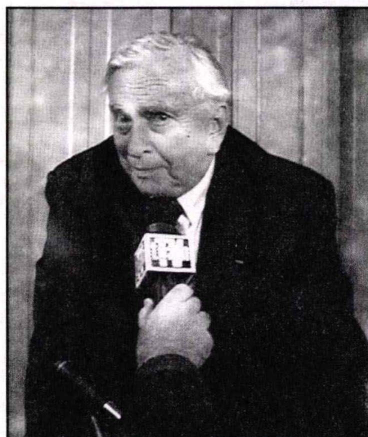
در فصلنامه رنگین شماره تابستان و خزان ۱۳۷۹ خورشیدی مقاله‌ای از انجنیر خلیل‌الله معروفی به چاپ رسیده که متاسفانه از همان لحن بی‌خاصیت رایج در تمامی نشریات آلوده به سبک و روحیه انجمنی‌ها رنج می‌برد، اما در آخر آن ترجمه بخشی از یک گزارش مجله «اشپیگل» (۱۷ اگست ۲۰۰۰) آورده شده که مچ «قهرمان ملی نابغه وکثیرالابعاد» را در سوداگری مرگ باز می‌سازد:

بقیه در صفحه (۲۵)

٭دستگیرپنجشیری (یعنی همان اکادیمسین دستگیرپنجشیری!) به آنگونه دفاعی رذیلانه از جنگ‌سالاران تبهکار بی‌ناموس برخاسته که نظیر آن حتی از سوی خود این جانیان نیز دیده نشده است. رجوع شود به مطلب «دستگیرپنجشیری از عضویت در کی‌جی‌بی تا نجاست‌خوری قانونی.» در شماره ۵۹ «پیام زن»

وجدان امریکا

گورویدل (Gore Vidal)، از نویسندگان بحث برانگیز و نامدار امریکاست که در زمینه‌های مختلف ادبی و هنری نوشته است. او نویسنده بیست‌ودو رمان، بیش از دوصد مقاله، شماری فلمنامه و یک جلد خاطرات می‌باشد. او نقاد بی‌رحم ضد اداره بش است که انگیزه واقعی جنگ امریکا در افغانستان را حصول و اداره منابع غنی انرژی در آسیای میانه می‌داند. گورویدل ۷۷ ساله رئیس جمهور ریگن را به عنوان «پیروزی هنر مومیاگران» استهزار نمود و بش پسر را به عنوان «رئیس جمهور بدون رأی مردمی». ویدل خود را «یکی از آخرین مدافعان امریکا علیه امپراتوری امریکا» می‌نامد. در اکثر مقالات، رمان‌ها و فلم‌نامه‌های ویدل نکته مرکزی انتقاد اجتماعی است. او را «نوم چامسکی جمع خوش‌طبعی» خوانده اند. او در تمامی نوشته‌هایش استدلال می‌نماید که امریکا باید به ریشه‌های جفرسنی‌اش برگردد؛ از مداخله در امور سایر ملت‌ها و نیز از مداخله در امور خصوصی شهروندانش خودداری کند. در کتاب اخیرش موسوم به «جنگ دایمی بخاطر صلح دایمی: چگونه چنین منفور شدیم» که مجموعه مقالات می‌باشد و در بحبوبه ۱۱ سپتامبر انتشار یافت نیز مسایل بالا مطرح شده اند. ویدل در کتاب مذکور می‌گوید که ما نباید سرهای مان را بخاطر درک این که چه باعث شد تا مرتکبین دو حمله تروریستی بزرگ در امریکا (بمبگزاری ۱۹۹۵ در اوکلاهاما و حادثه ۱۱ سپتامبر) چنین اقدام نمایند، به درد آوریم. ویدل می‌نویسد: «این قانون فزیک است که در طبیعت هیچ کنش یا عملی بدون واکنش یا عکس‌العمل نیست. همین مسئله با طبیعت انسانی - یعنی تاریخ نیز جور می‌آید.» منظور ویدل از «کنش» نخوت و بلندپروازی احمقانه امپراتوری امریکا در بیرون از امریکاست که آن را در ۲۰ صفحه جدول و نقشه که حاکی از ۲۰۰ ماجراجویی نظامی امریکا در خارج از خاک امریکا بعد از ختم جنگ دوم جهانی می‌باشد، نشان داده است. او اوضاع پلیسی نو خاسته در امریکا را نیز شامل «کنش» می‌داند. به قول ویدل «واکنش» ناگزیر چیزی نیست مگر اعمال خونین اسامه و تیمتی‌مک. او می‌گوید: «هر یک از یورش‌های بی‌پروای دولت ما بر سایر جوامع به خشم آمده بود» و به همین خاطر «تحریک گردیدند» تا با خشونت فجیع و وحشتناک پاسخ گویند. او با صراحت اظهار می‌دارد که چند دهه است که رسانه‌های امریکا بدون وقفه جهان اسلام را شیطانی معرفی می‌کنند در حالیکه: «امریکا بزرگترین تروریست... و بزرگترین دولت خودسر در جهان شده است.» ویدل در مورد حماقت مردم امریکا مظنون بوده می‌نویسد که «امریکاییان از اندازه و ابعاد شرارت و بدجنسی دولت شان بی‌خبر اند... شمار عملیات‌های نظامی که از ۱۹۴۷ بدین سو علیه سایر کشورها انجام داده‌ایم بیش از ۲۵۰ می‌باشد.» ناگفته نماند که کوشش ویدل بخاطر انتشار مقاله‌ای در مورد ۱۱ سپتامبر - در کشور زادگاهش امریکا - به ناکامی انجامید. کتاب اخیر ویدل «در خواب دیدن جنگ: خون بخاطر نفت و دسته‌ی چنی - بش» که از پرفروش‌ترین کتاب‌ها به طور مخفی بوده است توسط رسانه‌های مهم امریکا نادیده گرفته شده است. در رابطه با حادثه ۱۱ سپتامبر اظهار می‌نماید که ما مردم امریکا سزاوار چنین حادثه‌ای نبوده‌ایم. ما همچنان سزاوار دولت‌هایی که ۴۰ سال است بر ما حکومت می‌رانند نیستیم. دولت‌های مان بخاطر اعمال شان در سراسر جهان موجب این همه مصیبت بر ما گردیده‌اند. شمار عملیات‌های نظامی امریکا بیشمار است... امریکاییان یا در مورد این‌ها بی‌خبر اند و یا اینکه به آنان گفته می‌شود که ما به آنان حمله نمودیم زیرا... خوب... نوریگا در مرکز همه تجارت مواد مخدر دنیا است و ما باید از شر وی رهایی یابیم. بناً ما شماری پانامایی‌ها را در جریان عملیات به قتل رساندیم... پانامه نیروی هوایی نداشت اما انتظار داشت تا ما به آنان نیروی هوایی بفرستیم... بعد رهبر آنان، نوریگا را که عضو سابق «سی‌آی‌ای» بود و با وفاداری به امریکا کار می‌کرد ربودیم. او را بازداشت و محاکمه کردیم... او استدلال می‌کند که دولت از معصومیت نسبی و یا ناآگاهی امریکاییان سؤاستفاده می‌کند. شاید به همین خاطر است که از جنگ دوم جهانی بدینسو جغرافیه آموزش داده نمی‌شود تا مردم از اینکه کجا را منفجر می‌سازیم در بی‌خبری نگاه داشته شوند. زیرا اینران (Enron) می‌خواهد تا آنجا را انفجار دهیم. و یا هم یونوکال (Unocal)، از بزرگترین شرکت‌های نفت، می‌خواهد تا جنگی در منطقه‌ای جریان داشته باشد. افغانان هیچ رابطه‌ای با آنچه در ۱۱ سپتامبر در کشور مان اتفاق افتاد ندارند. اما عربستان سعودی دخیل است. به نظر می‌رسد که اسامه درگیر بوده اما ما واقعاً نمی‌دانیم. مقصودم این است که زمانیکه ما به افغانستان رفتیم تا آنجا را اشغال کرده و منفجر سازیم، از فرمانده کل مان سوال شد که چه مدتی را در بر خواهد گرفت تا اسامه را پیدا کنیم. فرمانده تعجب نموده گفت که خوب این چیزی نیست که ما پی آن باشیم. شاید بگویند که حمله بخاطر طالبان بوده است زیرا رفتار آنان با زنان خشونت‌آمیز



بقیه در صفحه (۲۷)

د بنسټپالو له منځه وړل ...

پدې سړي وژونکي، وطن‌فروشه ماشین کې د شمولیت او غړیتوب عذر وغواړي.

هغه په اضطراري لویه جرگه کې د ټولو وینو څښوونکو بنسټپالو میلمه پال شو خو که څه هم ددې کار بوی ډیر اوچت شو او زمونږ د خلکو حیرانتیا او کرکه یې د هرې خوا څخه راوپاروله، خو بیا هم ددې پر ځای چې د خلکو غوښتنې ته احترام وکړي او د «شمالي تلوالې» په وینو ډکو لمن لرونکو رهبرانو زور ته تسلیم شو او د مولوي‌خداداد، رشیددوستم، آصف‌محسني، صبغت‌اله‌مجددي، محمدا کبرې، احمدولي‌مسعود او... په شان خوسا شوې مړي چې د «انتخاب» کیدلو امکان یې نه‌درلود، د اساسي قانون لویې جرگې ته یې د خپلو انتصابي نمایندگانو په توگه ننویستل. او پدې توگه نوموړې لویه جرگه د ترروریستو جگړه‌مارو د ننوتلو او هغوی او د هغوی نوکرانو ته د بې‌شمیره امتیازونو ورکولو په خاطر خپل اعتبار او حرمت له لاسه ورکړ.

اوس چې انتخابات پر مخکې دې او ښاغلي کرزي د جمهوري ریاست د اصلي کاندیدانو څخه دی، په داسې حال کې چې د استقلال‌غوښتونکي د بنسټپالو ضد، د ښځو د حقونو او دموکراسې پلوه کس د کاندید او انتخاب‌کیدلو امکان وجود ونلري، خلک به په هر حال هغې ته د بنسټپالو کرغېړنو اجیرو په پر تله ترجیح ورکړي خو هغه به خپل موقعیت له خطر سره مخامخ کړي که چیرته د زیاتتره خلکو اساسي او ضروري غوښتنو ته پاملرنه ونکړي. دا هغه غوښتنې دي چې زمونږ له نظره د هر وطنپرست، آزادې او دموکراسې غوښتونکي او د بنسټپالو ضد د کاندید فوري هدف او مسئله جوړوي:

-جنگ‌سالارانو سره په بشپړه توگه اړیکې پرې کول او پر خلکو او سوله ساتې ځوا کونوړه کولو سره، د خلکو د سرنوشت او د هیواد د اقتصادي سرچینو څخه ددې جنایتکارانو د لاسونو لنډول او په پای کې‌هغوی د ملي خاینانو او جنگي جنایتکارانو په صفت محا کمې‌ته را کارل‌او د هغوی د خلکو په گټه د ټولو هغه منقولو او نامنقولو شتمنیو مصادره کول چې د غیرمشروع لارې څخه یې په لاس راوړې دي.

-د محصلانو، د معترضو صاحبمنصبانو، دا کترعبدالرحمن او حاجي‌عبدالقدیر د قاتلانو ملي محا کمه.

-د ټولو هغه وزیرانو او لوړ رتبه کارمندانو بربندول چې د سلگونو ملیونو ډالرو څخه یې غلا کړې او د هیواد د بیارغونې کار یې په شرمنا که‌توگه په ټپه درولې دی. د هر هغه وزیر او لوړ رتبه کارمند بربندول او د کار څخه لرې کول چې په اختلاس، رشوت اخیستنې او بل فساد یا بې‌کفایتي تورن وي.

-د خاد د جهنمي دستگاه چې د آزادې غوښتونکو مخالفانو لپاره د فهیم په دوسیو جوړلو لاتوطئه کولو په شرکت بدل شوې دی، له منځه وړل. د هغوی د خاینانه کړووړو بندول د همدې لارې.

-د شنواري او وحیداله‌سباوون، وحیدمژده او نور گلبدیني خاینانو او تبهکارانو له وجود څخه د دولتي ارگانانو پا کول.

-کابینه باید د پا کنفسو او شرافتمندو او کاردانو وزیرانو څخه جوړه وي تر څو ددې ویجاړ هیواد د بیارغونې بهیر له سره په لار واچول شي چې په نتیجه کې یې زمونږ د بیوزلو، بې‌وږي، بې‌کالو، بې‌کوره او دربدره او بې‌روزگاره خلکو ژوند انساني بنه غوره کړي.

-د روسیې څخه باید جنگي غرامت وغوښتل شي او ایران، عربي‌هیوادونو او پا کستان‌ته گواښ ورکړل شي تر څو د مزدور روزنې او په افغانستان کې د ناآرامۍ او ویرې منځ ته راوړلو پخاطر د خپلو سپیو د تشویق او تجهیز کولو مخه ونیسي.

د ایران ځانگړو سرچینو او مرکزونو ته اجازه ورنکړل شي تر څو په کابل او نورو ولایتونو کې په داسې آزادانه او په آرامه توگه ولایت فقیه او د اسلامي جمهوري جنایتکار رژیم ته تبلیغ کړي او د مالي او سیاسي اړخه ددې یا هغې بنسټپالو باند سره مرسته وکړي. روښانه ده چې گواښ کې د نورو هغه هیوادونو مرکزونه هم شامل دي چې کسان‌یې د ایران د مزدورانو په څیر زمونږ په هیواد کې په فعالیت بوخت دي.

-هغو عناصرو د وجود څخه د ملي اردو او پلیس پا کول‌چې د وطن پلورونکو پرچمیانو او خلقیانو او د جنایت‌پیشه جهادیانو د دوران څخه د وینو او خیانت نښان په لستونو کې لري.

-تر څو چې پر ښځو جهادي او طالبي ډوله هر راز تبعیض او ستم او امرونهي کول له منځه نه وي تللي، د ښځو وزارت او د بشر حقوقو د کمیسیون او د دا شان نورو ارگانونو شته‌والي به غیر له ښځو غولونو او د خلکو تیر ویښتنې پرته بله معنی ونلري.

-د بنسټپالو او نورو ښځو او دموکراسې ضد سرچینو او کسانو د هر راز نفوذ او تاثیر څخه د راډیو ټلویزیون او نورو برقي او چاپي خپرونو او رسانو آزادول.

-د ټولو هغه غیردولتي سازمانونو (این‌جی‌او‌گانو) د آرگاه و بارگاه ټول ویستل چې د بیارغون یا مستحق خلکو سره د مرستې روښانه کارنامې نلري، د جاسوسې او اطلاعاتو د راټولو وظیفې یې درلودلې او یا د هغوی فعالیتونه عمدتاً بنسټپالو ته د خدمت کولو په لور کې تمرکز موندلی دی.

ځینې خلک د تل او ټول خلک د څه وخت لپاره غولوی کیدای شي خو ټول خلک د تل لپاره غولوی کیدای نشي. او تاریخ دا په کراتو ثرگنده کړیده چې هغه کسان چې تل لپاره د خلکو د تحمیق په هڅه کې دي، د تاریخ ډیرانې ته په ننگینه او شرمساره توگه غورځیدونکي دي. ▣

پیام زن و خوانندگان

RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

http://www.rawa.org
rawa@rawa.org

ذکیه‌سادات ـ بامیان،

«از مطالعه "پیام زن" لذت می‌برم زیرا دودهای ملتم را در آن می‌خوانم، دردهایی را که بارها خواسته‌ام بیان کنم ولی نمی‌دانم ازکجا شروع و درکجا ختم کنم... در حق افغانستان و مردمش آنقدر خیانت صورت گرفته که از بیان خارج است... و آنانی که آنرا بیان می‌کنند، قهرمان هستند.»

***

فخریه اسد ـ کابل،

سلام‌های صمیمانه برای خواهران عزیز و دست اندرکاران مجله وزین "پیام زن" تقدیم میکنم.

من یکی ازخوانندگان و علاقمندان فعالیت‌های شما هستم و قبلاً هم با بعضی از همکاران شما معرفت حاصل نموده بودم و فعلاً چون درکابل مصروف وظیفه در یکی از ارگان‌های ملل متحد هستم زمینه ملاقات رویارو با دوستان خوب خود را که همکاران شما هستند ندارم اما اگر دوستان شما به کابل باشند شاید بتوانیم باهم صحبت‌های مفید داشته باشیم.

سلام‌های من را برای همه دست اندرکاران نشریه وزین شما و بقیه دوستان برسانید.

دوست گرامی، از نامه مهربانانه‌ی شما سپاسگزاریم، کاش آدرس دقیق تان را میفرستادید تا با شما تماس گرفته و بعد ترتیب دیدار های بعدی را میدادیم. لطفاً به تلفن یا ایمیل ما درینمورد بگویید. متقابلاً همه برای شما سلام و آرزوی موفقیت دارند.

***

سلیم ایرج،

دوست عزیز، با سپاس ایمیل تانرا گرفتیم.

***

فتح تورپیکی ـ سویس،

نامه‌ی تان را گرفتیم. نامه جداگانه‌ای در مورد چگونگی دریافت «پیام زن» برایتان فرستاده شد. ولی طوریکه پیوسته متذکر شده‌ایم به علت چاپ متأسفانه نامنظم «پیام زن» نمی‌توانیم وجه اشتراک قبول کنیم.

***

ج.فروغ ـ کالیفرنیا،

از نامه و شعر ارسالی تان به مناسبت ۸ مارچ تشکر. امید داریم شعرهای بهتری از شما بگیریم.

***

مریم رشیدی ـ هالند،

از نامه و ابراز محبت شما به «راوا» سپاسگزاریم. نشریاتی که خواسته بودید برای تان پست شد. از این به بعد «پیام زن» را مرتباً دریافت خواهید نمود.

***

با سیاهی جنایت پیشگان جهادی نباید میهنفروشان «اکادمیسین» و «کاندید اکادَمیسین» را سفید جلوه داد

مهندس اشکبوس (مخموربیگی)

دوستان گرامی درودهای آتشین من نثار تک تک تان باد.

من این متن دادخواهی را به چندین سایت و جریده ارسال نمودم ولی متاسفانه هیچ جرئت آنرا نداشتند که به چاپش مبادرت ورزند. من هم از ایشان شکوه‌ای ندارم. چون در جسارت شما شک و تردیدی وجود ندارد اینک خدمت شما ارسال می‌نمایم.

موفقیت‌های بیشتر از پیشتر را برایتان آرزو می‌نمایم. از دور دست‌های تک تک تانرا به علامت وداع می‌فشارم.

از ارسال نوشته‌ی تان با عنوان «دادخواهی» به مناسبت دهمین سالگرد قتل عام مردم چنداول توسط احمدشاه‌مسعود، سیاف و جنرال

مومن و آن اشاره دوستانه به «پیام زن» متشکریم. ولی متاسفانه آن را به چند دلیل عمده زیر نتوانستیم به چاپ برسانیم:

● حتماً به یاد دارید که چنداول توسط سگان پرچمی و خلقی روسها نیز مورد یورش‌های وحشیانه قرار گرفته بود که باید به آن اشاره‌ای ولو گذرا می‌شد تا صحبت از جنایت‌ها و رذالت‌های بنیادگرایان به معنی کمرنگ نشان دادن سیاهی روی آن میهنفروشان تلقی نشود.

● در نوشته از «کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی» یادآور شده‌اید که گویا به این موضوع پرداخته است.

اولاً باید بدانید که این «کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی» از میهنفروشان کلان پرچمی است. پس بر او و امثالش است که اگر لکه‌های خون در آستین نداشته باشند، قبل از هر گونه دهن بازکردن علیه خاینان جنایتکار جهادی بر گذشته ننگین خود پرداخته آن را ذره ذره با صراحت و صداقت افشاء ساخته و بر آن یکبار و برای همیشه تف اندازند. فقط بعد از آن است که حرف‌ها و ادعاهای شان بار خواهد یافت و از طرف مردم جدی گرفته خواهند شد. در غیر آن وقتی چلنی بر چلوصاف خرده گیرد، جز پوزخند زدن چه حاصلی خواهد داشت؟

و نکته آخر این که چنانچه بارها متذکر شده‌ایم ما به کاربرد القاب «سرمحقق»، «اکادیمیسن» یا «کاندید اکادیمیسین» و... را میراث سال‌های ظلمانی اشغال می‌دانیم که فقط کافیست آقایان دریافت کننده آن القاب اندکی وقار و شخصیت خود را دوست داشته باشند تا از افزودن آنها در نام‌های شان حذر کرده و اگر خیلی احساس بی‌قراری می‌کنند از معادل معمول آنها در کشور استفاده کنند.

در صورتی که بتوانید کمبودهای فوق در نوشته را اصلاح نمایید، در شماره آینده آن را به چاپ خواهیم رسانید.

حمله سگان حاجی‌دین‌محمد وگلبدین بر هنرمندان در ننگرهار

در حمل سال جاری گروهی از هنرمندان ما از کابل جهت اجرای کنسرت به پوهنتون ننگرهار آمدند در آنجا مورد لت و کوب اوباش جهادی - طالبی قرار گرفتند و مجبور شدند شباشب به کابل برگردند.

ما با شناخت از ماهیت پلید بنیادگرایان بارها گفته‌ایم تا زمانیکه اینان از صحنه افغانستان محو نشوند، آرامی، آزادی، دموکراسی و شکوفایی فرهنگ نمی‌تواند استقرار یابد. کارنامه‌ی سیاه و ننگین این اراذل با جنگ، وحشت، تجاوز، زن‌ستیزی، جهالت‌پروری و هنرستیزی جنون‌آمیز عجین است.

در قاموس زنگارگرفته‌ی این بربرهای قرون وسطایی تا مغز استخوان فاسد، هنر حرام و گناه کبیره محسوب می شود. در حالیکه زندگی اینان در خفا با هزار و یک فسق و فجور و بیشرافتی توام است، در ظاهر هنرنمایی زنان و حتی تحمل دیدن تصویر و شنیدن آوازخوانی آنان را ندارند که مبادا بند ایمان شان از هم بگسلد! راستی وقتی «صدراعظم» اینان گلبدین، آدمکش منحرفی و تیزاب‌پاش باشد و اسماعیل‌خان شان با «امربالمعروف»اش پستی و بی‌ناموسی را تا به آنجا برساند که دختران را از سرک‌ها گرفته برای اثبات اینکه آمیزش جنسی داشته اند یا خیر به شفاخانه بفرستد، دیگر از برادران درجه دوم مکتبی و بیسواد آنان مثل حاجی‌دین‌محمد و حضرت‌علی‌خان چه انتظاری می توان داشت؟ مگر دم سگ با سر سگ تفاوت دارد؟

در چنین اوضاع شاعران، نویسندگان و تمام هنرمندان آگاه دیار ما با رسالت خطیری مواجه اند، رسالت شکستن دیوار جبن و عافیت‌طلبی و سکوت در برابر امیران هیروئین این دشمنان کثیف آزادی و هنر.

تجربه ۲۰ سال اخیر نشان می‌دهد که برخورد مصلحت‌جویانه و سازشکارانه و بزدلانه هنرمندان با جنایتکاران بنیادگرا، آنان را هارتر می سازد.

ما در حالیکه حمله تروریست‌های جهادی و طالبی در پوهنتون ننگرهار بر هنرمندان را محکوم کرده و آن را لکه‌ی شرم و ننگ دیگری بر جبین دولت می‌شماریم، دست دین‌محمد و حضرت‌علی را در ماجرا مستقیماً دخیل می‌دانیم. اگر چنین نیست باید کلیه اوباش حمله کننده دستگیر، از پوهنتون منفک و به محاکمه کشانیده شوند.

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

شاعران مقاومت یونان از زبان شاملو

احمدشاملو در دفتر دوم مجموعه آثارش با نام «همچون کوچه‌یی بی‌انتها» که گزینه‌ای از اشعار شاعران بزرگ جهان است، مروری دارد بر شعر مقاومت یونان که دو دوره تاریخی (جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵-۱۹۳۹) و حکومت نظامیان کودتاچی (۱۹۷۶-۱۹۷۴) در یونان را در برمی‌گیرد که بخش‌هایی از آنرا نقل می‌کنیم:

«هیتلر برای "نجات" از "شر" مخالفان خود و در عین حال به قصد بهره‌کشی از نوعی برده‌داریِ مدرن، در سراسر اروپای اشغالی دست به اقدامات حیرت‌انگیزی زد که در تاریخ رذالت و شقاوت نظیری برای آن نمی‌توان یافت. آنان یهودیان ممالک مختلف، کولی‌ها، کمونیست‌ها، میهن‌پرستان کشورهای اسیر، مخالفان سیاسی و عقیدتیِ خود و اسیران جنگی را در واگن‌های حمل چارپایان به اردوگاه‌های مختلفی اعزام می‌کردند که معمولاً در نقاطی دور افتاده و از طریق بیگاری کشیدن از خود زندانیان ایجاد کرده بودند و یا در صورت لزوم بدان گسترش می‌دادند. هر اردوگاه در حقیقت کشتارگاه سازمان یافته‌یی بود و هر زندانی در واقع محکومی که حکم مرگش پیشاپیش صادر شده.

"زندانی‌های هر قطاری که به اردوگاه می‌رسید همان دم توسط دو پزشک اس.اس. معاینه می‌شدند. معاینه بدین طریق صورت می‌گرفت که به زندانی دستور می‌دادند راه برود و از روی طرز راه رفتن او که اغلب هفته‌های دراز در راه بود و خرد و متلاشی به مقصد می‌رسید رأی می‌دادند که به کار کردن قادر است یا نه. وازده‌ها را همان دم همراه کودکان و سالخوردگان به بهانه‌ی استحمام روانه‌ی اتاق‌های گاز می‌کردند."

رودلف‌فرانتس‌هوس *R.F. Hoess* یکی از اوباشانی که سرپرستی کشتارگاه آوش‌ویتس* را بر عهده داشت و پس از جنگ به جرم سر به نیست کردن دوملیون و پانصدهزار تن در این کشتارگاه در محل جنایات خود به دار آویخته شد طی محاکمه خود در دادگاه نورنبرگ گفت:

"- حل نهاییِ مسئله‌ی یهود به معنیِ انهدام تمامیِ یهودیان اروپا بود و من به سال ۱۹۴۱ در ماه ژوئن فرمان یافتم وسایل اجرای این امر را فراهم کنم. نخست از تربلینکا بازدید کردم تا از شیوه‌ی کار در آن اردوگاه اطلاعاتی به دست آرم. آن‌ها در عرض شش‌ماه هشتادهزار تن را نابود کرده بودند و وسیله‌ی کارشان گاز مونوکسید بود."

پاره‌یی از شهود در دادگاه نورنبرگ شهادت دادند که خاکستر اجساد قربانیان که در بدو امر با کامیون‌های کمپرسی حمل و به رودخانه‌ی زولا *Sola* ریخته می‌شد بعدها برای کود به فروش می‌رسید و منبع درآمد سرشاری شده بود. همچنین طبق سندی که دادستان روسیِ دادگاه ارائه داد مؤسسه‌یی واقع در دانت‌زیگ *Danzig* نوعی کوره‌ی برقی مخصوص برای تهیه‌ی صابون از چربیِ بدن انسان اختراع کرده بود.

سراینده‌ی شعر غزلِ غزل‌ها و آندونیس شاعر یهودی‌الاصل یونانی یاکووس‌کامپانل‌لیس *Iacovos Kampanellis*، از نمایندگان نسل پر آوازه‌ی ادبیِ یونانِ فردای جنگ جهانی دوم است. اشعار مرثیه‌وار او در باره‌ی ماوت‌هاوزن زاده‌ی خاطرات روزهای سیاهی است که خود وی در این کشتارگاهِ‌سازمان یافته‌ی حکومت فاشیست‌های آلمان زندانی بوده است.

غزلِ غزل‌ها این گونه به پایان می‌رسد:

«ای دختران ماوت‌هاوزن
ای دختران بلزن
شما محبوب زیبای مرا ندیده‌اید؟
- در میدانگاهی یخ‌زده بدو برخوردیم،
شماره‌یی بر بازوی سپیدش داشت
و ستاره‌ی زردی** در قلبش.

---

*- آوش‌ویتس *Auschwitz*، داخاو *Dachau*، ماوت‌هاوزن *Mauthauzen* و بلزن *Belsen* نام‌های چهار کشتارگاه از مجموعه‌ی کشتارگاه‌های آلمان هیتلری در سراسر اروپا بوده است.»

**- منظور از ستاره‌ی زرد نیز ستاره‌ی شش پری بوده است موسوم به ستاره‌ی داوود که از پارچه‌ی زردرنگی می‌بریده‌اند و رژیم هیتلری یهودیان را مؤظف می‌کرد آن را بر سینه‌ی جامه‌ی خود بدوزند.»

با وصف دنیایی از تفاوت‌ها، خردجالی و قساوت و پست‌فطرتی طالبان، آنان را به طرز غریبی به نازیها شباهت می‌بخشد:

فاشیست‌های هیتلری یهودیان را وامی‌داشتند تا ستاره‌ی داوودی زردرنگ را بر جامه‌های شان بدوزند و هم‌قطاران وطنی آنان فاشیست‌های طالبی، وطنداران شریف سیک و هندوی ما را مجبور ساخته بودند پارچه‌ای زردرنگ را بر پیراهن شان بدوزند تا از دیگران مشخص شوند. نازیها به زباله‌دان تاریخ دفن شدند ولی طالبان در حال دوانده و دریده شدن توسط آفرینندگان شان اند.

و طنز دیگر اینکه صهیونیست‌های اسرائیل گویی می‌خواهند انتقام آنهمه جنایت‌های هیتلری بر یهودیان را از مردم تسلیم‌ناپذیر و قهرمان فلسطین بگیرند.

قطعه‌ی آندونیس، چنان که پیداست زبان حال مردی زندانی است ناظر مرگ یکی از هم‌زنجیران خویش که به هنگام بیگاری و حمل قطعات بزرگ سنگ از خستگی و خونریزی از پای در می‌آید.

آندونیس

آن‌جا، بر پله کان عریض
بر پله کان اشک‌ها
در کوره راه گود افتاده‌ی مرگ
در قلمرو زاری‌ها
یهودیان و مبارزان قدم برمی‌دارند
یهودیان و مبارزان بر خاک می‌افتند.
آنان هر یک تخته‌سنگی بر دوش دارند
تخته‌سنگی که صلیبِ مرگ است.

هم در آن دم است که آندونیس صدایی می‌شنود صدایی که می‌گوید:

"آه، رفیق! آه، رفیق!
مرا به بالا رفتن از پله کان مدد کن!"
لیکن آن‌جا، بر پله کانِ عریض
بر پله کانِ اشک‌ها
هر گونه یاری در حکم گناهی‌ست
هر گونه شفقتی شایسته‌ی عقوبتی.

یهودی بر پله فرو می‌افتد
و پله به سرخی می‌گراید.
"و تو، فرزند، بدین سو بیا
و این سنگ را نیز بردار!"

سنگی گران بر دوش دارم و
سنگ دیگری نیز بر می‌دارم
نام من آندونیس است



یانیس‌ریتسوس *Yanis Ritsos*

و تو نیز اگر انسانی
به کارگاه سنگ‌کوبی قدم بگذار!

«یانیس‌ریتسوس- *Yanis Ritsos* نامی‌ترین شاعر متعهد یونان معاصر- خود در باره‌ی این مجموعه چنین نوشته است:

"همه‌ی این اشعار در یک روز ۱۶ سپتامبر - ۱۹۶۸ - در اردوگاه زندانیان سیاسی پارته‌نی *Partheni* (واقع در جزیره‌ی له‌رُس *Léros*) نوشته شده است.

توده

توده‌ی کوچک
بی شمشیر و بی گلوله می‌جنگد
برای نانِ همه
برای نور و برای سرود.
در گلو پنهان می‌کند
فریادهای شادی و دردش را،
چراکه اگر دهان بگشاید
صخره‌ها از هم خواهد شکافت.

بر یونانیت گریه مکن

بر یونانیان اشک مریز
هنگامی که اندیشناک شان می‌یابی
بر یونانیت اشک مریز
هنگامی که به زانو درمی‌آید
کارد در استخوان و بند بر گردن.

بر یونانیت اشک مریز،
نگاه کن: اینک، اوست که خیز برمی‌دارد!
نگاه کن: اوست که دیگر باره خیز برمی‌دارد!
شهامتش را باز می‌یابد

بقیه در صفحه (۷۸)

با سپاس فراوان از حسین علی جویا - استرالیا،

نامه ۶ صفحه‌ای عنوانی «پیام زن» فرستاده که حاوی دو قطعه شعر هم می‌باشد، و این هم گوشه‌های از نامه‌اش:

«من یکی از برادران زجردیده و بلاکشیده افغانی شما هستم که از برکت دست ناپاک خاینان وطنی آواره دیار غربت شده‌ام و بی‌صبرانه انتظار روزی را دارم که دژخیمان بنیادگرا، خائنین خادی - جهادی و چاکران قلم بدست شان به زباله‌دان نیستی سپرده شده، ناامیدی‌ها به امید بدل شده و پرچم دموکراسی برافراشته گردد.

بعد از شماره ۴۸ در اثر دوری از وطن رابطه‌ام قطع شد اینک مشتاق دریافت دوباره نشریات تان هستم. قیمت نشریات و هزینه پستی آنرا خواهم پرداخت. حساب بانکی شما را جهت کمک‌های ناچیز مالی‌ام خواهانم. من داستان‌هایی نوشته‌ام که فکر نمی‌کنم کار مهمی کرده باشم زیرا اگر به جای این کتاب‌ها واقعیت‌های را جمع‌آوری می‌کردم که دژخیمان بنیادگرا را هدف قرار می‌داد افتخار بیشتر نصیبم می‌شد، معهذا با همه کم و کاستی آن را به شما تقدیم می‌کنم.»

موضع قاطع تان را در برابر دشمنان مردم و ملت می‌ستاییم، نشریات به آدرس شما فرستاده شد خواهان همکاری بیشتر تان هستیم. با ما در ارتباط باشید.

☆☆☆

س. ا. - ناروی،

«سال نو را برای همه تبریک می‌گویم و امیدوارم سال جدید، آورنده صلح و آرامی برای افغانستان و سراسر جهان و نابودی کامل بنیادگرایان فاشیست و خائن باشد... جرئت و شهامت شما قابل قدر و ستایش هست...»

دوست عزیز، متقابلاً برایتان تهنیت و درود داریم. نامه جداگانه‌ی همراه با شماره‌های «پیام زن» برایتان فرستاده شد. لطفاً از رسیدن آنها اطمینان بدهید.

☆☆☆

س. عدنان دبستانی - ناروی،

دوست عزیز، از احساسات و حسن نظر تان نسبت به کار و مبارزه اعضای «راوا» صمیمانه ممنونیم. برای آشنایی و معلومات در مورد «راوا» و فعالیت‌هایش از صفحه انترنت ما دیدن کنید، و برای دسترسی به «پیام زن» وغیره نشریات می‌توانید برای ما بنویسید تا آنها را در بدل هزینه پستی برایتان بفرستیم.

☆☆☆

عبدالنثار - بلژیک،

«سلام و احترامات صمیمانه خود را خدمت تمام کارکنان قهرمان، خدمت زنان رنجدیده افغان تقدیم می‌کنم. از مدت زیادی سایت شما را تعقیب می‌کنم و تمام اخبار شما را به دقت می‌خوانم. من همیشه فکر برآمدن زن افغان از این بدبختی را دارم و می‌خواهم با هر فردی که خواهان کمک به زن افغان باشد همکاری کنم. اگر شما اجازه بدهید، در بلژیک که فعلاً زندگی می‌کنم به نفع شما فعالیت کنم.»

دوست ارجمند، از آمادگی تان برای کمک به ما بسیار ممنونیم. در مورد چگونگی این کمک لطف نموده بیشتر برای ما بنویسید. به انتظار نامه بعدی تان مجدداً از همکاری شما پیشاپیش متشکریم.

☆☆☆

صمد پیمان - دنمارک،

از نامه و ابراز علاقمندی تان سپاسگزاریم. شماره‌های ۵۸ و ۵۹ «پیام زن» برای تان ارسال گردید.

☆☆☆

عزیزالله ولی - آلمان،

دوست عزیز، از نامه تان ممنونیم. نامه جداگانه برای تان فرستاده شد امید از دریافت آن به ما اطمینان دهید.

☆☆☆

ن. ب - پشاور،

دوست ارجمند،

با سلام و تشکر قلبی از ارجگزاری تان به «پیام زن» باید گفت که برای همه جالب است بدانند چه گپ شد که جمیله‌مجاهد ناگهان در حد یک نیمه قهرمان، ستاره‌ی بی‌رقیب رسانه‌های جهانی گردید. بدون تردید اکثریت نطاقان رادیو و تلویزیون علاقمند بودند سقوط وحوش طالبی را اعلام کنند چنانچه اکنون هم مشتاقانه در انتظار اند روزی زوال و سرنگونی جنگ‌سالاران و دیگر عوامل جنایتکار جهادی را به آگاهی مردم عذاب‌کشیده‌ی ما برسانند. کاری که جمیله‌مجاهد کرد، انجام وظیفه‌ای معمولی بود که هیچ ریسکی برایش در برنداشت و هیچ دل و گرده‌ی خاصی نمی‌خواست زیرا طالبان از کابل کاملاً موش شده غار می‌پالیدند و نیروهای ایساف در شهر مستقر بودند. ولی وقتی رسانه‌های غول‌آسای جهانی قصد کنند واقعاً می‌توانند ازکاه کوه سازند چنانچه در همان روزها خانم دیگری باگروهی از زنان برای تظاهرات گرد آمدند و دیدیم که همین رسانه‌ها چه هیاهوی بی‌سابقه‌ای را راه انداختند در حالیکه تظاهرات «راوا» را در شهرهای پاکستان که مورد حمله خونین اوباش طالبی و «ائتلاف شمال» قرار می‌گیرند گویی کور شده و نمی‌توانند ببینند!

مردم ماکم‌کم به این گونه ترفندهای رسانه‌های جمعی بین‌المللی آشنا می‌شوند اما وظیفه روزنامه‌نویسان استقلال‌طلب و شرافتمند ماست که هشیار بوده و در حد خود بهیچوجه اجازه ندهند قهرمانان دروغین و ساخت رسانه‌های بین‌المللی جایی را در دل و دماغ مردم بنیادنگرا گزیده‌ی ما احراز کنند.

دوست ارجمند، با وصف اینکه مقاله شما در باره شخصیت جمیله‌مجاهد و همسرش سیدامین‌اله‌مجاهد بسیار روشنگر است

اما متاسفانه نتوانستیم آن را به چاپ برسانیم زیرا ادعاهای مندرج در آن (منجمله دریافت موتر و پول از فهیم) و حتی نقل‌قولی از وی در برابر خبرنگاران امریکایی را مستند نساخته بودید که امیدواریم در صورت امکان این توضیحات لازم را برای ما بفرستید تا در شماره آینده آن را انتشار دهیم.

دست تان را به گرمی می فشاریم.

☆☆☆

فرهاد -کانادا،

دوستان ارجمند،

چندی قبل مطلبی زیر عنوان «ستایش ظلم و ستم» در مجله «افغان رساله» توجه‌ام را جلب کرد. و برای تان فرستادم تا اگر آن را ارزشمند یافتید، در «پیام زن» چاپ کنید.

دوست عزیز،

تشکر از ارسال نامه و بریده تان، آن را در همین شماره گنجانیدیم.

☆☆☆

دوستی از هالند،

متاسفانه نام و ۶ صفحه مطلب فکس شده‌ی شما (ظاهراً در باره فعالیت عناصری خاین در ترویج مسیحیت در کشور) آنقدر ناخوانا و درهم برای ما رسید که نتوانستیم سر و ته آن را درست بفهمیم.

سپاسگزار خواهیم بود اگر آن را مجدداً پاک‌نویس کرده برای ما بفرستید تا احتمالاً چاپ آن را در شماره آینده در نظر بگیریم. لطفاً از نوشتن در حاشیه صفحات خودداری کنید.

با تشکر و آرزوی موفقیت برای تان.

☆☆☆

گاردین در باره «راوا»

صمیم - آسترالیا،

با تشکر از همکاری تان، نامه‌ی تان را در همین شماره می خوانید:

«...

اگر "پیام زن" نمی‌بود...؟ این سوال بارها به ذهنم خطور کرده است. دلیلش هم بی‌خبری افغانان مقیم این جاست. ضمن مطالعه "پیام زن"، برای رفع عطشم به آگاهی از اوضاع کشور و جهان به جستجوی مضامین جامع، غنی و مبنی بر حقایق تلخ سرزمینم در صفحات انترنت می‌پردازم. در

جریان این کاوش برخوردم به مقاله ارزشمندی از نویسنده انگلیسی جان‌پلجر که در گاردین ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۳ به چاپ رسیده است. قسمتی از آنرا که در برگیرنده مصاحبه یکی از اعضای "راوا" است بدون معطلی برای تان فرستادم تا از آن استفاده کنید. و وعده می‌دهم به زودترین فرصت همه آنرا ترجمه و برایتان بفرستم.

"... مرینه یکی از اعضای "راوا" اظهار داشت: "در زمان طالبان ما در گورستان زندگی می‌کردیم اما مصون بودیم. بعضی‌ها حتی فکر می‌کنند که آنان بهتر بودند. درماندگی و ناامیدی درین حد است. شاید تغییراتی جزئی رونما شده باشد ولی زنان هنوز هم جرئت ندارند بدون چادری از خانه‌های شان بیرون بیایند. البته ما خود هم به علت مشکلات امنیتی از آن استفاده می‌کنیم."

ما بطور مخفی با هم دیدیم و او چهره‌اش را پوشانیده بود تا شناخته نشود. مرینه نام مستعار اوست. "راوا" سازمان قهرمانی است که سالهاست دنیا را در جریان واقعیت‌های افغانستان گذاشته است. اعضای "راوا" مخفیانه به نقاط مختلف کشور رفته و کمره‌ها را در زیر چادری شان حمل می‌کردند. آنان جریان اعدام زنی را توسط طالبان فلم گرفتند و آنرا به طور مخفی به غرب فرستادند. اوگفت: "ما فلم را به

ستایش ظلم و ظالم

نوشته‌ٔ کامران میرهزار

این نوشته درسایت فرهنگی مشترك افغانی-ایرانی بنام (رها) درماه نوامبر ۲۰۰۲ چاپ شده بود که از آنجائیکه همهٔ خوانندگان علاقمند به مسایل سیاسی افغانستان به انترنیت دسترسی نخواهد داشت این نوشته را از طریق ماهنامهٔ افغان رساله به مطالعه آنها پیشکش می کنم. عثمان نظری

****

این روزها شنیده میشود که برخی از جماعت نویسندگان ایران که متاسفانه عضو کانون نویسندگان ایران هم هستند شروع به مداحی و قلم فرسایی برای یکی از جنایتکاران معاصر افغانستان کرده اند. احمدشاه مسعود کسی که مردم کابل هیچگاه جنایات اورا فراموش نمی کند، اکنون به قهرمانی خیالی نویسندگان چون محمد علی سپانلو، سید علی صالحی و . . . تبدیل شده است. این در حالی است که مداحی و ستایش نامه نگاشتن برای نظامیان افغانستان در طی دو دهه به ادبیات و فرهنگ این کشور آسیب رسانیده است. مداحی نویسندگان افغانستان به سبب نادانی و کم‌خردی آن‌هاست که عمری کوتاه دارد و مداحی آقایانی چون سپانلو و غیره نیز. این‌ها همه از داشتن دانش و شناخت ناکافی و برخاسته از هیاهوی زودگذرست. آقایان زحمت بکشند و از آوارهٔ که در کنار منزل شان کارگری می کند، بپرسند که چگونه جاه طلبی نظامیان افغانستان مانند مسعود آنان را آوره کرده است. جناب نویسندگان! تلاش چه گوارا با تلاش برای قدرت و به‌دست آوردن کرسی فرق دارد. مداحی برای نظامی افغانستان همصدا شدن با جنایت است. کسی نمی تواند اسناد کشتار بی رحمانهٔ مسعود و دار و دسته‌اش را انکار کند. گرچه در همان ایران افرادی مثل چنگیز پهلوان با کتاب‌ها و مقالات خود سعی دارد چهرهٔ مسعود و جنایتکار دیگر ربانی را پنهان کند.

چنگیز پهلوان در ستایش مسعود چنان گوی سبقت را ربوده که حتی کفش و کلاه اورا می ستاید. ستایشنامه‌های او چنان رو وشرم‌آورند که دل هر خوانندهٔ منصفی را به‌درد می آورد. اکنون متأسفانه این بیماری به سراغ جماعت دیگر نویسنده در ایران آمده است. مثل این می ماند که یکی دیکتاتورهای سرزمین شما را بستاید و آن‌وقت شما چه خواهید کرد؟

آقایان! تاریخ معاصر افغانستان سرشار از خشونت است، خشونتی که در معادلات بین‌المللی طراحی شده و دست آخر همان مسعودی را که علیه روس‌ها می جنگید به جیره خوار روس‌ها تبدیل کرد و همان مسعودی را که از طرف امریکایی‌ها حمایت می شد به قوماندانی تبدیل کرد علیه امریکایی‌ها. والبته درین میان او در طی آخرین دههٔ عمر خود بلای جان مردمش شد. در افغانستان این دههٔ اخیر روس‌ها و امریکایی‌ها در رویا رویی با هم افغان‌ها را به‌جان هم انداخته‌اند و اکنون نمی توان انکار کرد که نظامیان افغانستان بازیچه‌هایی بودند برای کشتار کودکان، زنان و مردان بی گناه. هنوز جاه طلبی های هواداران مسعود مانع صلح و ثبات در افغانستان است. و اما متاسفانه هیچگاه فکر نمی کردم که روزی نویسندهٔ ایرانی برای فرار از شرایط خود به‌ستایش ظلم بپردازد. آقای سپانلو، آقای صالحی و دیگران، من فکر می کردم اعضای کانون نویسندگان ایران در آفرینش ادبی حساسیت دارند، بی اطلاعی شما از اوضاع افغانستان موجب رنجش نیست، موجب رنجش در عین ناآگاهی هم داستان شدن با خشونت است. امیدوارم این نوشته بتواند شما را در قبال نوشتن حساس‌تر کند و به بنیان آزاد و رهای نوشتن یاری رساند. نویسندگان ایران و افغانستان به یکدیگر نیاز دارند، آن‌ها در کنار هم پیروزتر و موفق‌تر خواهند شد.

رسانه‌های متعدد خارجی چون رویترز، بی‌بی‌سی و ای‌بی‌سی آسترالیا بردیم ولی در جواب گفتند که نمی‌توانند آنرا نشر کنند زیرا برای مردم غرب خیلی تکاندهنده است." این فلم بالاخره توسط چینل ۴ بی‌بی‌سی نشر شد. بعد از حادثه یازدهم سپتامبر بود که مطبوعات امریکایی به مسئله زنان افغان پرداختند.

سکوت بش و رسانه‌های امریکایی قبل از یازدهم سپتامبر نسبت به مسئله زنان افغان به قول مرینه همان سکوت امروزی غرب در مورد سرشت جنایتکارانه‌ی رژیم جنگسالارانِ مورد پشتیبانی امریکا را تداعی می‌کند.

دو تن از دخترانی که بدون چادری به مکتب می‌رفتند به قتل رسیدند و اجساد شان دهن دروازه خانه‌ی شان انداخته شده بود. ماه گذشته ۳۵ تن زن همراه با کودکان شان به خاطر فرار از تجاوز قومندانان خود را به دریا انداختند. این است انغانستان امروز؛ طالبان و جنگسالاران "اتحاد شمال" دو روی یک سکه اند. و تا جائیکه نقش امریکا مطرح است، این یادآور داستان فرانکشتاین است که غولی را آفرید که بالاخره خودش را درید. اگر امریکا این جنگسالاران، اسامه بن‌لادن و گروه‌های بنیادگرا را در جریان جنگ ضد روسی در افغانستان بوجود نمی‌آورد، مزدوران مذکور آنچنان بر صاحب شان در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ حمله نمی‌کردند.

...»

☆☆☆

شعر کاستیلو روی همه شاعران انجمنی را سیاه می‌نماید

محمود ا.س. –کویته،

«شعر کوتاه پشت جلد شماره ۵۹ چقدر در دلم نشست و فکر کردم که این شعر همچون گرزی بر فرق تمام شاعران به قول شما "انجمنی" می‌خورد که در سراسر زندگی خفتبار شان از برابر هرچه جنایت پیشگی و خونخواری و خیانت و بی شرافتی اشغالگران و نوکران پرچمی و خلقی آنان و سپس "قیادیان" درنده صفت "ائتلاف شمال" و طالبی بود، خونسرد، بی‌اعتنا و بی‌وجدان گذر کردند و اگر هم به زعم خودشان "توجهی" فرمودند چیزی جز آه و ناله‌ی موش‌مانند و بدون هدف گرفتن جلادان بنیادگرا نبوده است.

به راستی این مرده شاعران مذکر و مونث انجمنی "وقتی ملت به مانند آتش یک اجاق کوچک و تنها فرومرد، به چه کار مشغول بودند"؟

این شاعران و نویسندگان "وجدان سوخته" از واصف باختری و اکرم عثمان گرفته با لیلا صراحت روشنی و لطیف پدرام و سیاهسنگ و سپوژمی زریاب و غیره اگر بیشرمانه به خمار و سکوت غرق نمی‌بودند به دو کار مشغول بودند: اول سیراب شدن از شیر روسها و سگان شان و دوم تن سپردن به پستی‌ای سیاهتر- خود را همانند جلادان بنیادگرا "اسلامی" کردن، برای "قهرمان ملی" کاذب شان قلم زدن و یا جهان را در "شعروادب" خنثی و بی خون و حرامزاده‌ی خود خلاصه کردن تا جبن و فرصت‌طلبی و معامله گری‌های سیاسی شان راکتمان نموده باشند!

دوستان ارجمند "پیام زن" مبارز، من آنقدر از این انجمنی های غیرت باخته متنفرم که گاهی فکر می‌کنم شاید شما مرتکب اشتباه کلانی شده‌اید که با افشا چهره‌های زرد اینان، آقایان و خانم‌های مذکور را از گور فراموشی و هوا شده که در آن به تدریج فرو می‌رفتند، بیرون کشیده و به یاد مردم دادید.

راستی چه خوب بود اگر شرح حال مختصر شاعر گواتیمالایی را نیز میاوردید تا خوانندگان بهتر شخصیت یک هنرمند مبارز را با شخصیت ارتجاعی و حقیر هنرمندان انجمنی ما مقایسه کنند.»

خواننده گرانقدر، از توجه تان به ندای بزرگ کاستیلو خوشحالیم که چنانچه شما هم به درستی نوشته‌اید همچون صاعقه‌ای بر کله‌ی شاعران و نویسندگان انجمنی می‌خورد.

این چند سطر شاعر شهید گواتیمالایی در واقع حدیث درد و نفرت ما هم از کل آنچه است که در دریده ماسک چاکران ادبی میهنفروشان و جنایت پیشگان بنیادگرا تا حال در "پیام زن" آمده است.

در شماره آینده حتماً شرح حال اتورنه کاستیلو را خواهم گنجانید.

☆☆☆

سمیع – جلال آباد،

با اظهار سپاس، نامه تان را در همین جا گنجانیدیم.

«سلام به خواهران، مادران و برداران که سر خویشرا قربان راه آزادی-دموکراسی و عدالت اجتماعی مینمایند. من یکی از علاقمندان پیام و دیگر رساله‌های انقلابی از سوی "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" ام و برین افتخار مینمایم که خواهران و مادران در راه آزادی و استقلال کشور ایشان شانه به شانه برادران شان در مبارزه سهیم اند.

من یکبار دیگر از شما انقلابیون اظهار سپاسگزاری مینمایم و همیشه موفقیت بیشتر در مبارزات تان خواهانم.»

☆☆☆

صمیم ـ آلمان،

قوله‌ای از میهنفروشان پرچمی

«... این نوشته یعنی "دیروز ما امروز ما فردای ما" از طرف گویا "کمیته موقت تفاهم و همبستگی میان اعضای سابق حزب وطن در اروپا" است و فکر می‌کنم سند خوبیست از این میهنفروشان که باید توسط شما افشا شود تا نتوانند هموطنان ما را حتی در اروپا با چرب‌زبانی و درفشانی‌های بیشرمانه فریب دهند. کار اصلی را به شما وامی‌گذارم اما با آنهم خواستم چند نکته راکه بلافاصله پس از دیدن این سند ذهنم را اشغال کرد برایتان بنویسم به این آرزو که در نوشته خود آنها را بیشتر و مستدلتر بشکافید.»

● **دوست گرانقدر،**

از محبت و ارسال نوشته به ما و مخصوصاً تبصره خود تان به آن بسیار سپاسگزاریم. اشاره به قوله‌های این ازگور برخاستگان بویناک و بیشرم به همان اندازه می‌ارزد که شما نموده‌اید.

اگر میهنفروشان وقیح پرچمی و خلقی خود را زیر چتر باند «قهرمان ملی کثیرالابعاد» نمی‌دیدند هیچگاه جرئت نمی‌داشتند با خونسردی و با

بی‌اعتنایی کامل به دُم دراز میهنفروشی و جنایتکاری‌های شان، «برنامه موقت» و غیرموقت صادر کنند و در بی بی سی از «دموکراسی» داد سخن دهند.

مبارزه با میهنفروشان و دژخیمان بنیادگرا با هم مرتبط اند و از این جنبه نیز موضوع اهمیت کسب می‌کند. و یادداشت شما خوشبختانه این نکته را در خود مضمر دارد. با تشکر مجدد از مقاله تان که در همین شماره آن را به چاپ می‌رسانیم امیدواریم همکاری تان با ما فشرده‌تر ادامه یابد.

☆☆☆

سرخاینان پرچمی و خلقی را مردم ما نمی‌بخشند

چند نکته پس از دیدن نشریه‌ای از پوشالیان پرچمی

بوی آزار دهنده نوشته از همان شاه شعاری بالاست که زیر عنوان خودنمایی می‌نماید:

«اینکه کجا می‌رویم بسیار مهمتر است نسبت به اینکه از کجا آمده‌ایم»!

طبعاً میهنفروشان باید نگذارند حتی کودکان شان بدانند که پدران و مادران شان از کجا آمده‌اند زیرا اگر بدانند که زاده والدینی اند که به حزبی مزدور و عامل کشور دیگری متعلق بودند؛ اگر بدانند که پدران وطنفروش شان اول با استبداد داودی ساختند و بعد کودتا کردند و با وصف تکیه روی هر گونه جنایتکاری و بیشرافتی و کشتن ۱۳ هزار زندانی و ایجاد مخوف‌ترین دم و دستگاه پلیسی تاریخ کشور یعنی خاد شکنجه و خون، بلافاصله خود را در معرض هجوم نابودکننده‌ی مردم دیدند؛ اگر بدانند که کمتر از دو سال بعد اربابان کرملین به سر وقت شان رسیده افغانستان را اشغال کردند و فقط پس از ۱۰ سال مقاومت مردم و کشته شدن بیش از یک ملیون هموطن ما بود که تجاوزگران کشور را ترک کردند؛ و تردیدی ندارم که والدین پرچمی یا خلقی خود را عاق خواهند کرد اگر بدانند که سپس هم این خاینان که خود را بیچاره‌تر از آن می‌دیدند که بتوانند در حکومت باشند، به جای سپردن قدرت به مردم، با آدمکشان و جباران اسلامی خون‌آشامتر از خود شان زد و بند کرده و سرانجام قدرت را به برادران سبزپوش سیاه طینت خود سپردند؛ بسیاری از آنان گروه گروه خود را زیر پای جانیان نو به قدرت رسیده‌ی جهادی افکندند و جنس خلقی آنان حتی از همدستی مستقیم با گلبدین جنایتکار و منحرف و بیمار و نیز پیوستن با بربرهای بی‌شاخ و دم طالبی ابا نورزیدند. پس وطنفروشان به منظور حفظ «آبرو» در محیط خانواده و نسل جدید و قوم و خویش هم که شده باید به هر تقلب و دروغ و تحریف جهت پوشاندن ماهیت خاینانه و جنایتکارانه شان پناه ببرند. اینان حق دارند التماس نمایند که کسی گذشته شان و اینکه از کجا آمده‌اند را محکم نگیرد.

بعداً میهنفروشان پرچمی و خلقی مقدمه‌ای می‌آرند که بر سر آن «بسم الله الرحمن الرحیم»ی درشت خط خودنمایی دارد. اما نمی‌دانند که این چنین پس و پیش خود را با کلمات قرآنی و دینی آذین بستن فقط سیاف و فهیم و اسماعیل و قانونی و محسنی را راضی می‌توانند ولی هرگز نمی‌توانند از میزان نفرت مردم نسبت به خود بکاهند.

در مقدمه اعتراف می‌شود که «عده‌ای از رهبران» شان تا فرق در لجن قومپرستی، سمت‌بازی سقوط کردند و جانب گروه‌های مختلف جهادی را گرفتند که برعلاوه علل دیگر موجب تلاشی شان شد. و آنگاه از «گروه‌ها و محافل حزبی» خواسته می‌شود تا باید در «چنین لحظات حساس» («حساس» چراکه تا فرصت از دست نرفته باید خود را به صاحبان مقام غیربنیادگرا و بنیادگرا بچسپانند) متحد شوند.

میهنفروشان از تجاوز شوروی صحبت نکرده و صرفاً از «مداخله و حضور نظامی شوروی» یاد می‌نمایند. همچنین دلیل کودتای ۷ ثور را وجود «بی‌ثباتی و بحران» در کشور، موکول بودن «سهمگیری نیروهای سیاسی در اداره دولتی به آینده مجهول» و امکان سرنگونی داود از طریق پاکستان، می‌خوانند! گویی پس از روی کار آمدن این مزدوران «ثبات» به کشور بازگشت و «بحران» از آن رخت بست و از نفوذ پاکستان جلوگیری شد!

به همینگونه میهنفروشان بیشرم آنهمه جنایات فراموش ناشدنی شان را «سرکوب دگراندیشان» نام می‌نهند. البته ننگین‌تر و نابخشودنی‌تر از آن توجیه و دفاع از تجاوز شوروی می‌باشد.

در صفحات دیگر اشاره‌ای گذرا و مصلحت‌جویانه با آنهمه ددمنشی جانیان جهادی از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ می‌شود ولی به رسم کلیه معامله گران خاین سیاسی، هر چه دَو و دشنام و سخت‌گویی یاد دارند نثار طالبان می‌نمایند.

لیکن جالبتر از همه به نظر من جایی است که علی‌الرغم اشاره‌ای روباه مانند به «اشتباهات» (هیچگاه آنها را خیانت و جنایتکاری نمی‌نامند) شان ادعا می‌کنند که در کشور فلکزده‌ی نیم‌جان و خونچکان ما: «حاکمیت فئودالی از لحاظ اقتصادی و سیاسی تقریباً از میان برداشته شد»!

یعنی میهنفروشان ما با زبان بی‌زبانی می‌گویند که از برکت تجاوز شوروی افغانستان صنعتی شد و حالا جنگسالاران نماینده و پاسدار فئودالیزم نه بلکه صاحبان آنهمه صنایع بزرگ و متوسط بیشمار در کشوری شده‌اند که قریب بود پا به سوسیالیزم بگذارد اما مداخله خارجی (پاکستان و امریکا و چین) کار را خراب کرد!

یک سوم نوشته «برنامه موقت برای آینده» عنوان گرفته که پر است از موادی معمول به اصطلاح دموکراتیک اما به لحن و صورتی که گویی این مزدوران از اول بر این ارزش‌ها اعتقاد و اتکا داشتند و اکنون هم «راه پر افتخار» گذشته را در این «مرحله تکاملی‌تر انقلاب کبیر ثور»! ادامه دهند.

در آخر اجازه می‌خواهم با الهام و به زبان «پیام زن» به سرخاینان پرچمی و خلقی خطاب کنم:

یاد تان باشد تا زمانی که شما تاریخ شوم و خونین وطنفروشی‌ها و تبهکاری‌های تان را یک به یک، صریحاً و بدون هرگونه «دیپلماسی» و به کار گرفتن زبان دو پهلو، برای مردم افشا ننموده و خود را در اختیار محکمه مردم نگذارید و علناً و بی‌پرده و بدون هرگونه حرامزادگی «سیاستمدارانه»

از جیره‌خواری تان به کی‌جی‌بی و ساخت و پاخت‌های خاینانه تان با جلادان بنیادگرا و «الحاج رشیددوستم» و «طلبه کرام»، در پیشگاه مردم ما عذر نخواهید همانطور نابخشوده، منفور و جذامی باقی خواهید ماند که جز جنایتکاران درمانده‌ی بنیادگرا و برخی همدستان شان همه‌ی افراد یا تشکل‌های آزادیخواه و دموکرات، دست آلوده‌ی دراز شده‌ی شما را با لگد پس خواهند زد.

☆ ☆ ☆

سند دیگر دنائت و میهنفروشی ربانی، قانونی، فهیم و عبداله

م. دلاوری ـ اسلام آباد،

«... در شماره پیشتر در پاسخ جلیل ـ کویته که خواسته بود از دعوت ربانی از جنرال‌حمیدگل رئیس آی‌اس‌آی برای گرفتن قدرت در کنار وی قرار گیرد، سند بیاورید، شما بریده روزنامه «جنگ» را چاپ کرده بودید. در حالیکه در شماره مسلسل ۲۹ـ۳۰ «پیام زن» سند معتبر دیگری داریدکه این استاد خاینان از جنرال موصوف می‌خواهد تا برای او «اردوی اسلامی» جور کند. این یادداشت شما از آن جنبه هم اهمیت فراوان دارد که نشان می‌دهد شیهه‌های «ضد پاکستانی» فهیم و داکترعبداله و قانونی و «جمعیت اسلامی» بطور کلی چقدر دروغین، عوامفریبانه و خاینانه می‌باشد.

بر اساس همین شماره «پیام زن» و به نقل از «فرنتیرپست» ۲۳ می ۱۹۹۲ مولوی‌جلال‌الدین‌حقانی تروریست و مزدور حین استقبال خطاب به حمیدگل می‌گوید: «شما جای خاصی در دل‌های ما دارید.» و جنایت پیشه‌ی خاین ربانی، به قول شما پدرخوانده‌اش را رسماً سازمانده لشکرش می‌سازد!

همین سند کافیست که مردم افغانستان صحت ادعای «راوا» را درک کنند مبنی بر اینکه فاشیست‌های دینی طالبی و جهادی «ائتلاف شمال» از یک سرشت اند ولو بیشتر از این در سگ‌جنگی‌های خونین پوست از سر یکدیگر بکشند.

از این گونه اسناد رسواکننده‌ی خیانت پیشگی بنیادگرایان در «پیام زن» زیاد است و کاش زمانی بتوانید آنها را در یک مجموعه انتشار دهید.»

● **از توجه و محبت تان سپاسگزاریم. چنانکه همانجا هم متذکر شده بودیم سند مذکور دم دست ما بود و واقعیتش اینکه همان روزها وجود سند دیگر در شماره ۲۹-۳۰ به خاطر ما نیامد ولی از جانب دیگر مطمئن بودیم که بریده «جنگ» را در هیچ شماره‌ای انتشار نداده‌ایم که خوب بود در اختیار خوانندگان قرار می‌گرفت.**

آن قسمت مورد اشاره‌ی شما در شماره ۲۹-۳۰ را همین‌جا میآوریم:

«گلبدین و ربانی و سایر بنیادگرایان حق دارند خاک پای ولی‌نعمت قدیمی شانرا سرمه چشم سازند. چنانچه آقای مولوی جلال‌الدین‌حقانی حین استقبال از حمیدگل گفت: "شما جای خاصی در دلهای ما دارید." (فرنتیرپست، ۲۳ می ۱۹۹۲)، اما مردم ما از روی اجساد تکه تکه شده و جویهای خونی که در کابل آفت رسیده‌ی شان جاریست، جنرال حمیدگل‌ها را بخاطر آنچنان اخوان‌پروری و افشاندن و بارور ساختن تخم ارزشهای ضددموکراسی، ضد آزادی و ضد زن در کشور ما جز دشمن، هرگز دوست تلقی نخواهند کرد.

آقای ربانی آنقدر خوار و حقیر میشود که از جنرال موصوف میخواهد تا بمثابه مشاور خاصش به یاری او در سازماندهی "اردوی اسلامی افغانستان" بشتابد! (فرنتیرپست، ۳ جولای ۱۹۹۲) اردویی که زیر نظر رئیس آی.اس.آی بمیان آید، اردوی خصم، عمیقاً ارتجاعی، ضد ملی، ضد انقلابی وکاملاً خاین به ملت ما خواهد بود. آقای ربانی با یکچنین اردوی تان ولو هزار بارهم آنرا با لقب "اسلامی" بپوشانید، مردم ما تا نابودی آن خواهند جنگید.»

☆ ☆ ☆

سیاست «لجن» نیست، رهبران پرچمی و خلقی لجن اند لجنی سخت متعفن!

زید ـ امریکا،

«دو شماره "آینده" (نشریه نهضت آینده افغانستان) نشریه میهنفروشان پرچمی را همراه چند اشاره کوتاه به ناشران آن که بدون تردید بیشرم‌ترین بیشرمان تاریخ کشور اند، برای تان فرستادم که آرزو دارم در یکی از شماره‌های «پیام زن» مورد تحلیل و افشا قرار گیرند. اصراری ندارم که از یادداشت‌های خود من در باره عبداله‌نایبی، سالم‌سپارتک، زیار و داکتراکرم‌عثمان که نویسندگان «آینده» به شمار می‌روند، حتماً استفاده کنید. خواست اصلی من اینست که چهره میهنفروشان وقیح مذکور بازهم با لحن و عمق و دید «پیام زن» برملا شود همانطوریکه به دستگیرپنجشیری پیشوای این فرقه‌ی کثیف و چشم‌پاره پرداختید و من و بسیاری دیگر را شادمان ساختید.

دوستان ارجمند من، بدانید که به استثنای سه چهار تا، نه در داخل و نه در خارج کشور هیچ نشریه‌ای وجود ندارد که جرئت به خرج دهد یا این شعور و موضع را داشته باشد که به اکرم‌عثمان‌ها، دستگیرپنجشیری‌ها، عبداله‌نایبی‌ها وغیره میهنفروشان برخوردی قاطع و عاری از سازش «ادبی» یا سیاسی کند یا اصلاً به اهمیت برخورد افشاگرانه به اینان پی برده باشد. کار شما، ارزش تاریخی فوق‌العاده‌ای دارد، به آن ادامه دهید.

دست فرد فرد شما را فشرده و برای تان سلامتی و پیروزی خواهانم.

● **همکار گرانقدر،**

از حسن نظر پر محبت تان نسبت به ما، ارسال نشریه یاد شده و نوشته خود تان در باره عده‌ای از قلمزنان آن سپاسگزاریم. به علت تنگی فرصت متاسفانه در این شماره نتوانستیم نه بر مقاله عبداله‌نایبی با عنوان «آیا سیاست "لجن" است؟» و نه مقاله دیگری از این میهنفروشان مافوق وقیح

مکث کنیم. در شماره بعدی راجع به آن مطلبی خواهیم داشت.

***

درود بر چامسکی! شرم بر سپانلو، خایفی و خویی!

نوید - پشاور،

«در شماره ۵۹ خواندم که «راوا»ی رزمنده حتی از چشم پروفیسور نوم‌چامسکی نیز دور نمانده است. این برای هر هموطن آگاه و شرافتمند موجب افتخار بسیار است. چامسکی که "نیویارک تایمز" او را "به تحقیق مهمترین روشنفکر زنده" نامیده است دارای بیش از ۵۰ کتاب است و موقعیت او در دنیای زبانشناسی را به مقام انشتاین در فیزیک همسنگ می‌شمارند. او به خاطر معتبرترین و پیگیرترین نکوهشگر سیاست‌های اسرائیل و مخصوصاً جنگ امریکا در ویتنام، خلیج، افغانستان و عراق از شهرت، محبوبیت و اعتبار کم‌نظیری در جهان برخوردار است. او دولت امریکا را بزرگترین تروریست خوانده و اسامه و طالبان و سایر تروریست‌های بنیادگرا را محصول امریکا می‌شمارد. او می‌گوید: "اگر "جهانی کردن" توطئه سردمداران غرب است برای استقرار ستم‌سالاری‌های خصوصی در سراسر جهان، پس این استدلال که "جهانی کردن" شکوفایی راگسترش خواهد داد، افسانه‌ی بیش نیست."

توجه یکچنین دانشمندانی نسبت به مبارزه و نقش "راوا" بسیار ارزنده و بااهمیت است. اما نمی‌دانم چرا نشریات و روشنفکران پرمدعای افغان در خارج (از داخل بگذریم که سایه سگان شکاری در آنجا حاکم است) راجع به این موضوع سکوت اختیار نموده‌اند. آیا این از سر حسادت و یا احساس خجلت و سرافگندگی است که قلمزن‌های انجمنی می‌بینند با وصف هیاهوی کرکننده "بی‌بی‌سی" برای شان، شخصیت‌هایی مثل چامسکی به آنان بهایی قایل نمی‌شوند؟

چامسکی به زبان فارسی آشنا نیست و به همین گونه با وضع واقعی کشور ما و شاعران و نویسندگان ماکه کمر به نوکری بنیادگرایان بسته‌اند، چندان آشنایی نخواهد داشت ولی با این هم گول تبلیغات عوامل "ادبی" جنایتکاران مذهبی افغانستان را نخورده و به اکرم‌عثمان‌ها، رهنوردزریاب‌ها، لطیف‌پدرام‌ها، اسداله‌حبیب‌ها و... پشیزی ارزش قایل نمی‌شود، در حالیکه متاسفانه آقایان اسماعیل‌خویی، پرویزخایفی و علی‌سپانلو در حدی سقوط می‌کنند که اولی برای یک شکنجه گر خادی و جاسوس برهان‌الدین‌ربانی شعر می‌گوید و دو تای دیگر هم به عزاداری احمدشاه‌مسعود می‌نشینند کسی که افراد مرکزی گروهش هم اکنون نماد اعمال هرگونه جنایت‌پیشگی، بیشرافتی و زورگویی در کشور اند.

در خاتمه پیشنهادی دارم:

در جامعه بزرگ ایرانیان در اروپا و امریکا شاعران و نویسندگان مبارز و ضد سازشکاری فراوان وجود دارند. شما باید از طرق مختلف و مصرانه از آنان بخواهید تا برخورد شرم‌آور و سخیف و توهین‌آمیز سه شاعر ایرانی به مردم افغانستان را مورد اعتراض جدی قرار داده و از آنان طالب توضیح شوند. منظور به هیچ وجه این نیست که این سه شاعر برای «راوا» یا مینای شهید یا قهرمانان ایران شعر بسرایند، منظورم اینست که آنان اگر شعرسرایی برای پدرام و مسعود را محمل نزدیکی خود با بنیادگرایان خون‌آشام افغانی و ایرانی قرار نداده‌اند باید از شعرگویی خود برای برادران افغانی خامنه‌ای و خلخالی و لاجوردی عذرخواهی نمایند تا وجدان خود آنان هم از این اهانت زننده به مردم ما و آرمان‌های آزادی‌خواهانه شان زیاد ناراحت نباشد.

درود بر چامسکی! شرم بر سپانلو، خایفی و خویی!

دزدی «لطیف جان»

داریوش - پشاور،

«شما در شماره ۵۴-۵۳ «پیام زن» به درستی آورده بودید که واصف و حسین‌فخری و بسیاری از نویسندگان و شاعران شیر انجمن خادی ـ جهادی راخورده متاسفانه در حدی بی‌مایه هم اند که حتی عنوان «آثار» خود را هم از دیگران می‌دزدند.

مثال‌ها فراوان است ولی در «هفته نامه کابل» (۱۶ ثور ۱۳۷۴) نوشته‌ایست به قلم خادی ـ جهادی مشهور لطیف‌پدرام با عنوان «تقلای یک جنین» که می‌دانیم «طلا در مس» رضابراهنی نیز این عنوان را در صفحه‌ای از خود دارد: "مناجات یک جنین"!»

● **دوست ارجمند،**

روی این خادی - بنیادگرا و همفکرانش بیشتر از آن سیاهست که یک چنین دزدی‌هایی بر آن چیزی بیفزایند. کاش کارلطیف‌پدرام این دلال «سیاسی و فرهنگی» جنایتکاران بنیادگرا محدود به زدن اثر این و آن نویسنده ایرانی می‌بود. او با همکاری رژیم ایران و عوامل شاعر و نویسنده آن و نیز منابع مشکوک در غرب، توطئه‌های زهرآلودتری برای مردم ما خواهد چید که دیر یا زود شاهد آن خواهیم بود و متاسفانه بار دیگر این ادعای همیشگی ما ثابت خواهد شد که قلمزنان سازشکار با خاد و بنیادگرایان جنایتکار، پلیدترین و خطرناکترین دشمنان خاک و خلق رنجدیده‌ی ما هستند.

***

پ. رتبیل و بشیر نبی - کانادا،

با سپاس فراوان از مبلغ ۳۴۲ دالر کمک ارسالی تان اطمینان می‌دهیم.

***

واحدی - هالند،

با اظهار سپاس از احساسات گرم تان، این هم قسمتی از نامه تان:

«سلام واحترامات نهایت صمیمی‌ام را برای خواهران گرامی‌القدر راوا و دست‌اندرکاران وتمام اشخاصی که زحمات فوق‌العاده را برای آگاهی و

روشن ساختن اذهان مردم درپی اعمال شرم‌آور این محاهلین جانی، خاینین ملی و وطنفروشان شناخته شده... می‌کشند و چنان صفحات مستند در انترنت و جراید ترتیب میدارند تقدیم میدارم. برای همه شما صحت و سلامتی کامل تمنا میدارم. به امید موفقیت‌های مزید شما.»

☆☆☆

نامه‌های زیادی برای داکتر گودرزی و در باره نوشته‌های پر ارج شان دریافت داشته ایم که درین شماره گزیده‌ای مختصرشده از آنها را می آوریم.

ایکاش به جای اینهمه واصف باختری و رهنورد و اکرم‌عثمان و... یکی دو محمود گودرزی می‌داشتیم!

م.ا.ی -کابل،

«از خواندن نوشته‌های داکترمحمودگودرزی لذت برده و مستفید و شاد شدم. چه آگاهی، قلم و چه مهر پرصداقتی نسبت به یک مردم ویران و در جهنم. ایکاش به جای اینهمه واصف و داکتراکرم‌عثمان و سیاهسنگ و پرتونادری، رهنورد و ملحقات شان، یکی دو محمودگودرزی می‌داشتیم که منجمله علیه کارنامه‌ی پرخیانت ولایت فقیه می‌نوشت تا نزد مبارزان و آزادیخواهان ایران احساس شرمساری نمی‌کردیم چراکه تمام نویسندگان و شاعران بزدل و معامله گر عضو «انجمن نویسندگان افغانستان» مستقیماً به دفاع از رژیم جنایتکار ایران برخاسته یا با بی‌وجدانی غریبی در برابر آن جمهوری خون و خیانت سکوت مرگبار اختیار کرده‌اند.»

☆☆☆

گودرزی درود روشنفکران و مردم آزادیخواه ما را با خود دارد و خویی نفرین آنان را!

رشید. الف -کویته،

سوال ازگودرزی درباره رضادقتی

«فکر می‌کنم یک عامل دیگر توجه نویسنده مبارز ایران محمودگودرزی به نوشتن راجع به افغانستان و مشخصاً «راوا» اینست که او می‌بیند یا نویسندگان و مطبوعات آزادیخواه ضد فاشیزم دینی و غیردینی ایران، افغانستان را کاملاً از یاد برده‌اند یا اینکه به قول ایشان از سر بی‌خبری چیزهایی روی کاغذ می‌آورند که فقط موجب خشنودی بنیادگرایان ایرانی و افغانی می‌شود.

با عطف به این نکته می‌خواستم با احترام و سپاس فراوان ازگودرزی ارجمند، دو سوال را با ایشان مطرح سازم:

صرفنظر از شاعران و نویسندگان وابسته به رژیم ایران مثل محمدحسین جعفریان و چنگیزپهلوان، چگونه ممکن است سپانلو، خویی، خایفی و رضادقتی به علت «ناآگاهی» از واقعیت‌های افغانستان به این چنین موضع فجیع افتند؟ از آقای اسماعیل خویی نمی‌دانم ولی آقایان سپانلو و خایفی سفرها به افغانستان داشته‌اند و آقای رضادقتی ضمن ارتباط نزدیک با «جمعیت اسلامی» درست همانند نماینده ارشد و خاص‌الخاص ربانی و فهیم و قانونی و حفیظ منصور و داکترحق‌شناس و چکری و امثال آنان عمل کرده، با همدستی فرانسویانِ مشتاقِ «سردار نابغه مسعود» تمامی مطبوعات تابع جنایتکاران فوق‌الذکر را زیر پوشش پولی و اطلاعاتی گرفته و از راه‌های گوناگون مبالغ هنگفتی پول به خزینه‌ی مشبوع ربانی و فهیم می‌ریزد. او همراه محسن‌مخملباف در حقیقت یک «وزارت ارشاد» در کابل ایجاد کرده تا خمینی افغانستان یعنی «قهرمان ملی احمدشاه‌مسعود (رح)» را به هر قسمی شده به عنوان پیشوا و مرجع و مراد و متکای ایدئولوژیک و سیاسی در ذهن مردم ما پیچکاری کند. او خیلی بیشتر از یک وزیر نفوذ و صلاحیت دارد. خلاصه او برای حال و آینده کشور ما بسیار بسیار خطرناکتر از چند جاسوس رسمی رژیم ایران به شمار می‌رود. یکی از مرکزهای علنی کار او دفتر «آئینه» در قلب شهر کابل است که بصورت کانونی «فرهنگی و هنری» جهت جلب و جذب جوانان در خدمت خاد فهیم و قانونی و دار و دسته‌ی آنان فعال می‌باشد.

حالا با اجازه می‌خواهم دومین سوالم را از ایشان بپرسم:

گودرزی گرانقدر، چگونه ممکن است شما با آن بینش مترقی، ضد بنیادگرایی و ضد فاشیست‌های مذهبی حاکم در ایران و افغانستان فردی مشکوک چون رضادقتی را «دوست» خطاب نمایید؟ فرض کنیم این از روی فروتنی، ادب و تعارفی معمولی باشد، حالاکه بر همگان روشن است وی از خود بیخودانه‌تر و پرجذبه‌تر از علمبرداران بومی «مسعود رحمته‌اله‌علیه» برایش سینه‌زنی می‌کند، چرا شما او را افشا نمی‌سازید؟ چرا به او نمی‌گویید که یک ایرانی شرافتمند باید با تمام وجودش عار داشته باشد از اینکه در کارزار برای آفریدن یک مینی خمینی برای افغانستان ذره‌ای سهم گیرد؟ خمینی و خامنه‌ای چه گلی بر سر ایران زدند که احمدشاه‌مسعود و فهیم بر سر افغانستان بزنند؟ چرا باکار برای یاران مسعود، دشمنی مردم ما را برایش کمایی می‌کند؟

داکترمحمودگودرزی، از شما از صمیم قلب ممنونیم که «سپه‌سالار کثیرالابعاد» را برای ما تبلیغ نمی‌کنید، اما بیشتر از آن بر ما منت خواهید گذاشت که جارچیان ایرانی این «اسطوره» کاذب مثل رضادقتی، چنگیزپهلوان، سپانلو، خایفی، جعفریان وغیره را -از خیانتکاری به فرهنگ و سیاست ملت مجروح ما بر حذر دارید. شاید آنان حیا نکنند و کماکان سرنوشت مردم ما را به مسعود و فهیم و خادش گره زنند اما مطمئن باشید که مبارزه شما علیه آرایشگران ایرانی چوچه خمینی‌ها و چوچه

خانه‌ای‌های وطنی باز هم نقش ارزشمندی در آگاهی بخشیدن به هزاران خواننده ایرانی و افغانی «شهروند» وزین بازی خواهد نمود.

من با عده‌ای از دوستانم از شما بسیار آموخته‌ایم، شما حتی «راوا»ی عزیز را برای ما عزیزتر ساخته‌اید. پس فقط برای تان سلامتی و سرحالی کامل آرزو می‌کنیم که به این مهم بپردازید و نگذارید چند شاعر و نویسنده‌ی از مردم بریده و به رجاله‌های مذهبی پیوسته، هنوز هم بر دل‌هایی معصوم حکومت رانند.

کاپی این نامه را به «شهروند» فرستاده‌ام که اگر چاپ هم شود خوشحال خواهم شد تا آن را در «پیام زن» نیز ببینم.

٭٭٭

رضادقتی‌ها مدافعان جلادان مذهبی و محمودگودرزی‌ها مدافعان آرمان های مردم ستمدیده‌ی افغانستان

محبوبه – مزارشریف،

● چاپ نوشته‌های گودرزی در «پیام زن»

«... ما در این جا برق کافی نداریم چه رسد به انترنت. لطفاً توجه کنید که انترنت هنوز در کشور ما به وسیله‌ای عام بدل نشده است و پرداخت ۲ یا ۳ دالر برای استفاده از آن –آن هم فقط در کابل- غیر از خارجیان، از توان فقط تعدادی کارکنان *NGO*ها ساخته است که با انگلیسی صحبت کردن و اکت و تظاهر بسیار زننده به انترنت‌کلب‌ها می‌روند که با دیدن آنها دل آدم از استفاده از انترنت سرد می‌شود. در مزارشریف هنوز از انترنت‌کلب‌ها خبری نیست و اگر هم ایجاد شوند به یقین عمدتاً اطراق‌گاه تفنگ‌سالاران بی‌ناموس و وابستگان شان خواهد بود و بناً دختران نجیب و باعفت ما اجازه رفتن به آنها را به خود نخواهند داد. پس لطفاً نوشته‌های پرارزش داکترمحمودگودرزی را حتی‌الامکان در «پیام زن» جا بدهید تا صدها و هزاران نفر در داخل کشور از خواندن آنها مستفید شوند. من ماه‌ها قبل چند روزی که در کابل بودم برای دیدن چند سایت فارسی و منجمله «شهروند» به انترنت‌کلب می‌رفتم تا مخصوصاً نوشته‌های داکترمحمودگودرزی را ببینم. چند تا از آنها را با مشکل بسیار توانستم چاپ کنم ولی با کیفیت نه چندان خوب. انتشار مجدد مقالات ایشان در ارتباط با افغانستان شاید بهترین راه شناساندن این دانشمند مبارز در کشور باشد. تا به حال هیچ نشریه درون مرزی یا برون مرزی را نمی‌شناسم که شهامت درج نوشته‌های گودرزی را داشته باشند.

مردم ما باید با محمودگودرزی‌ها مفصلاً آشنا شوند تا دریابند که فرهنگیان ایران در نام‌های آلوده‌ی چنگیزپهلوان‌ها و اسماعیل‌خویی‌ها و علی‌سپانلوها و رضادقتی‌ها و پرویزخایفی‌ها که بر دست و پای خونین بنیادگرایان جنایت پیشه‌ی ما بوسه می‌زنند، خلاصه نمی‌شود.

چقدر دلم می‌خواهد عکس‌های یک برادر ۱۶ ساله و تنها ماما و معلم غمخور ۳۸ ساله‌ام را که به دست جنایت پیشگان شورای نظار کشته شده‌اند، به فرهنگیان نامبرده‌ی ایرانی بفرستم و از آنها بپرسم که آیا از خون این دو خجالت نمی‌کشند که تبلیغ برای قاتلان شان را وظیفه مقدس خود قرار داده‌اند؟ ولی چه سود. مگر این «هنرمندان» بنیادگرا بو نمی‌دانند که خاک افغانستان از خون هزاران هزار برادر و مامایم نمناک است؟

رضادقتی‌ها مدافعان جلادان مذهبی و محمودگودرزی‌ها مدافعان آرمان‌های برباد رفته‌ی مردم ستمدیده‌ی افغانستان اند. اگر این دشمنان و دوستان مردم ما با همت «پیام زن» به مردم ما که گرفتار اختاپوت مافیای جهادی اند، معرفی نشوند مطمئن باشید که هیچ نشریه‌ی دیگر افغانی به آن توجه نخواهد کرد.»

٭٭٭

گودرزی برای مینای جانباخته می‌نویسد و خویی برای خاینی شش‌قاطه لطیف جان!

ناصر – پشاور،

«من هیچ شکی ندارم که جامعه ادبی و هنری ایران که در آن خون گلسرخی‌ها و سلطانپورها و افتخاری‌ها و پوینده‌ها جریان دارد، خویی‌ها، خایفی‌ها، رضادقتی‌ها، چنگیزپهلوان‌ها و علی‌سپانلوها را طرد و مجازات خواهد کرد... محمودگودرزی نماینده راستین شرف و افتخار قلم‌بدستان آگاه و متعهد ایران به شمار می‌رود. او با نوشته‌هایش برای افغانستان، برخورد شنیع و پست شاعران و نویسندگان بالا نسبت به مردم ما را تلافی می‌کند.

راستی تفاوت از کجا تا به کجاست. اسماعیل‌خویی برای لطیف‌پدرام دلال مطبوعاتی و نماینده خاص برهان‌الدین‌ربانی و مامور قدیمی خاد شعر می‌سراید اما محمودگودرزی مینای به خون خفته توسط سگان شکاری خادی و گلبدینی، و سازمانی به جا مانده از او را برای ایرانیان معرفی می‌نماید. هر دو به افغانستان می‌اندیشند یکی به قهرمان زن شهیدش و دیگری به خاین و چرک و مزدور ایرانش.»

٭٭٭

سلام به گودرزی که حتی در بستر بیماری برای افغانستان می‌نویسد

صفی‌اله. م. و دوستان ـ اسلام‌آباد،

● گودرزی لکه‌های خویی وغیره را می‌شوید

«می‌خواهیم از طریق ارسال این نامه به شما هم عمیقترین سپاس‌های

خود و چند دوستم را به داکتر محمودگودرزی برسانم که در ستایش و کار و رزم «راوا» و رهبر جانباخته‌اش می‌نویسد. او در شرایطی می‌نویسد که سگان پاچه گیر بنیادگرا و تمامی شاعران و نویسندگان جبون و سازشکار و «عارف»شده‌ی انجمنی در خدمت آنان با بیشرمی باور نکردنی‌ای در صفی متحدِ نامقدس علیه «راوا» و مواضع پرافتخارش ایستاده‌اند و در این کارزار خاینانه شان چند شاعر و نویسنده وابسته به رژیم جنایتکار ایران مثل مسعود بهنود، داکتر چنگیز پهلوان، محمدحسین جعفریان، رضادقتی (که همچون کاسه داغتر از آش مقدسترین وظیفه‌اش را خدمت به یاران «قهرمان» کاذب ملی احمدشاه‌مسعود می‌داند) و نیز اسماعیل خویی، پرویز خایفی و علی سپانلو را به نحوی از انحا از خود کرده‌اند.

علاوتاً از طریق دوستی در امریکا آگاه شدم که آقای گودرزی حتی زمانی قلم برداشته و برای «راوا» نوشته که از بیماری بسیار شدیدی رنج می‌بردند. این می‌رساند که نویسنده بزرگِ ایران با چه احساس مسئولیتی نمونه‌ای (که متاسفانه تا به حال تقریباً از هیچ یک از نویسندگان هموطن ندیده‌ام) با بی‌اعتنایی به بیماری‌اش خواسته سازمانی مغضوب تمامی جنایتکاران مذهبی و غیرمذهبی در کشوری دیگر را به خوانندگان «شهروند» بشناساند.

من و دوستانم به عنوان شاگردان کوچک آثار داکتر محمودگودرزی می‌خواهیم دست توانا و پرمایه‌ی او را ببوسیم و از ته قلب مان از ایشان تشکر کنیم.

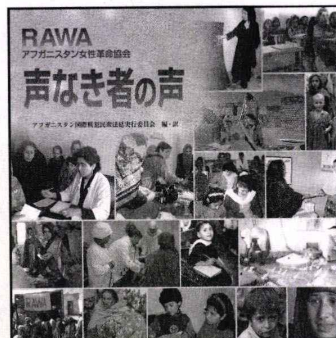
کار رضادقتی‌ها، سپانلوها، خویی‌ها، خایفی‌ها، چنگیزپهلوان‌ها و... موجب رضایت و خوشحالی باندهای مذهبی فاشیستی در افغانستان و ایران و ایجاد دست کم شک و تردید ـ اگر نه طرد و نفرین ـ نسبت به فرهنگیان ایران می‌شود اما نوشته‌های محمودگودرزی خدمت‌عظیمی است برای نزدیک ساختن نیروهای طرفدار دموکراسی و آزادی و ضد بنیادگرایی در دو کشور.

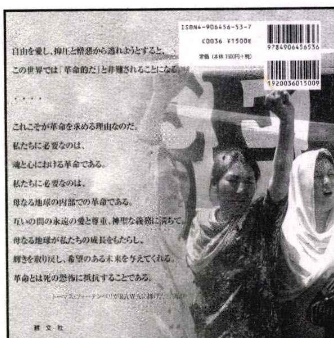
می‌خواهیم بگوییم خواهران ارجمند که وقتی فرهیختگان بزرگی مثل محمودگودرزی‌ها نگذارند لکه‌های سیاه فرهنگیان مرتد یا مرتجع ومعامله گر ایران دیری جلو آفتاب حقیقت و راستی را بگیرند، دیگر چه غمی دارید؟ **بگذار چند شاعر و نویسنده ایرانی امروز خفت بازیچه شدن شکنجه‌گرانی مثل لطیف‌پدرام و حواریون تبهکار «سپه‌سالار کثیرالابعاد» را قبول کنند اما روزی که توفان قیام باشکوه و فیصله‌کن مردم ایران، دم و دستگاه ولایت فقیه را همچون پر کاهی دور اندازد، به نظر ما آن فرهنگیان سازشکار و خاین به آرمان‌های مردمی اگر هنوز غیرتی خواهند داشت یا خودکشی کرده یا در خارج کشور در انزوای خود خواهند پوسید.** چنانکه بسیاری از نویسندگان و شاعران افغانستان ما که ننگ خدمتگاری به پوشالیان پرچمی و خلقی و سپس دژخیمان بنیادگرا را داشته اند، جز این سرنوشتی نداشته و نخواهند داشت یعنی همه تا آخر منفور خواهند ماند اما چون عاری از همت و غیرت اند هیچ یک انتحار نخواهد کرد!»

☆☆☆

از رسیدن نامه‌های دوستان ذیل اطمینان می‌دهیم، به جواب آنها در شماره آینده پرداخته خواهد شد:

☆ معصومه - هامبورگ ☆ علی - ایران
☆ معروف‌شریف ☆ محمدسعیدحسینی





گروپی از هواداران «راوا» در جاپان ترجمه جاپانی بروشور ۱۰۰ صفحه‌ای رنگه از معرفی فعالیت‌های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را منتشر ساختند.

متن انگلیسی و یا جاپانی (و عنقریب اسپانیایی و ایتالیایی) آنرا جهت پخش از ما بخواهید.

قطع: ۲۱ × ۲۱ سانتیمتر

قیمت با مخارج پست هوایی: برای افغانستان: ۱۰۰ افغانی سایر کشورها: معادل ۱۲ دالر امریکایی

اقتراح

خوانندگانی پرسیده اند و ما خوشحال خواهیم شد باز هم پاسخ خوانندگان را به این سوال انتشار دهیم که:

عمرصمدخان چرا و چگونه و بنابر کدام مناسبات به عنوان سخنگو و در واقع معاون وزارت خارجه کشور شغالی شده‌ی ما نصب شده است؟ او همان آقای «خیلی گرفتار» است که در مصاحبه‌های رادیویی نیز از «وعده ملاقات دیگر» سخن می‌گوید تا اکت یک «دیپلمات واقعی» و کارمند «شدیداً پرکار» وزارت خارجه‌ای را به طور کامل انجام داده باشد!

لطفاً پاسخ‌های تان را به ایمیل یا آدرس پستی «راوا» بفرستید.

گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

HTTP://WWW.RAWA.ORG RAWA@RAWA.ORG

اعتراض علیه جنگ و کمک به "راوا"

الیشیا Alicia – **امریکا،**

قرار است در ماه مارچ در راهپیمایی اعتراضی‌ای بیاد تمام آن بی‌گناهانی شرکت کنم که در نتیجه حملات امریکا جان شان را در افغانستان و عراق از دست داده اند. همچنان برای آن عساکری که قربانی تصامیم وحشتناک رئیس جمهور بش شده‌اند.

ما می‌خواهیم تا حد ممکن نام قربانیان را گرفته یاد شان را گرامی بداریم.

من شعاری را به نام «راوا» حمل خواهم کرد و تصاویر راهپیمایی را هر چه زودتر خواهم فرستاد.

با وجود اعتراضات ما تصامیم و اعمال احمقانه و بی‌رحمانه‌ی دولت بش پایانی ندارد و تحمل این واقعیت حین زندگی در امریکا بسیار مشکل است. ولی مطمئن باشید هواداران شما برنامه‌های متعددی را جهت جمع‌آوری کمک مالی و آگاهی‌دهی در مورد اوضاع افغانستان به جهان ترتیب دیده اند.

هفته قبل من پارتی‌ای ترتیب دادم و آن عده از هوادارانی را که سهمی فعال در کارها ندارند، دعوت کردم. هدف تشویق و بیشتر به کار انداختن شان بود. ۲۶ هوادار گردهم آمدند و نظرات خوبی تبادله شد. امیدوارم توانسته باشم به فعالیت شان بیافزایم. سهیلا یکی از هواداران افغان تصاویری برداشت که به زودترین فرصت آنها را سکن نموده برای تان خواهم فرستاد.

❑❑❑

اهداف حمله امریکا بر افغانستان

جوش Josh – **امریکا،**

تجاوز بالای افغانستان یکی از اهداف امریکا بود. امریکا در افغانستان صلح نمی‌خواهد، بلکه قسمتی از آن را می‌خواهد. این تجاوز دو هدف داشت: یکی پایپ‌لاین نفت برای یونیکال و دیگری منافع چرس و هیروئین برای وال ستریت. و این هر دو حاصل شد.

❑❑❑

مارک جکوبز Mark Jacobs – **امریکا،**

په سیاتل ښار کی می د سحرسبا د خبرو د اوریدلو ویاړ وموند. هغه یوه غښتلی ویانده ده او باید ووایم تاسی ټولی ډیری میړانی ښځی یاستی. خپل د قدر وړ کار ته دوام ورکړی او په خپلی مبارزی کی بریالی اوسی.

ستاسو نشان می تر لاسه کړ او هغه به زما راډیویی سټیشن کی‌علاوه شی، ددی لوری به ډیر خلک ستاسی د پاڼی څخه کتنه وکړی او ډیر خلک به تاسی سره په سترو هڅو کی مدد وکړی.

کلمی‌نشی کولای زما احساسات تاسو ته در ورښوی، یو واری بیا د میرمنی سبا څخه غواړم چی ټولی نړی او په ځانګړی توګه امریکا ته د خبرو خپرولو کار جاری وساتی ځکه دلته مونږ ته ډیر دروغ ویل کیږی او اوس به نوی انتخاباتو سره په دی نوی خبرو بمباری شو چی څرنګه امریکا د افغانستان ښځی آزادی کړی دی.

یو ملیون ځله ستاسو څخه مننه کوم چی مونږ د حالاتو څخه خبروی.

❑❑❑

کمک ناچیزم به «راوا»

لیزا Lisa – **امریکا،**

سلام خواهران «راوا»،

من در مورد «راوا» بسیار مطالعه کرده‌ام و حالا به تازگی مطالعه کتاب ان‌برادسکی «با تمام نیرویمان» را به پایان رساندم. کتاب خیلی عالی ایست. از اینکه تمام منافع مالی کتاب به «راوا» تعلق می‌گیرد، خیلی خوش شدم.

من قبلاً هم برای «راوا» کمک مالی کرده‌ام، اما بعد از مطالعه این کتاب، آنقدر تحت تأثیر شهامت، نیرو، اراده، به خود نیاندیشیدن، فداکاری و ایثار عالی اعضای «راوا» قرار گرفته‌ام که تصمیم گرفته‌ام بعد از این ماهانه برای «راوا» پول بفرستم. این پول ناچیزی است، صرف ۲۵ دالر امریکایی، ولی امیدوارم این کمک ناچیز در افغانستان و پاکستان بدرد بخورد. برایم بگویید طور مثال با این پول چه می توان خرید؟ متأسفم از اینکه شاید نتواند دردی را دوا کند.

من علاقمندم گزارش‌هایی از زنانی را مطالعه کنم که به تازگی از افغانستان برگشته اند. شرایط زندگی در افغانستان همیشه برایم تکان‌دهنده بوده است اما خوشحالم از اینکه اعضای با شهامت «راوا» و هواداران شان

بطور خستگی‌ناپذیر کار می‌کنند تا باعث تغییری شوند، تغییری بزرگ بخصوص برای زنان. زنان زیادی در امریکا و سراسر جهان با شما هستند!

□□□

نادین Nadine den Hartog **- کانادا**

گرانی راوا،

پدی وروستیو کی تاسو زما ایمیل ته جواب را کړو، یواځې غواړم ستاسو په یاد یی راولم څکه پوهیږم تاسی ته بی‌شمیره ایمیلونه دررسیږی. زه د کاناډا څخه یوه ۱۷ کلنه انجلی یم او نوم می نداین‌دین‌هرتوگ دی.

مخکی د هر څه نه ستاسو څخه د زړه له کومی مننه کوم چی زما ایمیل ته مو ځواب ورکړ. زما اصلاً باور نه کیدو. ستاسو د وخت څخه ډیره مننه. زه غواړم تر ممکن حده پوری د «راوا» د پاره پیسی راټول کړم، دا شاید ډیر وخت ونیسی غواړم چی پر خلکو کار وکړم او هغوی ته دا روښانه کړم چی په افغانستان کی‌څه تیریږی. زه غواړم چی خلک د افغانستان د هیرو شوو ښځو او د «راوا» د خویندو په هکله زما په شانته احساس ولری. زه یو تبلیغاتی خط لیکم او هغه خپلو دوستانو او آشنایانو ته استوم. او پلان می جوړ کړی دی چی په دی تبلیغاتی خط کی د افغانستان تاریخ، د طالبانو تاثیر پر افغانانو او عکسونه شامل کړم. زه پوخ یقین لرم چی ډیر خلک به دی هدف لپاره کمک او مرسته کړی. علاقمنده یم چی د «راوا» د پاره هر څه چی می د لاسه کیږی ویی‌کړم څکه زه په تاسی رښتینی باور لرم. «راوا» د یوه تیاره تونل په پای کی رڼایی ده.

په درناوی

□□□

کمک به «راوا»
از طریق هنر رقص

جنیفر Jennifer**- امریکا،**

من علاقمند هستم برای شما پول جمع کنم. من هنرمند رقص هستم و از ۱۶ سال به این طرف با گروه‌های مختلف در سراسر امریکا کار می‌کنم. خودم هم رقص‌های شرق میانه‌ای و محلی را بلدم. من با هنرمندان مختلف در سراسر جهان در تماس هستم و می‌خواهم برنامه‌ی بزرگی را به نام شما ترتیب بدهم. لطفاً درین مورد برایم مشوره بدهید که چگونه شروع کنم.

□□□

نیدی Nidhi **- امریکا،**

اوس مهال په امریکا کی کار کوم. اصلاً دهند څخه غواړم تاسی سره مرسته وکړم آیا تاسو داوطلبانو ته ضرورت لری چی د افغانستان څخه کتنه وکړی او خلکو ته تعلیم ورکړی. دا به ماته لومړنی اهمیت ولری.

زه په کالیفورنیا SFO کی‌اوسیږم. که تاسی کوم ویاند او یا نوری مرستی ته ضرورت لری، ماته احوال را کړی.

□□□

عبدالحسین تلاش Abdul Hussain Talash **- انگلستان،**

گرانو د قدر وړ میرمنو، خویندو او وررونو،

ښاغلی کرزی ته ستاسو په یو یادداشت یوه کوچنی نیوکه لرم. تاسی هغی ته مشوره ورکړی چی «... ښاغلی کرزی، مه‌ډاریږی، ښاماران په ښبنه کړی نه کبان». ما گمان کوو چی تاسی پدی پوهیدلی چی ښاغلی کرزی (د طالبانو پخوانی ملاتړ او قومندان) د امریکا لخوا دیکته کیږی او باید په دی پوهیدلی چی هغه دا ډیر ښکاره گوډاگی دی. زه فکر کوم تر څو د امریکا کوماندو د هغی ساتنه کوی او تر څو امریکا، انگلستان او نور امپریالیستی هیوادونه د هغی څخه ملاتړ کوی، تر څو د نیټو نظامی قوتونه او د امریکا وسله‌وال کسان زمونږ په هیواد کی دی، ښاغلی کرزی به ونه‌ډاریږی، هغه به هیڅکله داسی مشوری او مشاور ته ضرورت پیدا نکړی. هغه خپل مشاورین لری لکه زلمی‌خلیل‌زاد او داسی نور.

تاسی پدی هکله څه فکر کوی، زه صحیح وایم که غلط؟

□□□

کمک به «راوا» وفلمی از وحشت روسها تا جهادی‌ها و طالبان

هیتر Heather **- امریکا،**

سلام خواهران من،

امیدوارم همه سلامت باشید. سال نو آغاز شد. باور تان می‌آید که زمان چقدر زود می‌گذرد؟ ببخشید که نتوانستم بعد از نمایش صنایع دستی برایتان بنویسم. کار ما خوب پیش رفت و الهامبخش بود تقریباً ۲۰۰۰ دالر جمع کردیم. ٪۹۸ مردم «راوا» را می‌شناختند و آنانی که نمی‌شناختند از آگاهی در مورد این سازمان زنان خوشوقت شدند. دیدار با میلودی، الیشیا، انگر، لی و استیف هم بسیار دلپذیر بود.

ما همه با هم بودیم و وجه مشترک همه مان این بود که هواداران «راوا» بودیم و به این امر افتخار می‌کردیم.

یکی از زنان که کوردیلا نام داشت ۴۰۵ دالر را خریداری کرد و خواستار تعداد بیشتری از صنایع دستی شد. درین مورد حتماً برایم اطلاع بدهید.

من پیشنهادی در باره فلم مستند در مورد «راوا» دارم. می‌دانم که در مورد «راوا» فلم‌های دیگری هم تهیه شده است، ولی من می‌خواهم این فلم حدود ۹۰ الی ۱۲۰ دقیقه‌ای باشد. این وسیله‌ای خواهد شد برای

شناخت جهان از «راوا»، نه تنها چگونگی تأسیسش بلکه همچنین رمز بقایش در شرایط بسیار دشوار افغانستان. این فلم باید از تجاوز روسها، از وحشت جهادی‌ها، از دوران طالبان و شرایط فعلی، از همه سخن بگوید. این در حقیقت تصویری از استقامت «راوا» درین اوضاع خواهد بود، و هم تصویری از تشکیلات «راوا»، و اینکه عضو «راوا» بودن چه مفهوم دارد، و بالاخره تمام پروژه‌های سیاسی و اجتماعی‌اش.

لطفاً در مورد پیشنهادم نظر بدهید. من اولین سفرم درین رابطه را برای اواخر اپریل در نظر گرفته‌ام. برادر عزیزم ستیف هم نظراتم را تائید کرده است.

به امید دیدار. با تمام محبتم.

❑❑❑

جوهانابوگا Johanna Boga – **آیسلند،**

سلام، زه د آیسلند څخه یوه انځورگره یم او د څو کالو را پدې خوا ستاسو په اړوند لولم او په مطبوعاتو کې ټول خبرونه او معلومات چې د بشر د حقوقو په خاطر ستاسې د مبارزې په هکله دي، تعقیبوم.

په دې مهال د نورو انځورگرانو سره یو ځای په اسکاندناوی هیوادونو کې د نندارې لپاره تیارې نیسم. هلته به مونږ د انځورگرانو په هکله خبرې وکړو چې څرنگه کولای شي د بشر د حقونو د مبارزې څخه د ملاتړ په لاره کې فعاله ونډه واخلي. مونږ به په نورو ځایونو کې د هنرمندانو سره اړیکې ونیسو. که ستاسو د سازمان څخه کوم یو کس ماته ولیکي، د هغې وروسته به زه هم په ښه توگه تاسې ته وضاحت درکړم. نیکې هیلې مې تاسو سره دي.

❑❑❑

«افغانستان وطن دومم»

وینی Wayne – **کانادا،**

راوای عزیز،

ازکارت تبریکی سال نو یک جهان تشکر. این اولین کارتی بودکه برایم رسید. می‌دانم سال نو شما آن طوریکه باید خوشی‌ها را با خود نیاورده، اما باز هم نباید ناامید شد. به مبارزه تان ادامه دهید، زیرا بدبختانه شما تنها هستید. گورنر جنرل ما به تازگی ازکابل دیدارکرده وهم از آقای کرزی، ولی مسئله قابل توجهی مورد بحث نبوده است.

ببینید. گورنر جنرل ما نه تنها زن بلکه چینی‌الاصل هم هست. او نماینده خاص ملکه است و خیلی باصلاحیت. اینست آنچه زنان می‌توانند، اگر فرصت بیابند.

خوب، بهرحال، قلبم با شماست. به لویه جرگه امید نمی‌بندم، زیرا آنان همه فلج هستند. و مطمئنم که همه شان یک روز از صحنه دور انداخته خواهند شد.. و این امیدوارکننده است. نسل نو افغان، تغییراتی را عامل خواهد شد. ولی متأسفم که زندگی زیر سلطه طالبان اذهان جوانان را به حد کافی مغشوش کرده است و این خطرناک است.

در صورتی که وضع اقتصادیم اجازه بدهد علاقه دارم باز سفری به افغانستان داشته باشم. افغانستان همیشه وطن دومم بوده ولی می‌ترسم مبادا دیگر در آنجاکسی مرا خوش‌آمد نگوید.

و این زندگی است. به مبارزه تان ادامه دهید زیرا وطن تان بعد از بیداریش هم به شما نیازمند است.

مثل همیشه در همبستگی با شما.

❑❑❑

ایرک فرساد Eric Farsad – **امریکا،**

زما نوم ایریک فرساد دی. څو کاله وړاندې ما یو ایمیل ستاسو سایټ ته درولیږه او د بنسټپالو څخه مې ملاتړ کړی وو. زه مطمئن یم چې هیڅ څوک دا په یاد نه‌لري، خو ددې سره سره ما احساس وکړ چې باید د یو ځل څخه بخښنه وغواړم. ما خپل نظرات بدل کړیدي او اوس خپل ځان یو فمینیسټ مسلمان گڼم. خدای دې تاسې او ستاسې سازمان په خپل امان کې وساتي او تاسې سره دې په مبارزې کې مدد وکړي.

❑❑❑

گیبی‌ستوکس Gaby Stokes – **آلمان،**

د ښځو نړیوالې ورځې په مناسبت د بیانیې څخه مننه.

فکر کوم چې اوس یې وخت رارسیدلی دی چې ددې حالت څخه راووځو او په آزادانه توگه کار وکړو. باید ستاسو په هیواد کې پر جنایتکارانو زیر فشار راوستل شي، او فکر کوم چې د «راوا» سازمان په نړیوالې کچې د مهمو دولتې کسانو سره وگوري.

کوفی‌عنان په هکله څرنگه؟ حتی باید د امریکا جمهور رئیس د یاده ونه‌باسي چې ورسره وگوري. د هغې څخه وغواړي چې ستاسې خبرې واوري. د طالبانو رنگیدل به امریکائیانو د پاره څه ښه والي ولري چې بیایي نوی دولت کې د هغوی په شان کسان‌کښینولي دي. امریکا باید په دې ستونزې پوهه شي. تاسې باید د امریکا راتلونکې ولس مشر کی‌ری (Kerry) سره هم خبرې وکړي. تاسې واقعاً باید لویدیځه نړې په نړیوالو مطبوعاتو کې په خپلو خبرو «بمباری» کړي.

او دا خبره باید روښانه کړي چې په ټولو اسلامی هیوادونو کې‌ښځې د دا راز ستونزو سره مخامخ نه‌دي چې څه وکړي، څه رنگه پاڅي او کښیني او څه ونه کړي. په نورو هیوادونو کې هغوی آزادی دي، له دې کبله دا په اصطلاح د اسلامی قانون تفسیر په افغانستان کې یواځې د څو تنو لیونیو تفسیر دی. ولی باید د داسې له ځانه جوړ شوی قانون اطاعت وشي؟ ستاسې

اساسی قانون باید په غوځه توګه د دولت او دین جدایی وښایی. غیر له دی ځخه به هیڅ ځه لاس ته رانه‌شی. تاسو صحیح وایی.

ما یواځی د یونس‌قانونی په هکله لوستلی، هغه ځوک دی چی ښوونځی وتړی او واده شوی ښځی ښوونځیو ته پری‌نږدی. هغه د کوم ځایه دا حق لاس ته راوړی دی؟ هغه د معارف وزیر دی؟ د هغی ځخه یواځی دا امید لرلی شو چی پوهیږی ځنګه ولولی او ځنګه ولیکی. او وروسته هغه د هغو کسانو په لسټ کی ښکاره کیږی چی په شیرپور کی یی خلک د کورونو ځخه وویستل او د هغوی کورونه یی بلډوزر کړل او ویل کیږی چی خپل خپلوان یی ددی لوری د کورونو خاوندان کړی دی. دا ټول جنایتکاران ځرنګه دی منصبونو ته رسیږی؟ دوی باید جیل ته ولاړ شی نه دولتی مقامونو ته.

تاسی په خپلی رالیږل شوی بیانیی کی د بنسټپالی ضد غورځنګ یادونه کړیده ددی لپاره ددی ځخه نور ښه وخت نه راځی. دا یی اوس وخت دی چی د ښځو غړ واوریدل شی او بنسټپالان په دیوال ووهل شی. تاسو واقعی کسان یاست چی په افغانستان کی کار کوی او نړی ته دا ښودلی شی چی ښځی کولای‌شی بنسټپالی د هری ممکنی لاری ځخه د مینځه یوسی.

ستاسو د جواب په انتظار،

زما سلامونه او ژور احترامات ستاسی د سازمان لپاره.

❒❒❒

ایرک Erik Valencic – سلوونیا

ګرانو،

زه د سلووینیا ځخه یو مستقل سیاسی خبرنګار یم. ځه موده کیږی‌چی د افغانستان د پرمختګ بهیر ځارم او زړه می ډیر غواړی تاسو سره د افغانستان د ښځو د ژوند او موقعیت په هکله د طالبانو د وا کمنی‌وروسته یوه مرکه وکړم. همدا شان علاقمند یم د «راوا» تاریخچه، کرنی او داسی نور په سلووینیا کی‌چی ډیر لیری دی خلکو ته وړاندی کړم. لطفاً تاسی کولای شی ما ته ووایی چی دی کار سره علاقمندی لری؟ زه به تاسی ته پوښتنی درولیږم.

په ډیر محبت او د زړه له کومی سلامونه،

❒❒❒

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آزادی ـ نشریه وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران، شماره‌های ۳۱، ۳۲، ۱۳۸۲

آئینه افغانستان ـ ماهنامه مستقل، غیرحزبی، ملی و اسلامی، شماره‌های مسلسل ۹۲ الی ۹۴، ۱۳۸۲

آوای زن ـ شماره‌های ۵۱، ۵۲، ۲۰۰۴

اتحادکار ـ ارگان مرکزی سازمان‌اتحاد فداییان خلق‌ایران، شماره‌های ۱۱۴ الی ۱۱۶، ۱۳۸۲

اخگر ـ شماره های ۸ و ۹، ۱۳۸۲

انقلاب اسلامی در هجرت ـ شماره های ۵۸۷ الی ۵۹۲، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳

پیوند ـ نشریه کانون سیاسی ـ فرهنگی پیوند، ویـره‌نامه «برعلیه جماقداری» و شماره‌های ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۱۳۸۲

توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره های ۴۵ الی ۴۹، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳

چیستا ـ سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره‌های مسلسل ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۱۳۸۳

حقوق بشر ـ ارگان جامعهٔ دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره ۵۹، ۱۳۸۳

خبرنامه ـ بزبان اردو، نشریه شرکتگاه، شماره‌های نوامبر، دسمبر ۲۰۰۳ و فبروری، اپریل ۲۰۰۴

خپلواکی ـ شماره ۴۱، ۱۳۸۲ و ۴۲، ۱۳۸۳

دانش و مردم ـ ماهنامه علمی، آموزشی، فرهنگی، شماره‌های ۳۶ الی ۴۰، ۱۳۸۲

گاه‌نامه ـ از همایش زنان ایرانی، شماره ۳۳، ۲۰۰۴

مزدور جد و جهد (نشریه‌اردو) ـ تریدیونین اور سوشلست تحریک کی آواز، شماره دسامبر ۲۰۰۳ و جنوری الی می ۲۰۰۴

ملت ـ از انتشارات افغان اکادمی، شماره های ۳، ۴، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴

نبرد خلق ـ ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۲۲۳ الی ۲۲۵، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳

نوائی‌انسان (اردو) ـ انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه، شماره‌های ۸ الی ۱۲ ۲۰۰۳، ۲۰۰۴

Trabajadora - No.10, Dec. 2003 - No.11 Jan.2004

Refugees - UNHCR, No.133, 2003 & 134, 2004

We! - Isis International, No.38, 2003 - No.39,2004

Women in Action - Isis International, No.2, 2003

One Country - Newsletter of Bahai International, Oct-Dec 2003

Newheet - Women Living under Muslim Law

ECPAT - Newsletter, No.47, 2004

Special Report -United States Institute of Peace, Nos.113-116, 2004

PUCL Bullitin - People's Union for Civil Liberties, No.12, 2003 No.3-4, 2004

Renaissance - A Monthly Islamic Journal

Lesbian Network - Australian's National Lesbian Magazine, No.68, 2003 - 69, 2004

Human Rights Brief - Vol.11, 2003, 2004

Asian Women Workers Newsletter - No.4 Oct 2003

Europe- Globle player or Sideline Spectator?

Partisan - No.18 - 183, 2004

Forced Migration - Norwagian Regugee Council, No.19, 2004

Monitor - The newspaper of international criminal court, No.26, 2004

Peace Watch - United States Institute of Peace, No.1 Dec 2004

Equality Now - Mar, 2004

Sydney Institute - No.22, 2004

The Sydney Report - No.16, 2004

Committee for Asian Women Bankok - 2003

Fierce - Missy battles abuse.Women wage war.democracy now

Storm Warning - Vietnam Veterans Against the War Antiimperialist, No.48, 2004

Women and Environments international - No.60-61, 2003

پوقانه‌ی «مقاومت ...

شما می‌پنداشتند. حالا که پس از سال‌ها بر شرمک غالب آمده و در نشریه «آسمایی» به آن اعتراف نموده‌اید. ☆ اما شرافتمندانه این بود که همان زمان که «پیام زن» شما را به عنوان یک پرچمی افشا ساخت باید آن را تائید نموده و آنگاه گذشته پرآزرم تان را یا صریحاً به باد طرد و محکومیت گرفته در باطله‌دانی می‌انداختید یا اینکه مثل روسای تان دستگیرپنجشیری، عبداله‌نایبی، نبی‌عظیمی وغیره بر مسند وقاحتی میهنفروشانه نشسته به دفاع از پوشالیان برمی‌خاستید که به دریافت لقب و جایزه از آنان می‌بالید و نیز به بزرگسازی «قهرمان ملی نابغه» همت می‌گماشتید تا میخ تان در دولت کنونی محکمتر کوبیده شده باشد. شاید هم ما بی‌خبریم و مدت‌ها پیش این محکم‌کاری‌ها را انجام داده‌اید.

ناگفته نماند که این شماره «آسمایی» سرشار از اسنادی تازه از انجمنی‌هاست که در شماره‌های آینده «پیام زن» به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم داشت.

آقای رهنورد، اگر «کمرویی» و مخصوصاً چالاکی‌ها و «گریز»های «شاعرانه» را یکسو نهاده و بلبل‌وار داستان دور و دراز هم‌کاسه و هم‌خانه بودن تان با روسها و پرچمی‌ها و نیز خاینان بنیادگرا را بازگو کنید، قصه‌ای هر چند دردناک و مشمئزکننده ولی بسیار آموزنده برای جوانان ما خواهد بود تا درس بگیرند که داشتن هرگونه پیوندی با حزبی میهنفروش، نداشتن حس وطنپرستی و مردم دوستی، و جبون و بی‌غرور بودن مقابل بنیادگرایان چگونه از انسانی که می‌توانست نویسنده خوبی باشد، قلمبدستی مزدور، خنثی‌نویس، رقصان به دهل هر قدرت می‌سازد؛ تا درس بگیرند که اگر نویسنده‌ای از توان ایستادگی در برابر زور و از عشق به آزادی تهی شد، آفریده‌هایش نیز به جلادان و دزدان آزادی تعلق خواهد گرفت وربطی به مردم و تصویر بیداد حاکم بر آنان نخواهد داشت و این یعنی مرگ ذلتبارش؛ تا درس بگیرند که در اوضاعی که وطن همچون طعمه‌ای بر زمین افتاده و درندگان طالبی، گلبدینی، اسامه‌ای و «ائتلاف شمال» با پشتبانی صاحبان خارجی شان، آن را پاره پاره می‌کنند، نوشتن «گلنار و آئینه» به جای نوشتن از خیانت‌ها و جنایت‌های پرچمی‌ها و خلقی‌ها و

> **آقای رهنوردزریاب، مگر فضای ایران از ۳۰ سال به اینسو کمتر از فضای کابل «رعب‌انگیز و پلیس‌سالار» بود که نویسندگان و شاعران آزادیخواه آن «ادبیات مقاومت» گرانسنگی بر ضد رژیم محمدرضاشاه و جمهوری اسلامی آفریدند و پا به پای مبارزه مردم بالیده رفت و عده‌ای از آنان جان شان را فدای پیکار آزادیخواهانه کردند؟**

☆- آقای رهنورد پس از آنکه دید دیگر رندی و تجاهل فایده ندارد، خجالتی‌بودن را یکسو گذارده و به سبکی عمیقاً «دیپلماتیک - ادبی» می‌نویسد:

«... هر چند من از رهگذر زمانی به هیچ گروه سیاسی وابستگی نداشتم، با این همه - عملا - هواخواه یک جناح «جریان دمکراتیک خلق» بودم. بسیاری از رهبران این جریان را از نزدیک می‌شناختم و از شیوه‌ها و شگردهای سیاسی این جریان پشتبانی می‌کردم.»

(مجله «آسمایی» شماره ۲۳)

با توجه به همین چند جمله به آسانی می‌توان پی برد که شما اگر چه منکر داشتن کارت هستید ولی عملاً طرفدار پرچم بوده، با رهبرانش دوستی داشته و از «شیوه‌ها و شگردهای» آنان پشتبانی می‌کردید و پرچم می‌گفتید و جان می‌دادید.

«رهگذر زمانی» یعنی چه؟ شما در خیانت‌آمیزترین دوره حیات این حزب میهنفروش «هواخواه» آن بودید یعنی به آن وابستگی «کارتی» نه بلکه مهمتر و بنیادی‌تر وابستگی «عملی» داشتید. شما و اکرم‌عثمان‌ها از رهبران میهنفروش این حزب مزدور چه فرق داشتید؟ اگر فرقی ماهوی را متمایز توانستید، لقب «کارمند شایسته فرهنگ» نوش تان باد!

وکم طالع بودن دیگر ملت ما اینست که اکثر سوراخ و سنبه‌های فرهنگی و مطبوعاتی کشور به اشغال ماشین‌های «ادبی» خادی - جهادی درآمده که تنها یاد دارند به یکدیگر نان قرض دهند، واصف، رهنورد، اکرم‌عثمان، پرتونادری، لطیف‌ناظمی، لطیف‌پدرام، لیلاصراحت وغیره را تمجید می‌نماید و آنان متقابلاً «استاد» عظیم‌الشان را؛ حلیم‌تنویر با رهنورد طرح دوستی می‌افکند و او متقابلاً این تروریست گلبدینی را می‌ستاید؛ قومندان حسین‌فخری، سرورآذرخش عافیت‌جو و تسلیمی را و او قومندان خادی را روی شانه‌های لرزان از ارتداد و سقوطش بالا می کند و همین طور تا به آخر. اینان با تمام نیرو می‌کوشند از برخورد شدید و افشاگرانه به خاینان ۷ ثوری و مخصوصاً ۸ ثوری جلو گرفته یا آن را طوری رقیق سازند که گویی حتی پرچمی و خلقی بودن خیانت نیست چه رسد وابستگی به «ائتلاف شمال» که نام خدا «حکومت اسلامی» را آوردند! اینان «بچه‌های» «خوب» اند و «بچه خوب سلام به هر کلان می‌دهد» و رهنورد، سیاف، فهیم، حلیم‌تنویر، دستگیرپنجشیری، اکرم‌عثمان، ربانی و... «کلان» اند!

«ائتلاف شمال»، چقدر چشم‌پارگی و بی‌وجدانی و بی‌ایمانی می‌طلبد.

و تا به این کار جامه عمل نپوشانید یاد تان باشد که هیچ کرسی و مقامی حتی صدارت و ریاست‌جمهوری (نخندید. وقتی فهیم‌خان به معاونیت ریاست‌جمهوری و وزارت دفاع و خاد صعود کند و عبداله‌خان به وزارت خارجه و یونس‌خان‌قانونی به وزارت معارف و خلیلی به معاونیت ریاست جمهوری و هادی‌شنواری به ستره محکمه و...، شما چرا نتوانید در این بیدادکده‌ی فاشیست‌های مذهبی، امیر یا رئیس‌جمهور شوید؟) نخواهد توانست لکه‌ی سیاه پرچمی و معامله گر بودن با بنیادگرایان را از پیشانی شما بشوید. علاوتاً این را هم از یاد نبرید که در این آفاق و انفس ولو همه‌ی نشریات در ستایش از شما و بقیه سرانجمنی‌ها مسابقه دهند، باز هم کافیست تنها «پیام زن» نقاب از چهره شما برگیرد تا حباب شخصیت، ارج و آوازه‌ی تان بترکد. زیرا ما با معیار نقش یک نویسنده آن هم در عقب‌مانده‌ترین کشور جهان سومی، شما و امثال شما را ارزیابی می‌کنیم، نقشی که طاهربن‌جلون نویسنده بزرگ مراکشی آن را چنین وضاحت می‌بخشد:

«شما به این کشور (الجزایر) می‌روید. مردی در کوچه آستین تان را می‌گیرد و می‌پرسد "توگفتی نویسنده هستی یعنی آنچه من فکر می‌کنم تو بیان می‌کنی. خوب. پس گوش کن...

اینست نقش نویسنده بطور ساده و مستقیم. نویسنده باید گوش شنوا داشته باشد در خدمت یک آرمان یا یک جامعه.

از نویسنده انتظار می‌رود که در زندگی متعهد باشد و در برابر مسایل چه ماورای‌طبیعی باشد و چه از امور سیاسی پیش پا افتاده موضع بگیرد. هر کسی او را فردی می‌داند دست اندرکار یعنی مسوول.»

و شما آقای رهنورد عمرک تان را اول وقف «شیوه و شگرد» میهنفروشان و سپس «قیادیان جهادی»، وقف جامعه‌ای اشغال شده و سپس قرون وسطایی کردید و قلمک تان را به جای تصویر سیمای میهن‌پرستان و آزادیخواهان که توسط روسها و سگان یا تبهکاران بنیادگرا از زندگی محروم شدند، در ستایش از واصف‌باختری‌ها، حلیم‌تنویرها، بیرنگ‌کوهدامنی‌ها و دیگر انجمنی‌ها و نیز سیاوش‌کسرایی‌ها خسته ساختید!

تا شماره‌های آینده که «حسابی» و «تا اندازه‌ای نمکین» به گفته‌های شما «بیشترینه»☆ در «آسمایی» و «فصلنامه رنگین کمان» نگاهی بیندازیم. ▣

☆- این «بیشترینه» هم از آن کلمات مورد پسند و شاخص نوشته‌های انجمنی‌های دانشمند و خوش قریحه است که دل آدم را بالا می‌آورد.

امحای بنیادگرایان ...

● به مراکز و منابع معین ایرانی اجازه داده نشود تا درکابل و سایر ولایات این چنین آزادانه و به دلخواه خود به تبلیغ ولایت فقیه و رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی پرداخته و از نظر مالی و سیاسی این و آن باند بنیادگرا را کمک کنند. طبعاً این اخطار شامل مراکز سایر کشورها نیز می‌شود که عمال شان همانند مزدوران ایران در سرزمین ما به فعالیت مشغول باشند.

● پاک کردن اردوی ملی و پلیس از وجود عناصری که از دوران میهنفروشان پرچم و خلق و جنایت‌پیشگان جهادی نشان خون و خیانت در آستین داشته باشند.

● تا زمانی که هر گونه تبعیض و ستم و امر و نهی نوع جهادی و طالبی بر زنان از بین نرفته است وجود وزارت زنان وکمیسیون حقوق بشر و ارگان‌های نظیر آنها جز زن‌فریبی و عوامفریبی و جهان‌فریبی معنایی نخواهد داشت.

● آزاد ساختن رادیو تلویزیون و سایر رسانه‌های برقی و چاپی از هر گونه نفوذ و تاثیر بنیادگرایان و سایر منابع و افراد ضد زن و ضد دموکراسی.

● بستن و اخراج آرگاه و بارگاه تمامی «سازمان‌های غیر دولتی» (اینجوها)ی متعلق به بنیادگرایان یا گماشتگان شان و نیز آنهایی که کارنامه روشنی در بازسازی و کمک به مردم مستحق ما نداشته، به وظیفه جاسوسی و گردآوری اطلاعات سرگرم بوده یا فعالیت‌های آنها عمدتاً در جهت خدمت به بنیادگرایان متمرکز بوده اند.

«می‌توان تعدادی از مردم را همه وقت و همه‌ی مردم را برای مدتی گول زد اما همه‌ی مردم را برای همیشه نمی‌توان فریفت.»

و این را تاریخ بار بار ثابت نموده است که آنانی که سعی در تحمیق مردم دارند، آخرالامر در چتل‌دانی تاریخ پرتاب خواهند شد. ▣

ماه دسامبر و...

همکاری نزدیک داشتند و توانستند در نخستین هفته‌های جنگ در دو سال پیش نیروهای طالبان را از شمال افغانستان ریشه کن کنند. اما رقابت میان این دو تثبیت شرایط شمال را که در ماه اکتبر از سوی حامدکرزی و یاری سازمان ملل متحد برای خلع سلاح تفنگداران آغاز شد، تهدید می‌کند. رامسفلد به آن دو گفت "من هفته‌ها در پنتاگون فعالیت‌های شما را - فعالیت‌های پیروزمندانه شما را - مطالعه کرده‌ام."

اما هیچ یک از گزارشگران رسانه‌های آمریکا این جرات را ندارند که به پیشینه‌ی این جنگ‌سالاران و یا رئیس جمهوران گذشته مانند صبغت‌اله مجددی و برهان‌الدین‌ربانی اشاره‌ای بکنند. آیا برهان‌الدین‌ربانی و یاران شمال او نبودند که با حکومت بیدادگرانه خود راه را بر طالبان گشودند؟ آیا ژنرال دوستم همان کسی نیست که در پی فروپاشی شوروی و آغاز فزون‌طلبی ترکیه و ادعای ایجاد امپراتوری ترک‌زبانان «جنبش ملی» راه انداخت و خود را در اختیار ترکیه قرار داد. اوکسی‌ست که در سفر پنهانی‌اش در پایان ماه جولای ۱۹۹۲ به ترکیه «جنبش ملی» دستکار خود را در خدمت این فزون‌خواهی سیاستمداران ترک قرار داد. طرفه اینجاست که همه کوشش‌های دولت ترکیه با موافقت و پشتبانی آمریکا انجام می‌گیرد که می‌کوشد ترکیه را نمونه یک کشور اسلامی غیرمذهبی یا «سکولار» جلوه دهد، حتی آن زمان که پارلمان ترکیه اکثریتش در دست حزب اسلام‌گرا ست.

اما آمریکا در راستای انجام خواست‌های خود ابایی ندارد که با دشمن دیروز خود سازش کند. در این مورد ویژه از یاد نبریم که در برنامه دراز مدت مسئله منابع نفتی جمهوری‌های آسیای میانه و انتقال آن به بازار جهانی مطرح است. من بارها اشاره داشته‌ام تا زمانی که روابط آمریکا و جمهوری اسلامی آمیخته به تنش است، آمریکا به افغانستان از دیدگاه یک گذرگاه می‌نگرد و برای ایمنی این راه به نیروهای شمال چون دوستم و عطامحمد نیاز دارد، و بر پایه این نیاز نمی‌تواند با آنان رفتاری خشن داشته باشد.

جالب است که این شیوه رفتار با این جنگ‌سالاران شمالی نیست که طالبان را از آن منطقه بیرون راندند. آمریکا در صورت لزوم حتی با «طالبان» هم پس از همه برخوردهای پیامد یازدهم سپتامبر آماده گفتگوست. هفته‌نامه «این‌دیس‌تایمز» در شماره ۲۱ جولای امسال خود خبری داشت که به راستی، باور آن دشوار می‌نماید اما واقعیتی‌ست که سیاست خارجی آمریکا را باز می‌تاباند که در آن سرنوشت ملت‌ها وکشورهای دیگر نقشی ندارد. هم اکنون در جریان برگزاری لویه جرگه به گونه‌ای پراکنده از «طالبان معتدل» گفتگو می‌رود.

در ماه جولای امسال نشریه پاکستانی «اژیا تایمز» (Asia Times) «از دیداری میان نمایندگان سرویس جاسوسی پاکستان "آی اس آی"، "اف بی آی" و رهبران طالبان گزارش داد که در پایگاه هوایی "سامونگلی" در نزدیکی کویته صورت گرفت. یکی از رهبران جهادی پاکستانی که ترتیب‌دهنده این دیدار بوده است با نشریه "اژیا تایمز" در این باره گفتگو کرده است. به گفته این منبع آمریکا چهار شرط برای شرکت آنان در دولت آینده افغانستان گذارده بود: "۱- ملاعمر که زیر پیگردست رسماً از کارکناره گیری کند ۲- جنگندگان غیرافغانی که به طالبان کمک می‌کنند باید از کشور خارج شوند ۳- طالبان همه سربازان آمریکا و موتلفان آمریکا راکه اسیر کرده است آزاد سازد ۴- افغان‌هایی که خارج از کشور شان و بویژه در آمریکا و انگلستان به سر می‌برند بتوانند به افغانستان بازگردند و بتوانند به مقامات دولتی دست یابند.» ظاهراً نمایندگان طالبان شرط نخست را نپذیرفته اند اما آماده بودند که در باره سه شرط دیگر گفتگو کنند.

در توضیحی که برای این دیدار و ضرورت آن آورده شده گفته شده است «دولت بوش بدین خاطر با طالبان تماس گرفته است که افغانستان به گونه فزاینده‌ای غیرقابل اداره کردن شده است. نظام مورد پشتبانی آمریکا در کابل فقط پایتخت را زیر کنترل دارد و در بیرون از پایتخت جنگ‌های چریکی با هدف گرفتن نیروهای آمریکا و هم‌پیمانانش بالاگرفته است».

در اینجا «این دیس تایمز» به نقل مستقیم گزارش «اژیا تایمز» می‌پردازد:

«بر پایه نظرات شخصیت‌های آشنا با شرایط، نیروهای مقاومت افغانستان در یک سال و نیم گذشته پس از سقوط طالبان تا چهار برابر نیروهایی که با شوروی می‌جنگیدند افزایش یافته است. علت کلیدی این امر در آن است که دولت پیشین طالبان گرچه پراکنده شده ولی همچنان در کشور پا برجا مانده است و پس از تسلیم در برابر اتحاد شمال بدون جنگ از سوی نیروهای فراوانی در افغانستان از جمله لایه‌های مذهبی تایید می‌شود. در حال حاضر کابل در دو دسته تقسیم شده است یکی نمایندگان طرفدار آمریکا و نیروهای بیگانه که به حامدکرزی وفادارند، دسته دومی که طرفدار روسها و ایرانیانند که نماینده آنان وزیر دفاع ژنرال فهیم و نیروهای «ائتلاف شمال» هستند. آنان آرام آرام به استوارکردن پایگاه‌های خود پرداخته اند تا به هنگام، به قدرت کامل بجهند»...

بازسازی‌های میان تهی

در همان روزها که واگذاری فرماندهی ایساف انجام می‌گرفت، اکونومیست ۱۶ اگوست نوشتار بلندی در باره افغانستان داشت. در جاهایی از این نوشتار نکاتی آورده شده بود که می‌تواند چون موزائیکی کنار هم قرار گیرد و تصویر واقع‌گرایانه از افغانستان به دست دهد.

سه چهارم افیون جهان و تقریباً تمامی هروئین اروپا از افغانستان ریشه می‌گیرد. خشکسالی هم پیمان دلالان افیون است همانگونه که با طالبان هم پیمان بود. پشتون‌ها در گذشته گله‌های دام خود را کوچ می‌دادند و اینک افیون معامله می‌کنند، می‌خرند و می‌فروشند... یک نگاه به نقشه افغانستان نشان می‌دهد که سه ایالت از پنج ایالت تولیدکننده افیون هلمند، ارزگان و قندهار ناامن هستند. کشت تریاک گسترش می‌یابد و همراه آن ناامنی هم بیشتر می‌شود».

«معامله مواد مخدر نهادینه شده است. اکنون در داخل افغانستان افیون به مرفین و هروئین تبدیل می‌شود و این به معنای پول زیادتری برای فرماندهان جنگ‌سالاران است که این امر پیوسته با کاربرد پیشرفته‌ترین و گرانترین جیپ‌ها نشان داده می‌شود. دموکراسی بازیچه دست فرماندهان ثروتمند از راه فروش مواد مخدر، شده است».

بی‌دلیل نیست که همین رسانه «اکونومیست» در هفته پس از آغاز کار لویه جرگه در شماره ۲۰ دسامبر خود می‌نویسد:

«در آخرین روزهای ماه آگوست یک گردهمایی در کابل ترتیب داده شد که در آن «شورای اصلی کابل» موجودیت خود را اعلام کرد. به گفته آقای عبدالحمیدمبارز معاون وزارت اطلاعات و فرهنگ دولت آقای کرزی «شورای نامبرده از سوی مردم کابل فراهم آمد و آقای سیدمخدوم‌رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ افغانستان را به ریاست خود برگزید».

اما روز بعد رقیبانی که شورای دستکار دولت کرزی را نمی‌پسندیدند و «سر خود را بی‌کلاه دیدند» به میدان آمدند و چنانچه رادیو فرانسه در ۲۹ آگوست گزارش داد در ۲۸ آگوست شورای دیگری با حضور جهادی‌های سرشناس چون برهان‌الدین‌ربانی، صبغت‌اله‌مجددی، عبدالرب‌رسول‌سیاف و محمدیونس‌قانونی فراهم آمد. باشندگان در این گردهمایی ضمن پرخاش به «شورای اصلی کابل» رئیس منتخب آن سیدمخدوم‌رهین را «ملحد» خواندند. در این گردهمایی ملاتاج‌محمد راکه والی کابل است به ریاست این شورای دوم برگزیدند.

این نمونه به روشنی رقابت‌ها و هم‌چشمی‌های شدید میان دولتیان و غیردولتیان را نشان می‌دهد.

برای من شنیدن و خواندن این امر که قانون اساسی آینده افغانستان در تطبیق با قوانین شریعت اسلامی شکل می‌گیرد سخت دردآورست. زیراکه در این امر زیر پاگذاردن حقوق زنان را می‌بینیم. در نوشتار امروز خودم مجالی برای پرداختن به آن نبود اما آن را هرگز از یاد نخواهم برد و به هنگام به آن خواهم پرداخت. دردناک است که در دو سال گذشته آقای کرزی، به موازات بنیادگرایی آقای جرج‌بوش دوم، گام به گام در راستای کنار آمدن بامذهبی‌ها تن به مصالحه داد. امروز با افسوس باید گفت شرایط زیست زنان افغانستان جدایی چندانی با دوران جهادی‌ها و طالبان ندارد و ناظران سیاسی هم در این زمینه کمتر بر این سیاست ویرانگر و نامردمی خرده می‌گیرند. این واقعیت یک بار و برای همیشه باید آشکار گفته شود که تطبیق قوانین اسلامی با موازین حقوق بشر امری ناشدنی‌ست و هر چه در این زمینه گفته شود یا فریب است و یا افسانه. اگر من برای خانم عبادی تفاهم نشان می‌دهم، هرگز به معنای پذیرش ادعای او نیست که این امر را ممکن می‌داند. این تفاهم برای شرایط زیست او در زیر فشار تحمل‌ناپذیر جمهوری اسلامی ست و بس. («شهروند»، شماره ۸۵۰، ۲۶ دسامبر ۲۰۰۳)

انسانگرایی فراسوی مرزها

آزمون‌های دلپذیر

در میان مهربانی‌های بیکرانی که در دوران بیماریم نصیبم شد، چند تایی به گونه‌ای ژرف بر من تاثیر گذارد که آنها را با شما عزیزانم در میان می‌گذارم. گذشته از دوست نازنین و پزشک درمانگرم که با دقت و تیزبینی درخور ستایشی در یک معاینه سالانه - بی آن که کوچکترین نشانه یا عارضه‌ای از بیماری در میان باشد - در بازبینی‌های پی در پی سرانجام بیماری مرا که با کاهش یاخته‌های قرمز خون خود را نشان داده بود باز شناخت و به هنگام به درمان آن پرداخت، شماری از دوستان پزشک دیگر در دوران بیماریم پیوسته با همه گرفتاری‌های حرفه‌ای شان به دیدارم می‌آمدند و با حضور تسلابخش خود مرا شاد می‌کردند و با توصیه‌های دلسوزانه شان به من نیرو می‌بخشیدند. از این رهگذر من خود را وامدار این دوستان می‌دانم و صمیمانه از آنان سپاس می‌گذارم.

چنین بود دیدار دوست نازنین دیگر، سراینده دلیر و بی‌پروای معاصر خانم میناصدی، که گذشته از پرس‌وجوی تلفنی پیاپی از سوئد آنگاه که برای انجام برنامه‌ای به کانادا می‌آمد، برنامه سفرش را طوری تنظیم کرد که در واشنگتن از من دیدار کند که به راستی دیدارش برایم بسیار شادی‌بخش بود که سپاسگزارش هستم.

اما از اینها دلپذیرتر دیدار «تهمینه» عزیز از یاران (راوا) «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بود. او در سفری که برای روشنگری به آمریکا داشت که طی آن به یک رشته سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها در گردهمایی‌های دانشگاهی پرداخت، چند بار با تلفن جویای حالم شد و دو بار نیز به دیدنم آمد که مرا سخت شرمنده این همه مهر کرد. در دوران بیماری، شادی از بهترین داروهای درمان‌کننده و نیروبخش است و دیدار «تهمینه» برای من دنیایی از شادی به همراه داشت که از او و دیگر دوستان «راوا» که تهمینه پیام‌آور آنان بود با همه وجود و قلبم سپاسگزارم.

کار زیبای دیگری که این دوست مهربان کرد، به همراه آوردن دو تن از هم‌اندیشان آمریکایی‌اش بود که آنان نیز راه سنگلاخی و دشوار «راوا» را همپای زنان دلیر افغانستان می‌پیمایند. حضور مهرآمیز آنان نیز شادی فزاینده‌ای بود که آن را وامدار تهمینه عزیز هستم. زیرا او بوده است که ترجمانی هماهنگی احساس و اندیشه من با آنان را بر عهده داشته است، گرنه آنان چه همبستگی و نزدیکی با من داشتند. یکی از آن دو که در بار دوم نیز همراه تهمینه گرامی به دیدار من آمد خانم «ان.ای.برادسکی» (Anne E. Brodsky) بود. او استاد بخش روانشناسی و برنامه پژوهش‌های زنان در دانشگاه مریلند، شهر بالتیمورست. من در گذشته گزارش‌هایی واقع‌گرایانه ـ از آن گونه که در رسانه‌های آمریکا کمیاب است، در «واشنگتن پست» و در هفته‌نامه «این دیز تایمز» که از سال‌ها مشترک آن هستم، در زمینه افغانستان و مبارزه درخشان و خستگی‌ناپذیر زنان آن سرزمین از او خوانده بودم. اما هیچگاه بخت آشنایی از نزدیک او را نداشتم. این از پرتو مهر تهمینه و دوستان «راوا» بود که با او از نزدیک آشنا شوم. کتاب تازه او «با همه نیرویمان» (With All Our Strength) گزارش گسترده‌ای‌ست از «راوا».

او به عنوان یک استاد دانشگاه در کشوری که همگان را تنها به داشتن رفاه و آسودگی دل خوش می‌دارند، به راستی می‌توانست و می‌توانند همانند هزاران بانوی جوان دیگر که کار دانشگاهی دارند و تنها در بند پیشرفت پایگانی (سلسله مراتب) خویشند و در این زمینه هم ـ با وجود دشواری‌های تبعیض جنسی که همچنان در این کشور موج می‌زند ـ راه تا حدودی به رویشان باز است، در اندیشه زندگی آرام خویش باشد و نیروی جوانی خویش را در فراهم آوردن زندگانی آرام دوران سالمندی‌اش به کار گیرد. اما او به راستی از جنم دیگری‌ست. او برای تنظیم این کتاب رنج سفری پرملال را به جان خرید و توانست بر دشواری‌های دست یافتن به مرجع درخور اطمینان و «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» پیروز شود. او سایش روح را بر آسایش تن برتر شمارد و دانسته و آگاهانه به رسالتی ارجمند اندیشید. از پیکره‌هایی که در این کتاب آورده شده و شماری از آنها حاصل عکس‌برداری‌های شخصی نویسنده است به روشنی بر می‌آید که او همانند نویسنده‌های بازاری دیگر تنها تماس با «مقامات رسمی» را برای ارائه «واقعیات» بسنده نمی‌شناسد. او می‌توانست از این سفر یک رشته «رپورتاژ» برای رسانه‌های «جریان اصلی» فراهم آورد که با درآمدی سرشار همراه می‌بود. اما او نه تنها چنین نکرد، بلکه گذشته از پذیرا شدن رنج فراهم آوردن این اثر مستند که به صورت کتاب انتشار یافته، همه درآمد فروش آن را نیز به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ارمغان کرده است. ▣ («شهروند»، شماره ۸۳۶، ۷ نوامبر ۲۰۰۳)

باقی در شماره آینده...

فرهاد مهراد سیاسی ترین...

برمی‌خوریم که تقریباً کلیه هنرمندان مشهور افغانستان طی ۲۵ سال اخیر به شدت منفعل، خنثی، عقب‌مانده، غیرسیاسی، شدیداً محافظه کار و در خدمت رژیم‌های پوشالی پرچمی و خلقی یا تروریست‌های بنیادگرا بوده‌اند. آوازخوانان ما علیه روسها چیزهایی خواندند اما با فاشیزم «ائتلاف شمال» و طالبی آشکار یا نهان کنار آمدند و بسیاری از آنان از سر ناآگاهی یا ترس یا هر دو برای «احمدشاه‌مسعود» دست کم یک «مجرایی» داده‌اند!

هیچ سینماگر این کشور از خیانت‌ها و تبهکاری‌های جلادان «ائتلاف شمال» فلمی نساخت و فقط طالبان را هدف قرار دادند که رضایت باندهای جهادی را نیز در بر داشت و دارد. فلم «اسامه» که به شهرت جهانی دست یافته، تنها وحوش طالبی را هدف قرار داده و هیچ اشاره‌ای به جنایت‌های برادران کثیفتر آنان در «ائتلاف شمال» ندارد. که البته این به هیچ وجه مسئله‌ی منابع جایزه‌دهنده به فلم مذکور را تشکیل نمی‌داده است، در حالیکه مبارزه علیه «ائتلاف شمال» مسئله‌ی حیاتی و مماتی مردم ما به حساب می‌رود. آقای صدیق‌برمک با این فلم که به یاری ایرانیان طرفدار «سپه‌سالار نابغه» درست شده، در حقیقت به نوبه خود دَینش را به تبهکاران بر سر اقتدار ادا کرد و در خاک پاشاندن بر سر چهار سال تاریخ خونخواری و تجاوز و بی‌ناموسی «ائتلاف شمال» سهیم شد. علاوه بر این، مردم ما از وی می‌پرسند که با وصف آنهمه درآمدهای هنگفت از قبل نمایش و فروش فلم «اسامه»، چرا دخترک بی‌پناه و گدایی چون مرینه گلبهاری و دیگر بازی‌کنان چشم و گوش بسته و معصوم آن بی‌نصیب مانده‌اند؟

به همین گونه دست نقاشان و مجسمه‌سازان ما نیز برای ترسیم استبداد مذهبی بی‌مانند «قیادیان جهادی» هرگز به حرکت درنیامد.

آوازخوانان مبارز ایران با پذیرفتن هر خطری صریحاً شعار واژگونی رژیم ولایت فقیه را سر می‌دهند ولی هنرمندان ما می‌کوشند اول یک پنجه آواز برای «سردار کثیرالابعاد» سر دهند و بعد بفرمایند که «سیاست کار ما نیست»! اکثر آوازخوانان ما برای «کابل جان» خواندند ولی هیچکدام جرئت ننمود بگوید خون کابلیان را کدام خاینان بر خاک ریخته و شهر را به ویرانه‌ای وحشتزا بدل ساختند.

با یاد فرهاد و فرهادهای ایران، هیولای خموشی و ذلت اغلب هنرمندان خود ما بیشتر و وهم‌آورتر عرض اندام می‌نماید.

هنرمندان ما چه وقت سلاح شان را به منظور نبرد علیه بنیادگرایی و برای دموکراسی و آزادی از نیام برخواهند کشید؟ ▣

سایت فرهاد www.farhadmehrad.com

درباره تبهکاران ...

پدرش بود که خون‌آشامترین تروریست‌های اسلامی مثل گلبدین، مسعود، سیاف، ربانی وغیره را تمویل و تجهیز کرد. و این بدترین خیانت پدرش به مردم ماست که او باید از آن عذرخواهی نماید. اما دنیا می‌داند که طالبان ساخته و پرداخته پاکستان و مشخصاً رژیم او از طریق جنرال نصیراله‌بابر است و به آن جهت به صحنه آورده شدند که شاید از مزدوران جهادی کاراتر باشند.

علاوتاً وزیر اطلاعات سابق پاکستان نثارمیمن در ۳۰اگست ۲۰۰۲ به خبرنگاران اظهار داشت: «محبت و علاقمندی بی‌نظیربوتو به طالبان کاملاً عیان است. او با طالبان و القاعده رابطه‌ای نزدیک داشت که امروز پاکستان باید بهای گزاف آن را بپردازد.»

بازهم قوله‌ای از شهنوازتنی

شهنوازتنی که از پستی جاسوسی برای «کی‌جی‌بی» به پستی متعفن‌تر همدستی با گلبدین سقوط کرد، در مصاحبه با نشریه «لیکوال» چاپ پشاور («فرنتیرپست»، ۱۲ دسمبر ۱۹۹۷) گفته است:

«داکترنجیب نه به حزب وطن خودش اعتماد داشت و نه به دستگاه دولتی.»

درست همانطوری که خود این میهنفروش دو آتشه نه به حزبش اعتماد کرد و نه به دستگاه دولتی‌اش و با بی‌شرافتی تمام خود را به دامن گلبدین جنایتکار انداخت.

کلید اسماعیل در دست کیست؟

«دیده‌بان حقوق بشر» در ۶ نومبر ۲۰۰۲ در گزارشی راجع به اسماعیل «امیر هرات» گفت:

«رامسفلد پس از دیدار با اسماعیل او را فردی «جذاب» توصیف کرد. نظامیان ایران و امریکا هر دو در هرات حضور داشته و منظماً با اسماعیل و اعضای حکومتش دیدار می‌کنند و هر دو جانب کمک‌های نظامی و مالی به او و قومندانانش تحویل می‌دهند.

امریکا و ایران تاثیر شدیدی بر اسماعیل دارند. آنها او را در جایی قرار دادند که اکنون هست. اکنون آنها مسئولیت دارند که او را از کثافتکاری باز دارند.»

«ائتلاف شمال» سوداگران هروئین
چرا بریتانیا نیروهایش را از افغانستان خارج کرد؟

روزنامه «گاردین» در مقاله‌ای به قلم رابرت‌فسک نوشت: «یکی از رضاکاران انگلیسی در کابل اعلام داشت:

«خروج نیروهای انگلیسی کار درستی بود. آنان درک کرده بودند که امریکا علاقه‌ای جدی به بازگرداندن قانون و نظم ندارد. آنان می‌دانستند که امریکاییان موفق نخواهند شد بنابرین به زودی از صحنه بیرون رفتند. امریکاییان می‌گویند خواهان صلح و ثبات اند. اگر واقعاً چنین است پس چرا نمی‌گذارند «ایساف» به دیگر شهرهای بزرگ هم حضور یابد؟ چرا امریکاییان به دوستان جنگ‌سالار خود اجازه می‌دهند بر تمام کشور ستم و اذیت و تعقیب روا دارند؟»

امریکا دو جنگ را در زمان واحد نمی‌تواند به پیش براند. پس به خاطر پایان «جنگ امریکا علیه تروریزم» در افغانستان - جنگی که «ائتلاف شمال» این سوداگران هروئین را در کنترول دولت افغانستان فعال مایشاء ساخته، بسیاری از افراد القاعده را آزاد گذاشته و هرگز موجب صلحی در کشور نبوده - باید جنگ دیگری در عراق داشته باشیم.» («نیوز»، ۱۶ اگست ۲۰۰۲)

جنرال حمیدگل و طالبان و اسامه

«جنرال حمیدگل رئیس سابق «آی‌اس‌آی»، مشاور ربانی و پدر خوانده تمام جنایتکاران جهادی گفته است که اسامه یا طالبان در حادثه ۱۱ سپتامبر دست نداشته‌اند.

طالبان برای تامین صلح و آرامش در افغانستان جهاد را راه انداختند. تبلیغات در مورد اعمال محدودیت‌ها علیه زنان از سوی طالبان نیز غلط اند. («دان»، ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲)

ولی مرشد و مشاور پاکستانی ربانی جلاد نمی‌داند که ولو ثابت شود که طالبان و اسامه پشت فاجعه ۱۱ سپتامبر نبوده‌اند، اینان برای مردم ماکماکان مرادف مرگ و مرض و مصیبت و مرداری اند درست مثل برادران «ائتلاف شمال» شان.

مطلب ذیل درباره پدرخوانده‌ی درجه یک «قیادیان جهادی» جالب است:

ربانی، سیاف، مسعود، گلبدین
در جیب «سی‌آی‌ای»
از زبان یک پدرخوانده

راز آشکار وابستگی جنایتکاران بنیادگرا و همدستان شان به «سی‌آی‌ای» را حتی یکی دیگر از پدران ایدئولوگ پاکستانی اینان به نام عابداله‌جان نیز نمی‌تواند پنهان دارد. او در مقاله‌ای در («فرنتیرپست»، ۲۷ جولای ۱۹۹۹) می‌نویسد:

«فرق بین «اسامه تروریست» و مجاهدان احمدشاه‌مسعود یا برهان‌الدین‌ربانی، یا جنرال عبدالرشیددوستم، گلبدین‌حکمتیار، یونس‌خالص یا عبدالرب‌رسول‌سیاف یا سیداحمدگیلانی یا

صبغت‌الله‌مجددی یا محمدنبی‌محمدی این است که اینان را «سی‌آی‌ای» تمویل و تنظیم می‌کرد... درحالیکه اسامه آن منبع و امکان را برای بیرون راندن اشغالگران خارجی در اختیار ندارد.»

حضرتعلی فرار دهنده‌ی اسامه

جنگ‌سالار حاجی‌محمدزمان مدعی شده که مکرراً به اهل رسانه‌ها گفته است که قبل از حمله نظامی وسیع بر توره‌بوره نیروهای حضرت‌علی قومندان جلال‌آباد راه را برای فرار اسامه مساعد ساخت. «در عملیات افراد من سمت راست توره‌بوره را تحت نظر داشتند و سمت چپ را حضرت‌علی و از همین راه او اسامه را فرار داد. سه نفر از افراد حضرت‌علی به نام‌های الیاس‌خیل، معراج‌الدین و حسن‌خان نیز با تلفن‌های ماهواره‌ای شان لادرک می‌باشند زیرا هر سه آنان همراه اسامه فرار کردند.» («نیوز»، ۲۱ دسامبر ۲۰۰۲)

ولی آقای حاجی‌زمان متوجه نیست که اکنون چه فایده دارد. او اگر واقعاً مخالف جنایتکاران جهادی بود مدتها پیش باید حسابش را از آنان پاک می‌نمود یا اگر حالا چنین تصمیمی دارد باید پرده‌ی خیانت‌های حضرتعلی و شرکا را تا آخر بدرد.

«استاد» در ستایش از طالبان و نکوهش از «سالار شهیدان»

«قهرمان ملی کثیرالابعاد» را می‌دانیم که چه تحلیل نابغه‌واری از طالبان داشت. اینک درک «امیر»اش از آن تبهکاران قرون وسطایی را ببینیم:

«من طالبان را می‌ستایم. آنان صلح را مجدداً به افغانستان برگردانده‌اند.»

و درباره جنگ جاری وقت علیه طالبان به سرکردگی احمدشاه‌مسعود گفت:

«جنگ ما علیه روس‌ها جنگی مقدس بود و نبرد ما علیه کمونیست‌های افغانستان نبردی مقدس. اما در شرایط حاضر دین ما به ما اجازه ریختن خون برادران مسلمان را نمی‌دهد. به این سبب من شخصاً احساس می‌کنم که جنگ جاری در افغانستان ماهیتاً جنگی بی‌فایده و غیراسلامی می‌باشد.» («ویکندپست»، ۳ سپتامبر ۲۰۰۰)

یعنی «استراتژیست بزرگ» جنگی بی‌فایده و برادرکشانه را پیش می‌برد و از این رو نه هرگز شایسته نام «قهرمان ملی» بلکه حتی پس از مرگ سزاوار محاکمه به عنوان یک جنگ‌سالار است!؟

آیا ریشه تضاد بین باند فهیم و قانونی و... و استاد شان در نظرات فوق‌الذکر «استاد» نهفته است؟

طالبان، فخر پاکستان و ننگ افغانستان

طالبان در پاکستان توسط تاریک‌اندیش‌ترین احزاب مغزشویی و تربیت شده‌اند. مولاناسمیع‌الحق رئیس یکی از این احزاب گفت: «اکثر وزیران و فرماندهان دولت طالبان، فارغ‌التحصیلان دارالعلوم حقانیه و سایر نهادها هستند و ما به آنان افتخار می‌کنیم.»

بی‌نظیربوتو در مصاحبه‌ای با سرویس جهانی BBC، در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۶ اظهار داشت که مدارس دینی توسط بریتانیا، امریکا، عربستان سعودی و پاکستان طی جهاد علیه اشغال شوروی ایجاد گردیدند. بناً نباید پاکستان به تنهایی مسئول نتایج جاری مدارس پنداشته شود.

این تفی است به روی باند «سپه سالار» که طالبان را «جنبشی خودجوش» می‌فرمودند.

دعوت گلبدین را کی لبیک خواهد گفت؟

گلبدین پس از آنکه از منفجر شدن با حمله راکتی ولی‌نعمت‌های امریکایی‌اش جان سالم بدر برد، اعلامیه‌ای صادر نموده و در آن ضمن رجزخوانی‌های بسیار از افغان‌ها خواست تا به جهاد علیه نیروهای امریکایی و انگلیسی به پا خیزند!

ولی ما به دو نکته باور داریم و فکر می‌کنیم به استثنای برادران هم‌ایدئولوژی این جنایتکار («ائتلاف شمال»، طالبان و القاعده) اکثریت قریب به اتفاق مردم با ما همنوا خواهند بود که:

۱) مردم افغانستان برای کسب استقلال و آزادی و دموکراسی به حرف هر کسی گوش خواهند کرد به استثنای گپی که از حلقوم این جلاد بدکاره و رسوا و برادرانش چون سیاف،

Hekmatyar calls for jihad against US, UK

Says Bush following into Brezhnev's footsteps; terms Shahi Kot operation a failure; reminds American troops of Jagdalak war

Behroz Khan

PESHAWAR: Former Afghan

liberate their homeland from foreign occupation," Hekmatyar said.

He said the CIA and Pentagon authorities have

"emulating" him in his aborted experience.

"Bush's arrogant and cowboy

ربانی، فهیم وغیره برآید.

۲) قرار معلوم به ندای این دلبر سابق «آی اس آی» و «سی آی ای» هیچ کس پاسخ مثبت نخواهد داد به استثنای کریم کرینکار و یوسف سرخه.

«بش دروغگو و جنگش تجاوزکارانه است»

سکات ریتر Scott Ritter سرباز سابق نیروی دریایی امریکا که از بازرسان اسلحه بلندپایه‌ی ملل متحد، ۷ سال در عراق بود در کنفرانسی مطبوعاتی در ملل متحد اظهار داشت که ملل متحد با خلع سلاح کردن عراق وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد ولی رئیس جمهور بش بر پایه «یک دروغ» به سوی جنگ رفت. او مدعی شد که اداره بش در باره برنامه تسلیحاتی عراق به مردم وکنگره امریکا دروغ گفته است و خواستار «تغییر رژیم» در انتخابات آینده امریکا شد.

او ضمن اعلام انتشار کتابش به نام «Frontier Justice, Weapons of Mass Destruction and the Bushwacking of America» ابراز داشت که کوفی‌عنان بی‌جرئت است و رئیس سابق تیم بازرسی اسلحه هانس بلیکس «یک روشنفکر اخلاقی و بزدل می‌باشد.» او در کتابش مدلل می‌سازد که هیچ مدرکی مبنی بر وجود اسلحه کیمیاوی و یا بیولوژیکی در عراق در دست نیست و بنابرین «امریکا به جنگی غیرقانونی و تجاوزگرانه پرداخته است.» (۱۶ جولای ۲۰۰۳)

نلسن ماندلا و امریکا

ماندلا در مصاحبه‌ای با مجله «نیوزویک» ضمن انتقاد از هدف سیاست‌های امریکا که جلب رضایت شرکت‌های نفتی و تسلیحاتی است، گفت: «اگر به مسایل دقیق شویم درخواهیم یافت که برخورد امریکا تهدید برای صلح جهانی است.» («دان»، ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۲)

ربانی، فهیم و شرکا و لاجوردهای ارگ

بنابر گزارش «USA Today» به زودی پس از سقوط طالبان، دولت تازه افغانستان دریافت که ۱۰ تن لاجورد کاخ ریاست جمهوری به سرقت رفته است. این سنگ گرانبها در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۳ در دوران سلطنت ظاهرشاه جمعآوری شده بود و علی‌الرغم جنگ‌ها، قحطی و بی‌قانونی‌ها، طی ۳۰ سال دست نخورده باقی مانده بود.

اولین عناصر مظنون قومندانان طالبان می‌باشند که در نوامبر از کابل فرار کردند و دوم جنگسالاران «ائتلاف شمال» که پیش از رسیدن نیروهای امریکایی به کابل ریختند. مقامات رسمی دولت کرزی مایل به صحبت در مورد این دزدی نیستند مخصوصاً که بدانند «ائتلاف شمال» مشکوک قلمداد خواهد شد.

برخورد دوگانه پرویزمشرف به مزدوران طالبی

جنرال پرویزمشرف زمانی طالبان بربرمنش را که مثل حاکمان سابق پاکستان مزدوران بیسواد و احمق و آسانی تشخیص کرده بود، اینطور می‌ستود:

«طالبان بسیار پسانتر آمده وکشور را با زور و پشتیبانی مردم افغانستان از نو متحد ساختند. گروه‌های مسلح مخالف مثل پر کاه به هوا شدند زیرا بر ضد قدرت مردم بودند. بنابر معلومات همه جانبه ما، من مطلقاً بر آنم که مردم افغانستان علی‌الرغم خشکسالی وگرسنگی به طور کامل پشت سر طالبان قرار دارند.» («نیشن»، ۲۲ مارچ ۲۰۰۱)

اما فقط یک سال بعد همین فرد شرم و مسئولیت حمایت از وحوش طالبی را اینچنین متوجه بی‌نظیربوتو می‌داند:

«یک افسر نظامی در دولت بی‌نظیربوتو (منظور جنرال نصیراله‌بابر است) طالبان را به وجود آورد. او عادت داشت که طالبان را با افتخار «بچه‌هایم» بخواند.» («نیوز»، ۱۰ اپریل ۲۰۰۲)

ما دایماً تاکید نموده‌ایم که پاکستان یا هر کشور دیگری نمی‌توانست و نخواهد توانست در افغانستان خاینانه به مداخله بپردازد مگر اینکه قبل از همه سگ‌های زنجیری شان را در کشور ما دست و پاکنند و تا زمانی که این سگ‌ها از افغانستان ما چخ نشده اند، زمینه مداخله پاکستان، ایران، عربستان وغیره کماکان موجود خواهد بود.

طارق‌علی و بنیادگرایان

چنانکه می‌دانیم طارق‌علی نامدارترین روشنفکر پاکستانی تبار مقیم انگلستان می‌باشد. او مخصوصاً پس از حمله امریکا بر عراق سیاست‌های آن دولت (امریکا) را مورد انتقاد شدید قرار داده و در نهایت آن را محکوم به شکست می‌داند.

اما او در این نوع انتقاد از امریکا تا حدی پیش می‌رود که از حرکت‌های بنیادگرایان در پاکستان نیز اظهار خرسندی می‌نماید. طارق‌علی در سفری که در سال گذشته به پاکستان داشت در ارتباط با تظاهرات وسیع احزاب بنیادگرایی پاکستان گفت که اعتراض این هزاران نفر وابسته به احزاب اسلامی به این مفهوم ستایش‌انگیز است که تنها مورد حفظ آبرو برای توده‌های این کشور به شمار می‌رود! («نیوز»، ۱۵ می ۲۰۰۳)

با این منطق آقای طارق‌علی، پس وجود سرطان بنیادگرایی در

افغانستان هم باید برای مردم موهبتی به حساب آید!

بی‌نظیربوتوهای وطنی

در «نیوز»، ۱۴ اگست ۲۰۰۳) کارتون نامه‌ای چاپ شده از فاروق‌زمان که در آن می‌خوانیم: «به زودی پس از محکوم شدن بی‌نظیربوتو و آصف‌زرداری توسط یک محکمه سویس، بی‌نظیر در لندن در حضور داکترطاهرقادری به عضویت مادام‌العمر تحریک منهاج القرآن درآمده و ۱۲۰ پوند حق‌العضویتش را پرداخت. آیا این رجوع به حزبی مذهبی به خاطر کاهش درد زخم وجدان و پرداخت حق‌العضویت «خیرات» با نیت پاک و به خاطر رفع تمام پلیدی‌ها بوده است؟»

و اکنون ما در افغانستان خود چقدر بی‌نظیربوتوهای زن و مرد داریم که نه به منظور «آمرزش» جنایت‌های شان بلکه عمداً به منظور چوکی و مقام، چپاول، انتقام‌گیری‌ها، پول‌اندوزی، ارتکاب خیانت‌ها و تبهکاری‌های مختلف، خود را به احزاب بنیادگرا می‌فروشند. اما جامعه که از لوث بنیادگرایی پاک شود، بازار اینگونه پستی‌ها و بیشرافتی‌ها هم به کسادی می‌گراید.

عبدالحکیم مجاهد هم پلّتی وهی

عبدالحکیم مجاهد چی په واشنگټن کی یی د افغانستان په سفارت کی د ملاعمر د سفیر کیدلو خیانت او ننگ منلی ؤ، د یو بیشرمه مدرسه‌ای هلک په شان یی د ۲۰۰۱ د دسامبر په ۲۸ اعلام کړو چی: «زه لومړی افغان یم او خلکو او هیواد ته می خدمت کول لومړنی دنده ده. ملاعمر یو افراطی مذهبی او غیرسیاسی ؤ



چی د هیچ چا خبری ته یی غوږ نه‌نیو او د اسامه د اغیزی لاندی ؤ.»

د یو هار، بی‌سواده او د اسامه او پاکستان چوپړه ملا سپک غلام نه‌وایی چی ځرنگه یو ځلی پوه شو چی د ملاعمر «ډیپلماټ» په کیدلو سره خپلو خلکو ته خیانت کولو؟ هغه نه‌پوهیږي چی که د زور دنده حخه یی یوه هم ملاعمر او «شمالی ائتلاف» او د دوی په شان نورو ته خدمت کول وی، د خیانت او شرم داغ به یی تل په تندی وی. همدا شان هغه نه‌پوهیږي چی که هر څومره ځان ته «افغان» ووایی او «خلکو او وطن» ته د خدمت کولو ښخه خبری کول او دا شان نور نشی کولای د هغه غاړه زمونږ د خلکو د منگلو ښخه خلاصه کړي. په نوم بدلولو سره هیڅ کار مخ ته نشی تلای. آیا زمونږ خلکو جنایتکاره جهادیان چی خپل نوم په «شمالی ائتلاف» او «جبهه متحد ملی» بدل کړو، بخښلی چی عبدالحکیم مجاهد به‌وبخښي؟

هغه او د هغه په شان نور تر څو چی وطن او خلکو ته په خپلو یو یو خیانتونو اعتراف ونکړي، د طالبانو یا «شمالی ائتلاف» وروړنو د ځیره بدلوونکو عواملو نه په غیر به بل څه ونه‌گڼل شی. ▣

شاعران مقاومت ...

می‌غریود
و درنده‌ی وحشی را
به نیزه‌ی آتشین
فرو می‌کوبد.

شاملو در پایان مقدمه‌اش می‌نویسد: «مترجم اشعار و نویسنده‌ی این یادداشت نکته‌ی دیگری به خاطرش نمی‌آید که تذکرش لازم یا مفید باشد، جز این که هیچ‌کس حتی برای یک لحظه نباید گرفتار این خوش خیالی باطل شود که با شکست آلمان هیتلری فاشیزم برای ابد به گور سپرده شده است یا با سرنگون شدن حکومت سرهنگان در یونان، سرهنگان سراسر جهان بدین نتیجه‌ی تاریخی رسیده اند که سرنیزه و گلوله برای حکومت‌کردن وسیله‌ی قابل اعتمادی نیست. چراکه اوباش و اراذل با مغز و منطق اندیشه نمی‌کنند و لاجرم هرگز از تاریخ چیزی فرا نمی‌گیرند.

این را همیشه به یاد داشته باشیم!»

شاعران مردمی یونان در امیدکُش‌ترین لحظات زندگی از امید و عشق و پیکار گفته اند. و ما بدون آنکه پای مقایسه در میان باشد، احساس درد می‌کنیم که «شاعران» انجمنی ما چگونه ازکنار خاکستر و پاره‌های جسم برادران و خواهران خود در کشتارگاه‌های پلچرخی، صدارت وغیره چنان سرخوش و بی‌اعتنا گذشتند که انگار چیزی را ندیده اند. و با این حال آقایان و خانم‌های مذکور با وقاحت بی‌نظیر طبل «مقاومت درونمرزی» را به سینه می‌کوبیدند. و اکنون هم بدون شرمسار بودن از گذشته‌ی در خدمت اشغالگران، پوشالیان و «قیادیان جهادی» خود، نوحه گر «قهرمان ملی» و دعاگوی سرِ سلسله‌جنبانان جنایت پیشه‌ی وی اند و آنان چنین اند زیراکه همانند «اوباش و اراذل با مغز و منطق اندیشه نمی‌کنند» بلکه چوکی و مقام و عافیت‌طلبی و زنده ماندن به هر قیمت، معیار، منطق و اندیشه»ی این «اسهالیان» را تشکیل می‌دهد. ▣

گزارش‌ها از کشور پامال ...

(شیب‌کوه قلعه کاه) مقرر می‌گردد. وی چون ماهراذیت مردم ودزدی بود، مردم آن منطقه خیلی به تنگ آمده خواهان برطرفی‌اش شدند و از دست وی نزد والی فراه عبدالحی‌نعمتی و قوماندان امنیه امیرمحمدنوری شکایت کردند. حتی مردم قریه نوبر از والی با گریه می‌خواستند ویس را تبدیل کنند یا ما فرار می‌کنیم. مقامات دولتی به خواست مردم توجه نمی‌کنند و ویس کماکان فغال باقی می‌ماند. او به فکر اخلال عروسی پسر غلام‌فاروق از قریه نوبر در ساحه شیب‌کوه می‌افتد. همه افراد قریه به سرکردگی فاروق تصمیم می‌گیرند تا جواب ویس را بدهند. آنان هم مسلح شده در راه ویس به تاریخ ۱۰ سنبله کمین نموده در نتیجه ویس را با سه نفر افرادش به قتل می‌رسانند. بعداً هیئتی از ولایت جهت تحقیق مسئله به محل اعزام می‌گردد. فاروق به آواز بلند اعلام می‌دارد که او این کار را کرده‌است. هیئت از فاروق می‌خواهد به ولایت برود. فاروق رد نموده می‌گوید: اگر حکومتی وجود می‌داشت حرف مردم را می‌شنید.

ب. ا.

بیچارگی دولت و اقدام خوستی‌ها

به تاریخ ۱۲ عقرب سال ۱۳۸۲ عبدالحمید با یک نفر دیگر مسکونه خوست ولایت فراه سوار بر موترسایکل از قریه دیوارسرخ بطرف خوست روان بودند که دو نفر موترسایکل سوار دیگر آنان را تعقیب می‌نمایند. وقتی از قلعه کهنه خشک‌آبه می‌گذرند دزدان آنان را تهدید و دستور توقف می‌دهند ولی آنان نمی‌ایستند. بالاخره دزدان با تفنگچه بالای عبدالحمید و همراهش فیر می‌کنند، یکی از آنان جابجا بقتل می‌رسد. نفر دومی زنده بوده بعد از چند ساعت وی هم می‌میرد. دزدان موترسایکل آنان را گرفته فرار می‌کنند. قریه خوست و اقارب مقتولین از حادثه خبر می‌شوند. حدود ۵۰-۶۰ نفر از خوست مسلح و با موترسایکل به محل حادثه رفته رد و پل را بالای قریه سه‌جوی می‌برند. در حین رفتن به سه‌جوی یک پوسته امنیتی مربوط دولت در تعمیر کهنه حاجی سلطان‌محمدخان قرار دارد که پوسته از قاتلین اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. خوستی‌ها پسته را مکمل خلع سلاح و افراد آنرا با خود به سه‌جوی می‌برند. از قریه سه‌جوی هم حدود ۲۰-۳۰ نفر را دستگیر با خود به خوست می‌آورند و لت و کوب بسیار می‌کنند. بعداً موی‌سفیدان از چند قریه و قریه سه‌جوی به خوست آمده حدود ۱۰ نفر را رها و متباقی تا حالا نزد خوستی‌ها زندانی می‌باشند و شکنجه ولت وکوب ادامه دارد. دولت تاکنون هیچ اقدامی نکرده و خود را بیچاره می‌داند. ناگفته نماند که در فراه چندین پوسته امنیتی خصوصاً پوسته‌های طرف مرز با نیموز و ایران در دست خوستی‌ها می‌باشد.

ز. ع.

دستگیری رهزنان توسط مردم

شب چهار شنبه ۳۰ میزان سال ۸۲ سه تفنگدار عزم دزدی خانه‌ی ستارخان واقع قریه مزار مرکز فراه را داشتند یکی از آنان دروازه را می‌زند. ستارخان که جهت باز کردن دروازه بیرون می‌شود بر آن شخص شک می‌کند. ناگهان او را غافلگیرانه محکم در آغوش گرفته و به کمک اهل خانه یک میل کلاشینکوف، هشت شاژور، چار نارنجک و مقداری مهمات را از او می‌گیرند. مجرم را به نیروهای امنیتی می‌سپارند ولی دو دزد تفنگدار دیگر فرار می‌کنند.

ت. ج.

«جهادی» که غل؟

په ۸۲/۷/۲۵ نیټه د سورکلي په ساحه کې چې د فراه د مرکز څخه تقریباً ۸-۱۰ کیلومتره فاصله لري د څو تاجرانو موټر د غلو لخوا درول کیږي او د ستار څخه چې د حاجي واحد ځوی او د سورکلي دی شپږلکه کلداري، د مساو د کلي یو بل کس څخه ۴۰۰۰۰ افغاني، ساعت، گوته او نور قیمتي شیان په زور اخلي. وروسته ستار خپل کلي ته ځي او د خپلو خپلوانو سره مسلح کیږي‌او د غلو په تعقیب د شمالگاه کلي ته رسیږي او معلومیږي چې غله د سلام‌خان شمالگاهي کسان وو چې پخپله یو جهادي قوماندان دی. هغوی سلام‌خان د پیسي څخه خبروی. سلام‌خان په ځواب کې وایي تاسي چاته څه مه‌وایي، زه به یو کار وکړم.

«نه حکومت وجود لری او نه امنیت»

په ۸۲/۷/۲۷ نیټه ابراهیم‌جان د گنج‌آباد د کلي اوسیدنکی د ویش او قندهار څخه په یو کرایي موټر کې تلویزیون، دیش، CD او نور برقي وسایل اچوی. کله چې د سورکلي پل ته نژدی کیږي، د غلو له لوری د هغوی موټر تبنتول کیږي او په نتیجه کې یې د موټر ټول بار او د مسافرانو قیمتي شیان د غلو لخوا اخیستل کیږي‌او ځي. د ابراهیم‌جان څخه مي وپوښتل چې د خپل مال درک دي ونه لگاوه؟ ویې‌ویل: د مال درک څوک ولگوی نه حکومت وجود لري او نه امنیت. هغه گمان درلود چې د جهادي قوماندان سلام‌خان شمالگاهي کسانو د هغې مال غلا کړی دی.

د ولسوالی کسان لوټ شول

په ۸۲/۷/۱۲ نیټه د جوین ولسوالی پوری تړلی د درګ او سمور په علاقه کی یو ګروپ غله لاره نیسی چی یو ټویوټا موټر، یوه غوا ګی،شپږ پایه ترایا موبایل، پیسی، ساعت او د مسافرانو څخه د هغوی نور قیمتی شیان اخلی. د پیسی څخه د جوین ولسوالی خبریږی. د ولسوالی کسان د پیسی ځای ته ځی او د غلو تعقیب پیل کوی. غله د هغه ځایه د نیمروز په لاره تښتی. د تښتیدو په وخت کی د پټګرګ‌ها په منطقه کی یوه غوا ګی‌د غلو له لوری درول کیږی. د غوا ګی سورلو سره دوه میله کلاشینکوف او یو پایه موبایل موجود و. غله خپل ځان د دولتی کسانو له پلی معرفی کوی او د سورلو څخه د ټوپکو جواز غواړی. د جواز ښودلوسره، غله دواړه میله کلاشینکوف او جوازونه او د هغوی سټلایټ ټلفون ورځینی اخلی او د خسپاس لوری ته تښتی. د ولسوالی کسان همدی ځایه پوری راځی او تش لاس بیرته ولسوالی ته ځی.

نقاطی از فراه که بویی از حکومت کرزی در آنها نیست

در مرزهای جنوب غرب فراه چند پایگاه یا بارانداز بنام‌های ذیل وجود دارد: پایگاه گلدانی، میش‌کشی، شغالی و پشمیکه. ازین باراندازها تیل، کود، آرد، گاز و روغنیات ایرانی بطور قاچاق وارد افغانستان می‌گردد. هر پایگاه به نوبت خود گمرگ دارد. در مرز فراه و نیمروز نیز باراندازهایی وجود دارند مربوط ولایت زرنج که شلغمی- کرکی- طلایی- ماککی و میلک نامیده می‌شوند. من به شلغمی مربوط نیمروز رفت و آمد دارم. بار موتر از شلغمی می‌آید به دروازه نظام قراول که در آنجا توقف و گمرک می‌شود و پارچه رسید پول می‌دهد. برای جابجایی از هر موتر ۱-۵ هزار تومان پول باید پرداخته شود. هر چند قدم بعد بنام ترانسپورت و نمایندگی باربری زرنج از روی تناژ هر موتر پول می‌گیرند. بعداً به گلدانی می‌رسیم که بدست هر دو ولایت‌مشترک می‌باشد از موترهای کوچک ۱۰۰۰-۱۵۰۰ تومان واز موترهای کلان بیشتر می‌گیرند. به مجرد رسیدن به میش‌کشی، در دم راه یک اتاق حامل چند نفر معتاد است که بدون چون و چرا از هر موتر به اندازه‌ای که دل شان بخواهد یعنی از کوچکترین موتر باری حداقل ۵۰۰۰ تومان می‌گیرند. از موترهای بزرگ از ده تا سی‌هزار تومان می‌ستانند که نه رسید می‌دهند و نه دفتر و دیوان دارند. از اینجا به دیوالکان

بی‌ناموسی جمعیتی‌ها

ز.غ.

محمد (اسم اصلی محفوظ) سابق عسکر کندک ۲۱ فراه و فعلاً باشنده فراهرود دارای همسر جوانی به اسم زرغونه (اسم و ولد اصلی او محفوظ) می‌باشد که به امور صحی و ولادی مهارت داشته و به‌کمک مریضان زن می‌پردازد. شبی در اواخر سنبله سال ۸۲ سه مرد با یک زن مریض در حال زایمان جهت کمک به آنان مراجعه می‌کنند. یک مرد در اتاق می‌ماند و با محمد سر گرم صحبت و مجلس می‌شود. دو نفر دیگر مریض را به اتاق پهلو می‌برند. زرغونه با سامان لازمه به نزد مریض می‌رود که ناگهان متوجه می‌شود مرد ریشداری لباس زنانه پوشیده. هر سه مرد بر او حمله و تجاوز می‌نمایند. دختر خرد سال محمد همسایگان را آگاه می‌سازد. با فیر همسایگان تجاوزگران گریخته و محمد از فاجعه آگاه می‌شود. مردم می‌گویند بی‌ناموسان متعلق به جمعیت اسلامی بوده‌اند.

می‌رسیم که به اعلان خود دولت و سخنرانی شخص کرزی حق‌العبور معاف گردیده ولی نه تنها حق‌العبورکه پوسته امنیتی هم به حصه خود پول می‌گیرد. خلاصه تا رسیدن به شهر فراه هفت پوسته پول‌ستان قرار دارند. داخل شهر که شدیم یک نفر موتر را تعقیب نموده به مجرد توقف می‌گوید پول تیکه‌داری را بده. به تعقیب آن دو نفر مسلح دیگر حاضر می‌شوند بنام نفت وگاز هر چه دل شان شد پول می‌گیرند که طبعاً نه رسید می‌دهند و نه کنترولی در کار است.

این است وضع مردمی که در سرزمینی با قانون جنگل کار می‌کنند.

ز.ع.

خودسوزی برای نجات از جهنم خانواده شوهر

به تاریخ ۲۱ سنبله زن بیست‌وپنج ساله‌ی هاشم، ساکن گجگین (کشارو) باشنده‌ی فراه که چند سال پیش به شکل مُخی (بدلکان) به ازدواج برادرش درآمد. از شرایط بد زندگی و برخورد خانواده شوهر به جان آمده و فامیلش را باربار ازین وضع خبر می‌ساخت اما خانواده پدر حرف‌های او را جدی تلقی نمی‌کردند تا اینکه زن جوان با آتش زدن خود بر زندگی جهنمی‌اش نقطه پایان می‌نهد. هاشم اکنون نزد خانواده پدر دختر گروگان است که می‌خواهد با گرفتن دختری از خانواده هاشم به عوض دختر سوخته‌اش او را رها نمایند!

اینست زندگی و «عنعنه» غیرانسانی در سرزمینی که از سوی جنایتکاران جهادی و طالبی هم تااستخوان و بار بار گزیده شده است.

بامیان

ز.ک.

عقیل بی‌ناموس و همکاران پلیس‌اش

به تاریخ ۲ عقرب ۱۳۸۲ ساعت دو بجه شب عقیل، کریم و دو فرد مسلح دیگر که از کوچه گردان، لومپن دوران حزب وحدت و بعداً هم‌کاسه با طالبان بودند، در قریه خم‌آستانه با سوراخ کردن دیوار داخل

س.ع.

سودجویی و رسوایی شفاخانه یکاولنگ

کارگران بدون سرحد اسپانیا چنین گزارش می‌دهند:

فعالیت شفاخانه یکاولنگ که قبلاً از طرف موسسه «شهدا» انجام می‌شد، بعد از روی کار آمدن دولت حامد کرزی، موسسه یو- اس- اف داکتران بدون سرحد اسپانیا ۵۰ فیصد ادویه مورد ضرورت، سامان و لوازم عملیات، میز، چپرکت، التراساوند وغیره دستگاه‌های لازم آن را تهیه نمودند. خارجیان همیشه تلاش داشتند که فعالیت شفاخانه بهتر صورت بگیرد تا به مریضان به خوبی رسیدگی شود. کم‌کاری و عدم صداقت داکتران و کارمندان «شهدا» را که خارجیان می‌بینند موضوع را به مقامات بالایی شان اطلاع می‌دهند.

از سوی دیگر سیماسمر کمک داکتران بدون سرحد را به ضرر کار آینده خود دیده برای مسئول شفاخانه دستور می‌دهد تا عدم همکاری خود را با داکتران بدون سرحد اعلان کند. که در نتیجه در برج سنبله سال ۱۳۸۲ کمک‌های موسسه به شفاخانه قطع گردید. در زمان کار مشترک موسسه یو- اس- اف و «شهدا» همه خدمات مجانی بود اما بعد از قطع کمک موسسه فیس معاینه ۱۰ افغانی، فیس بستر ۲۰ افغانی و فیس عملیات به قدر توان وضع شد. بطور مثال داکترسلطانی از التراساوند فی نفر ۳۰۰ افغانی اخذ می‌کرد. داکتران بدون سرحد از موضوع آگاه شده دستگاه معاینه را از شفاخانه مصادره کرده به کلینک سیار خود فرستادند. تا امروز حق و سهمیه ادویه مردم در دواخانه‌های شخصی بازار بفروش می‌رسد و به مریضان نسخه بازار آنهم در مقابل فیس داده می‌شود.

خانه حاجی‌سیدیوسف می‌شوند. تصادفاً در آن شب وی به مسافرت رفته و یک دختر جوان، زن برادرش و زن پیری در خانه بودند. زمانیکه جنایتکاران بداخل خانه می‌شوند. پیرزن فریاد می‌کشد که پول، مال و هر چه می‌خواهید بردارید، دست درازی نکنید. عقیل نام که از سالها به اعمال جنایتکارانه آغشته بود به دختر معصوم حمله کرده با پنجه گلوی وی را می‌فشارد ولی دختر به کمک زن برادر حاجی‌یوسف مقاومت می‌نماید و عقیل تبهکار به هدف شوم خود نمی‌رسد. از فریاد طفل ۱۰-۱۱ ساله که کارگر خانه بود همسایه‌ها با خبر شده به کمک آنان می‌رسند. جنایتکاران فرار کرده به عقب دروازه خانه حاجی‌انور که دختر جوان دارد می‌روند. باز هم در اثر چیغ و فریاد زنان و اطفال همسایه‌ها با خبر شده واوباشان از آنجا هم فرار می‌کنند. دو تن از اهالی قریه حاجی‌انور و سیدجواد عازم ولسوالی شده جریان را به ولسوالی گزارش میدهند. روز بعد ۴ نفر مسلح به قریه آمده، عقیل را دستگیر و به ولسوالی می‌برند. عساکر ولسوالی که از همفکران و همدستان عقیل وکریم بوده در جیب عسکرها رشوه انداخته و همراه با عقیل به خانه حاجی‌یوسف می‌رسد. وقتی چشم شان به دختر معصوم می‌افتد بابی‌ناموسی می‌گویند: «اینطور دختر که باشد باید جوانان مثل ما دیوار را ویران کرده داخل شوند.» عقیل پول رشوت را به عساکر هم‌قطار خود میدهد تا به قومندان امنیه برسانند. تاریخ ۳ عقرب ساعت ۱۲ بجه ظهر حاجی‌یوسف از مسافرت برمی‌گردد و از قضیه آگاه شده به ولسوالی می‌رود. طرف مقابل و مامورین قومندانی ولسوالی حاجی‌یوسف را تهدید می‌نمایند که «دور دور بگرد ورنه ،باره‌ات می‌کنیم.» تا حال کدام اقدامی از طرف ولسوال در مورد دستگیری جنایتکاران صورت نگرفته است.

م. ن.

خیانت سیدحبیب مدیر معارف یکاولنگ

به تاریخ ۶ دلو در هنگام امتحان کانکور محصلان در ولایت بامیان، سیدحبیب مدیر اجازه ورود در صحنه امتحان را پیدا می‌کند. او جواب‌ها را از پارچه شاگردان لیسه مرکز یکاولنگ گرفته و به فوزیه دختر عبدالغفور رئیس معارف ولایت بامیان می‌دهد. فوزیه از صنف ۷ به بالا نخوانده و با شهادتنامه جعلی شامل کانکور گردیده بود. از این جنایت‌ها در کانکور بامیان زیاد صورت گرفته است.

احمد ـ و.

د علی‌بخش د زامنو خیانت او جنایت

د جنایتکار جهادی قومندان یو ځوی هم ابوذر نومیږی چی څه موده د یکاولنگ د ولسوالی د امنیتی قومندان و. وروسته لدی چی د کورنی چارو وزارت لخوا بل ولسوال مقرر کیږی، اجازه نه ورکوی چی په وظیفه کی شامل شی او کله هم چی ورکوی، صلاحیت نه ورکوی. ټول کارونه یی پخپل لاس کی نیولی دی او کله څوک هم حقوقی دعوا او یا کومه بله دعوا ولری، هغه پخپلی گټی او یا د پلار د طرفدارانو په گټه یی ختموی. پخپله هیڅ رسمی دنده هم نلری یواځی څو کسه ټوپکیان لری او معاش یی هم د بامیان د والی لخوا چی د ابوذر ورور دی، ورکول کیږی.

ابوذر تل د قاچاق درونکو په خدمت کی دی او هغه کسان چی د یکاولنگ له لاری تریا کانتقالوی، د هغوی امنیت نیسی او ددی لاری ډیری زیاتی پیسی اخلی. د تاریخی آثارو غلا او د هغی خرڅونه د ابوذر د ورځینو کارونو د جملی څخه دی او هیڅوک نشته چی ورڅخه پوښتنه وکړی.

ابوذر په یو اتلس کلن هلک چی نوم یی امین او د یکاولنگ ولسوالی د دره علی د کلی اوسیدونکی دی، تیری کوی. هلک د بامیان ولایت ته شکایت کوی خو د بامیان والی د ابوذر ورور دی، هلک ته گواښ کوی او وایی که چیری چاته ویلی وو، ژوندی را څخه نشی پاتی کیدلای.

سعیده

معارف، آرزوهای به تاراج رفته

در سال ۱۳۷۲ بنابر تقاضای مردم چندین قریه مکتب نسوان‌شاه‌قلندر در ولسوالی یکاولنگ تاسیس گردید. در آن زمان به جز سه زن، زن با سواد دیگری در منطقه ما وجود نداشت که خود را در مقابل اطفال بی‌سرنوشت کشور مسئول دانسته حاضر شوند به تعلیم و تربیه اطفال معصوم بپردازند.

عبدالغفور که فعلاً رئیس تعلیم و تربیه در ولایت بامیان است به حیث معلم در مکتب ابتدائیه مقرر گردید. اطفال اکثر خانواده‌ها که از نعمت سواد محروم مانده بودند علاقه به درس و تعلیم نداشتند. ما معلمان با مشکلات و محبت فراوان با والدین صحبت نموده اطفال را تشویق به مکتب رفتن کردیم. مدت ۹ سال زحمات سخت و دشوار را متقبل شدیم. خاطرات تلخ دوران قدرت

فاشیست‌های حزب وحدت را بیاد دارم که به دختران معصوم دشنام می‌دادند که شما دختران پیش کدام زنان بدون حجاب و بی‌پدر درس می‌خواندید و دشنام های رکیک به ما معلمان می‌دادند. سردمدار طالبان بنام سیدصوفی‌گردیزی که خود بی سواد بود نیز ما را تهدید می‌کرد که درس‌های کمونیستی می‌خوانیم و به دختران درس کمونیزم می‌دمیم.

ولی امروز باز هم چند تن از کاسه‌لیسان خلیلی و طالبان بحیث مدیره، مفتش و سرکاتب هستند که به شیوه‌های مختلف رشوه می‌گیرند. مثلاً شریفه دختر مدیر حبیب‌الله‌خان که تا صنف پنجم نخوانده فعلاً بحیث معلم در لیسه نسوان مقرر شده دختر سیداسحق سرکاتب که صنف دوم را تمام نکرده بحیث سرمعلمه مکتب ابتدائیه شاه‌قلندر و یکی از اقوام مدیر صاحب بنام عارفه شاگردی که در صنف سوم ناکام مانده بود حال با مدارک جعلی به عنوان فارغ صنف دوازدهم بحیث معلم ایفای وظیفه می‌نماید.

سرمعلمه ما چندین بار اخطار داده که در سال آینده از بست معلمی منفک می‌شویم ولی روشن است که اگر باز هم رشوت بدهیم هرگز ما را تهدید نمی‌کند. قرطاسیه و لوازم درسی که به شاگردان کمک می‌گردد در بازار به فروش می‌رسد، به اطفال اطلاع‌نامه نمی‌دهند، معاشات در ۶ ماه هم بدست معلمان نمی‌رسد با وجود اینکه معاش مکاتب از طرف دولت پرداخته شده اما تا «حق» رئیس صاحب به جیبش نریزد معاش معلمان پرداخته نمی‌شود.

ما زنان معلم حیران هستیم با این نوع بی‌سروسامانی چه کنیم.

ع. سعید

سزای صحبت از جنایت‌های ولسوال

در یکی از روزهای برج سنبله سیدانور در هوتل نشسته و ضمن صحبت پرده از جنایات ولسوال و کارکنان ولسوالی بر می‌دارد. شب آن روز دو تن از عساکر شاروالی به هوتل آمده به سیدانور می‌گویند که از طرف ولسوال‌صاحب خواسته شده‌است ظاهراً بخاطر اینکه در هوتل مذکور فلم‌های هندی دیده می‌شود. ولی سیدانور می‌پرسد که درین وقت شب ولسوال با وی چه کار دارد.

عساکر ناچار رفته یک گروپ دیگر را با خود می‌آورند ولی تا آن زمان سیدانور از هوتل رفته بود. عساکر داخل هوتل شده هوتلی و مسافرین راموردلت وکوب شدید و اذیت و آزار قرار می‌دهند.

سایر ولایات

ف.ا. ـ لوگر،

شرکت هوایی دوستم برای امور هروئین‌اش

شرکت هوایی کام‌ایر با سرمایه ابتدایی ۸ میلیون دالر که از دارایی خصوصی دوستم تهیه دیده شده است آغاز به کار نمود. این شرکت به سرکردگی زمری کامگار سه طیاره را بطور آزمایشی فعال نموده که هر هفته یک بار به هرات، مزار و یک بار هم به خارج ازکشور پرواز خواهد کرد. گفته می‌شود که طیاره‌های این شرکت نیز مانند شرکت هوایی‌ای که در دوره اول استبداد پر خون و خیانت جهادی‌ها توسط حاجی‌قدیر در لین جلال‌آباد – دوبی به کار انداخته شده بود، در قاچاق هیروئین و تریاک نقشش را ایفا می‌کند. قاچاق مواد مخدر، در پهلوی دزدی، اختلاس و تاراج دارایی‌های ملی از منابع مهم درآمد دوستم و تفنگ‌سالاران خاین بشمار می‌رود.

چال انگیسی داکتر فضل‌الله برای استقبال از بادارش فهیم

به تاریخ ۲۹ عقرب ۱۳۸۲ فهیم وزیر دفاع به گردیز رفته بود. برنامه‌ی سفر طوری ریخته شده بود که طیاره‌ی حاملش نشستی در ولایت لوگر داشته باشد. داکتر فضل‌الله آمر نظامی آنجا که در ضمن آمر ولایتی باند ربانی هم است برای گردآوردن مردم جهت استقبال از فهیم، به تمام مکاتب اطلاع داده بود که قرار است حامدکرزی از ولایت دیدن نموده سخنرانی نماید. از اینرو تعداد کثیری جهت استقبال کرزی گردهم آمدند که بعد از فرود آمدن‌هلی‌کوپتر با فهیم‌خان مواجه شدند.

ژوندی دی وی زمونږ د هیواد ټولو ملیتونو ملی یووالی
د بنسټپالی پر ضد!

اساسی دولتی ایجاد گردد تا از عواید حاصله آن استفاده قانونی صورت گیرد و پول آن به بانک مرکز انتقال یابد. مگر از آن تاریخ تا هنوز نظامیان جنگ‌سالار سرپل به انجنیران وکارمندان مربوطه اجازه بستن چاه‌ها را نداده است. شخصی بنام

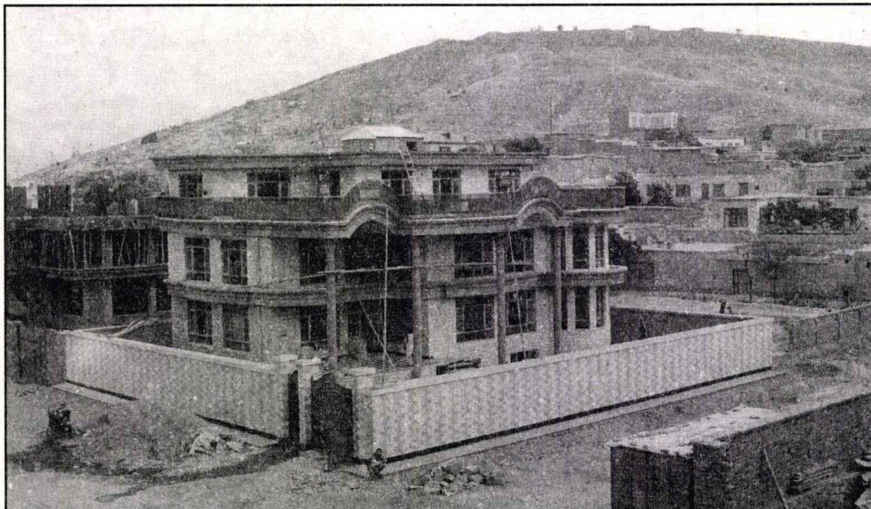
س. ر. - کابل

حلق‌آویز کردن عکس احمدشاه‌مسعود

دگروال محمدشریف گفت: «به تاریخ ۲۲ میزان ۱۳۸۲ وقتی که افسران پیژنتون وزارت دفاع به داخل شعب خود می‌روند می‌بینند که عکس‌های احمدشاه‌مسعود از قاب‌ها کشیده و حلق‌آویز گردیده و بعضی از آنان سرچپه آویخته شده است. این عمل زمانی انجام می‌یابد که تعداد زیادی از افسران اضافه بست شده ۶ ماهه معاش خود را نگرفته و دست به اعتصاب و مظاهره زده بودند.

دگروال‌شریف که خود از جمله صاحب‌منصبان کرزی و از پنجشیر است می‌گوید: «صاحب‌منصبان حق دارند خشم خود را با حلق آویز کردن "مسعود" فرونشانند چون عده‌ای از افراد بی‌سواد ولی جهادی وابسته به بسم‌الله و فهیم هرگز اضافه بست نشده‌اند.

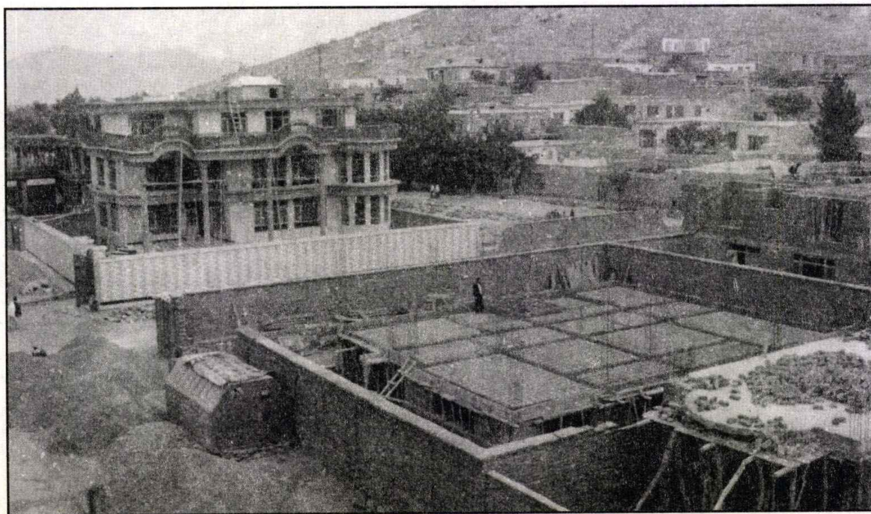
ج.ع. - جوزجان



سر تبهکاران «ائتلاف شمال» با همدستان و بله گویان پست و حقیر شان بی‌اعتنا به رسوایی مسئله در سطح جهانی، به اعمار منازل بر زمین‌های غصب شده در شیرپور ادامه می‌دهند.
فقط با استقرار دولتی مردمی است که جلو اینگونه رهزنی‌ها و رذالت‌ها گرفته خواهد شد و تعمیرهای آباد شده در شیرپور نیز به تملک دولت در خواهد آمد.

چپاول نفت سرپل توسط خاینان جنگ‌سالار

در برج جوزا سال جاری وزیر مالیه داکتر اشرف‌غنی از ولایت جوزجان و سرپل دیدن نمود و بعداً در کوه‌انگوت از چاه‌های نفت بازدید نمود که قبلاً مواد نفت خام از طرف قوماندانان محلی و تفنگ‌سالاران به استفاده‌های شخصی شان به فروش می‌رسید. وی گفت که در آینده دولت تصمیم دارد تصفیه خانه



برای شیرپور

کاخی میان خون

بر تارک فلک‌زده‌ی قرن
با آتش دگر
چرخید
بلدوزر ستم
آن سان که بر بلندگه «جولان»
اینک
خودکامگان لشکر بیداد
شیار می‌کشند بر جراحات قلب مان
مستانه می‌خرامند و آباد می‌کنند
کاخی میان خون
با شانه‌ی خمیده‌ی ویران گشته‌گان
بر «نخبگان» ناخلف و عاق

مردم
دژخیم را ببین
بی‌هیچ ندامتی
بر پهنه‌ی حریم شهیدان
بر گور نامراد هزاران
از چک چک چکیدن اشک برهنگان
از استخوان خواهر در رنج سوخته‌ام
از کوچه‌سار منفجرِ فقر
از عصمت رفته به تاراج مادرم

بی‌شرم‌تر ز پیش
می‌آرایند به ذوق زمانه
عمارتِ شاه وزیران

اینجا عدالتی
صدایی
خدای نیست
حتی به چشم کرکسی شان
سر را پناهی نیست

من تحملم شکسته
من آتشم دگر
فریاد من دست تو را می‌دهد صدا

شیرپور قوغیست
در زیر سم این همه جلاد
با خشمی از جگر
در خرمنِ پخل
در انتظار حادثه‌ها
تار می‌تند

محمد. ف. آژن - ۱۲ ثور ۱۳۸۳

حاجی پاینده برادر عبدل‌چریک نفت خام کوه‌انگوت را در انحصار خود داشته و تا هنوز توسط موترهای تانکر تصفیه خانه های شخصی به فروش می‌رسد.

ن. ض. ـ شبرغان

اختطاف کودکان در قلمرو جانیان جمعیتی و جنبشی

● به تاریخ ۲۴ سنبله سال جاری در شبرغان پسر ۷ ساله ولی‌خان صراف که از کودکستان رخصت می‌شود از طرف اشخاص ناشناس همراه یک پسر دیگر ربوده می‌شود. پسرک دوم را رها نموده و به او می‌گویند به پدر پسرک بگوید که با دوصدهزار افغانی به پل‌خراسان بیاید و پسرش راتسلیم شود. ولی صراف که در زندگی همین یک پسر را دارد با عجله به طرف پل‌خراسان حرکت می‌کند ولی هر قدر منتظر می‌ماند و چهار طرف قریه پل‌خراسان را جست و جو می‌کند پسرش را نمی‌یابد. اختطاف کنندگان دو روز بعد پسرک نام برده را در مزار در دکان یک صراف گذاره و از صراف مبلغ ۵۰۰ دالر گرفته و می‌گوید که کار عاجل دارد و تا چند ساعت بعد که برمیگردد پسرش نزد او باشد. بعد ولی‌خان از جریان خبر شده به مزار رفته پول صراف را پرداخته پسرش خود را می‌گیرد.

● پسر ۷ ساله دیگری که مدتی قبل اختطاف شده بود و مرده‌اش به تاریخ ۸۲/۶/۲۶ از حصه اول قبله محبس شبرغان بدست آمد که جگرش به کلی از بین رفته بود. جسد در شفاخانه صدبستر دوستم قرار دارد و تا نوشتن این گزارش پدر و مادر پسر پیدا نشده‌اند.

ن. ض. ـ شبرغان

به تاریخ ۸۲/۶/۲۴ قوماندان محی‌الدین بادیگارد دوستم دختر هشت ساله را از پرورشگاه اختطاف و در جنگل‌باغ به او تجاوز می‌نماید. دختر فعلاً در شفاخانه صدبستر دوستم بستر می‌باشد که اعصاب خود را از دست داده است. هر چند داکتران شفاخانه اصرار کردند ولی پدر و مادر دختر حاضر به بردن دختر بی‌گناه شان نشدند.

● در قریه یکه‌باغ شهر شبرغان به تاریخ ۸۲/۶/۵ یک دخترک ۴ ساله که نواسه محمدشریف معاون تدریسی ریاست معارف جوزجان است از طرف یک نفر ناشناس اختطاف می‌گردد. دخترک را در شهر در دکان ظاهر زرگر می‌آورد و از نزد زرگر تعدادی انگشتر و گوشواره که جمعاً مبلغ ۱۵۰۰۰ افغانی می‌شود گرفته و به زرگر می‌گوید دخترک در دکان باشد طلاها را در خانه نشان می‌دهم اگر خوش کردند پول آنها و درغیر آن طلای شما را دوباره می‌آورم. بعد از نیم ساعتی زرگر از دختر می‌پرسد که پدرت نیامد. دخترک گریه کرده می‌گوید که این نفر پدر من نبوده و مرا با تهدید تفنگچه به این جا آورده. زرگر فوراً جنایی را در جریان قرار داده و محمدشریف خبر می‌شود. در جنایی جنجال دردناک نا تقاضای پول از سوی زرگر شروع می‌شود.

● در قریه یکه‌چنار شهر شبرغان یک دخترک هفت ساله به نام سمیرا فرزند نعمت‌الله اختطاف می‌گردد. وقتی شخص اختطاف‌کننده در کوچه می‌آید، به سمیرا می‌گوید او را نزد برادرش می‌برد. زمانیکه سمیرا نزدیک می‌آید با گذاشتن یک دستمال آلوده به دوای بیهوش‌کننده به دهن وی دخترک را به ولسوالی آقچه شبرغان انتقال می‌دهد و در شهر آقچه در دکان زرگر رفته و ضمن گرفتن یک تعداد جنس از دکان به زرگر می‌گوید که دخترکش باشد او چند دقیقه بعد پول را می‌آورد. اختطاف‌کننده به مجرد پائین شدن از دکان زرگری پا به فرار گذاشته و شهر آقچه را ترک می‌کند. بعد از یک ساعت که دخترک به هوش می‌آید گریه کرده می‌گوید که آن مرد او را از شبرغان آورده و پدرش نیست. زرگر قومندانی امنیه را خبر می‌کند. وقتیکه پدر سمیرا به ولسوالی آقچه می‌رود از جریان خبر شده و دخترک خود را می‌گیرد.

ا. خ. ـ هرات

از ریاکاریهای «قاید جهاد» جنایتکار

در ۱۳۸۲ دوبار با هیئتی به ولایت هرات سفر داشتم. بار اول اسماعیل‌خان والی هرات برای نان شب ما را به مهمانخانه دولتی در پارک آزادی دعوت کرد. گذشته از سایر مسایل در آنجا فامیلی را دیدم که در پارک برای خود نان شب آماده نموده مثل اینکه میله مفصلی داشته باشند. زنانیکه در آنجا دیده می‌شدند در همان تاریکی به گوشه و کنار پارک آزادانه و خندان رفت و آمد داشتند. اسماعیل‌خان به آنان اشاره نموده گفت مخالفین ما از نبودن آزادی زنان در هرات صحبت می‌کنند در حالیکه این فامیل را شما به چشم



دست‌های زنی از هرات که در اثر خودسوزی در شفاخانه‌ای جان می‌کند
آه اگر این دست‌ها قبل از همه گردن اسماعیل جنایتکار را می‌شکست!

سر می‌بینید که چگونه زنان شان شب بیرون بر آمده و در کمال آزادی و امنیت میله می‌کنند. این صحنه برای من هم خیلی عجیب و خلاف آنچه تا حال در مورد هرات شنیده بودم می‌نمود، از اینرو در حالیکه از ته دل اسماعیل خان را تحسین می‌کردم متوجه افراد فامیل بودم به حدیکه تا دیر زمان چهره‌های آنان پیش چشمانم مجسم می‌شد.

مدتی بعد دوباره به هرات رفتم. میزبانان هرات نمی‌دانستند که من قبلاً هم سفری به آنجا داشته‌ام و چهره‌ی من نیز در خاطر شان نمانده بود. این بار هم برنامه را مانند دفعه‌ی قبل تهیه دیده بودند یعنی رفتن به همان پارک و اشاره‌ی اسماعیل خان به فامیل هایی که گویا میله داشتند. ولی آنچه من را بشدت متعجب ساخت چهره‌های میله کنندگان بود، همه همان‌هایی که قبلاً دیده بودم. دانستم که زنان مذکور از طرف خاد و اسماعیل خان مجری نقش «زنان میله کننده در پارک» برای مهمانان معین اسماعیل اند تا برنامه فریب و تحمیق این جنگ‌سالار خاین برای افراد نو وارد پیش برود.

ترس به شیوه اشرف‌غنی‌احمدزی

اشرف غنی احمدزی وزیر مالیه در سفریکه به هرات داشت، بخاطر نامطمئن بودن از لحاظ امنیتی، چوکی نشیمن و موتر خودش را نیز با خود انتقال داده بود که توسط بادی‌گاردهای مخصوص نگهبانی می‌شد. گفته می‌شود که در سایر موارد هم شیوه‌های حرکتش به همین‌گونه است.

ک. م. - پروان

مولاناسیدخیل و رهزنیهایش و جن زدگیش از گفته‌های ملالی‌جویا

عبدالرحمن مشهور به مولاناسیدخیل پسر مولوی حضرت‌الدین‌سیدخیل یکی از پادوان «سپه‌سالار نابغه» که در جنگهای شهر کابل، میدان‌شهر و ویرانی افشار نقش داشت، در ۱۳۷۵ که طالبان کابل را اشغال کردند در جبل السراج قومندان لوای ۵۰۸ بود و در این اواخر منحیث رئیس شورای مردمی پروان از سوی فهیم تعیین گردیده است. این جنایتکار همه کاره ولایت پروان است.

شمار قسمتی از دارایی‌هایی را که وی از مردم غصب کرده است: حویلی شاه‌محمد و عبدالصمد در کنار سرک عمومی سیدخیل تا خانه‌باغ، چندین جریب زمین زراعتی و آسیاب آبی از دگروال اسلم‌خان پسر حاکم غلام نقشبندخان در کنار سرک عمومی، حویلی مامور نیسم‌خان (ملکیار سیدخیل) در حدود هفت جریب زمین، فروش ریگ دریای سالک به ارزش ۱۵۰هزار دالر برای موسسه ترکها، غصب سه خانه در شهر چاریکار، یک خانه در وزیراکبرخان، سه نمره زمین در غرب تانک‌تیل ده کیپک، خریداری دو جریب زمین در قریه عبدالخیل سیدخیل، خریداری سه جریب زمین از پول سربازان فرقه ۲ در قریه شنواری سیدخیل، یک خانه در حصه سوم خیرخانه، شریک در خریداری ۵۰ باب دکان ساخته شده از فلز در شرق حوزه امنیتی ۲ کابل، قراردادی ذغال‌سنگ غوربند، داشتن بیش از چهار پایه تانک‌تیل (تاجکان، تپه‌سرخ، متک)، مهمانخانه در گل‌غندی پروان با شراکت فهیم‌خان «مارشال»، تجارت مشترک در امارت‌متحده عرب و فروش ۵۰هزار تن آهن فرقه ۲ در سال ۱۳۸۳، فروش ۵۰ هزار لیتر دیزل برای موسسه سرک‌سازی از فرقه ۲.

این دزدی‌ها همه آفتابی اند ولی در نهان چیست به خدا معلوم.

علاوتاً در جریان لویه‌جرگه پس از اظهارات جهان‌لرزان ملالی‌جویا وقتی زنی از سیدخیل به بی‌بی‌سی و صدای امریکا رفته و حمایتش را از ملالی اعلام نمود، گویی مولانا هم نوشادری شد. او در هر خانه را زد تا زنی پیدا شده و اظهارات زن شریف سیدخیلی را رد نماید. ولی کسی را نیافت. بعد به مکتب دخترانه در قریه سیدخیل رفته از چند زن معلم خواست تا در رد مصاحبه زن شجاع سیدخیلی چیزی بگویند ولی باز هم کسی حاضر نشد. تا بالاخره دست به دامن زن پسر کاکایش شد که در آن مکتب معلم بود ولی حتی او هم برویش زد و این بیشرافتی را نپذیرفت. و بدین ترتیب توطئه مولانای جنایتکار علیه ملالی‌جویا ناکام ماند. ▣

تجلیل روز جهانی حقوق بشر

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) طبق معمول همه ساله، به مناسبت روز جهانی حقوق بشر (۱۹ قوس ۱۳۸۲) نیز مظاهره‌ای موفق با شرکت حدود ۱۰۰۰ زن را در اسلام‌آباد سازمان داد.



تعدادی از شعارها نوشته شده‌ی تظاهرات عبارت بودند از:

سازش با هر گروهی از بنیادگرایان خیانت است!

نه اخوان نه طالبان، قدرت به دست مردم افغانستان!

زنده باد آزادی، دموکراسی، حقوق زنان!

«ائتلاف شمال» خونی ترین دشمنان حقوق بشر اند!

جنایتکاران جنگی باید محاکمه شوند!

بدون جدایی دین از دولت تأمین حقوق بشر ناممکن است!

زنده باد همبستگی تمام ملیت‌های وطن ما بر ضد بنیادگرایی!

ژوندی دی وی آزادی، دموکراسی او د ښځو حقوق!

ټینگ دی وی د افغانستان د ټولو ملی او دموکراتیک قوتونو پوره یووالی!

نفرین و مرگ بر آنانی که تجزیه افغانستان را می‌خواهند!

معامله گری با جنایتکاران خیانت به مردم افغانستان است!

قانون اساسی باید مبتنی بر ارزش‌های سکیولریستی باشد و نه بر اراده جنایتکاران بنیادگرا!

بدون جدایی دین از دولت تأمین حقوق بشر ناممکن است!

د بشر حقوقو تأمینول پرته د دین جدایی د دولت نه ناممکن دی!

اساسی قانون باید پر سکیولریستو ارزښتونو ولاړ وی‌او نه د جنایتکارو بنسټپالو پر ارادی!

معامله گری با جنایتکاران خیانت به مردم افغانستان است!

اساسی قانون باید پر سکیولریستو ارزښتونو ولاړ وی او نه د جنایتکارو بنسټپالو پر ارادی!

دموکراسی بدون سیکولریزم دموکراسی دم بریده خواهد بود!

افغانستان فقط با انحلال تمامی جنایتکاران بنیادگرا و شرکای شان آزاد خواهد شد!

زنان و مردان شرافتمند افغانستان هرگز اجازه نخواهند داد استبداد مذهبی یا غیرمذهبی دیگری در کشور ما پا گیرد! ▣



بازتاب مظاهره ۱۰ دسامبر در رسانه‌ها

«نیشن»

«راوا» روز جهانی حقوق بشر را تجلیل کرد

«"جمعیت انقلابی زنان افغانستان" (راوا) مظاهره‌ای در مقابل دفتر ملل متحد براه انداخت تا صدای اعتراض را علیه نقض حقوق بشر در افغانستان بلند کند.

صدها زن، مرد و طفل در این مظاهره شرکت کردند و شعارهایی بخاطر استقلال و تامین دموکراسی واقعی در افغانستان داده و بر ضرورت احترام حقوق انسانی تاکید می‌ورزیدند.

آنان پلاکارت‌هایی به دست داشتند که در آنها نوشته شده بود "دموکراسی بدون سکیولاریزم ناقص است"، "موجودیت بنیادگرایان لویه جرگه را ملوث، بی‌اعتبار و ننگین می‌سازد".

همچنان نمایندگان "راوا" قطعنامه‌ای به نماینده ملل متحد تقدیم کردند که در آن گفته شده بود که حالا به همه‌ی مردم دنیا آشکار گشته است که با وصف حضور نیروهای آیساف و ادعاهای بلند بالای رئیس جمهور افغانستان حامدکرزی، هنوز هم افغانستان به عنوان یکی از مراکز فجایع حقوق بشر به شمار می‌رود.

مظاهره کنندگان به این باور که بعد از گذشت دو سال از حمله امریکا و متحدان بر افغانستان که تحت شعار دفاع از حقوق بشر، نوکران دیروز خود را مجازات نموده و رژیم قرون وسطایی آنان را از هم پاشیدند هنوز هیچ نشانی از ثبات، صلح و امنیت در کشور به چشم نمی‌خورد.

آنان گفتند که ادامه خشونت علیه زنان، حوادث بیشمار تجاوز، تهدید و ازدواج اجباری توسط افراد مسلح جهادی، افزایش بی‌سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، تهدید فامیل‌ها تا دختران خود را به مکتب نفرستند و سوزاندن پیاپی مکاتب دخترانه به اوج رسیده است.

به گفته‌ی "راوا" سیستم‌های فئودالی و ملوک‌الطوایفی و نیز کشمکش‌های بی‌پایان بین جنایتکاران در تمام ولایات پابرجاست. علاوتاً وزارتخانه‌ها و دیگر ادارات دولتی قسمت بزرگی از امداد خارجی را صرف منافع شخصی شان می‌کنند در حالیکه جریان بازسازی به طرز شرم‌آوری به کُندی پیش می رود.

با وجود ادعاهای مبنی بر "آزادی بیان"، آنانی که جرئت ابراز نظرات غیرسازشکارانه را دارند با ضرب و شتم وگلوله و تهدید روبرو می‌شوند.»

«فرنتیرپست»

«راوا» نقض حقوق بشر را محکوم می‌کند

«مظاهره کنندگان ادعا داشتند که کشتار، دستگیری و شکنجه‌های وحشیانه از سوی به اصطلاح ماموران امنیتی با انگیزه‌های قومی و مذهبی وگروهی به طور روز افزون ادامه دارند.»

«نیوز انترنیشنل»

«راوا» حکومت افغانستان را متهم به نقض حقوق بشر می‌کند

«بیش از صد زن افغان روز چهارشنبه، مظاهره‌ای در پایتخت پاکستان برپاکردند و در آن رژیم بعد از طالبان در افغانستان را متهم ساختند که در نقض حقوق بشر و حقوق زنان از پیشینیان شان سبقت گرفته اند.

در اعلامیه که توسط "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" (راوا) نشر شده بود گفته می شود: "بعد از سقوط طالبان، برادران دینی شان شان (ائتلاف شمال)، برای دومین بار بر قدرت نصب شدند، و این فاشیستان



مذهبی جهادی به مراتب خونریزتر و سیاهتر از برادران طالبی خود عمل نموده اند."

اعتراض کنندگان "راوا" اعلامیه‌ای را در خارج از دفتر ملل متحد در اسلام‌آباد پخش کردند تا روز جهانی حقوق بشر را تجلیل کنند. این سازمان که با قبول خطر بزرگ مبارزات مخفیانه علیه طالبان و رفتار وحشیانه شان با زنان را پیش می برند گفت که در رژیم فعلی نیز "خشونت علیه زنان ادامه دارد".

"راوا" ادعا داشت که وقایع بیشماری از تجاوز جنسی، ازدواج اجباری و خودسوزی و خودکشی تحت شرایط حکومت انتقالی فعلی وجود دارند که رهبران "ائتلاف شمال" ضد طالبان بر آن مسلط اند.

"راوا" جنگسالاران شمال مانند عبدالرشید دوستم قوماندان ازبک، رقیب تاجیکش عطامحمد، ومرد قدرتمند غرب و والی هرات اسماعیل خان را به مثابه بزرگترین جنایتکاران ضد زن خواند.»

اعلامیه «راوا» در روز جهانی حقوق بشر

اعاده حقوق بشر و دموکراسی با نابودی سلطه بنیادگرایی میسر است و بس!

بیش از دو سال است که امریکا و متحدان با حمله بر افغانستان تحت شعار دفاع از حقوق بشر، نوکران دیروز خود را مجازات نموده و رژیم قرون وسطایی آنان را از هم پاشیدند اما هنوز هیچ نشانی از ثبات و صلح و امنیت در کشور سراغ نمی‌توانیم، زیرا پس از سقوط طالبان، برادران دینی شان، «ائتلاف شمال» برای دومین بار بر قدرت نصب شدند، زیرا فاشیستان مذهبی جهادی به مراتب خونریزتر و سیاهتر از برادران طالبی خود عمل نموده و دست آنان را در نقض حقوق بشر، حقوق زنان، دامن زدن اختلافات قومی و مذهبی، چور و چپاول و تجاوز از پشت بسته اند.

حال نه تنها بر مردم ما بلکه بر اکثر مردم دنیا آشکار گشته است که با وصف حضور نیروهای آیساف وادعاهای بلند بالای آقای کرزی، هنوز هم افغانستان به عنوان یکی از مراکز فجایع حقوق بشر باقی مانده است:

- ادامه خشونت علیه زنان، حوادث بیشمار تجاوز، تهدید و ازدواج اجباری توسط افراد مسلح جهادی، افزایش بی‌سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، تهدید فامیل‌ها تا دختران خود را به مکتب نفرستند، سوزاندن پیاپی مکاتب دخترانه، احساس ناامنی زنان در کار بیرون از خانه، ممنوعیت پخش و ظاهر شدن آواز خوانان زن در رادیو و تلویزیون، افزایش زنان و بیوه‌هایی که چاره‌ای جز گدایی و روی آوردن به فحشا ندارند و...
- کشتار، دستگیری و شکنجه‌های وحشیانه از سوی خاد و ماموران به اصطلاح امنیتی با انگیزه‌های قومی و مذهبی و گروهی به طور روز افزون.
- ادامه سیستم ملوک‌الطوایفی و منازعات بی پایان بین جانیان جهادی در تمام ولایات که در اثر آنها عمدتاً مردم بیگناه کشته، زخمی، فراری و متضرر می‌شوند.
- سرقت منازل، دکان‌ها و دفاتر، اخذ غیر قانونی مالیه و گمرک، حیف و میل سرمایه‌های ملی توسط رهبران خاین تفنگ سالار.
- بیداد فساد مالی، رشوه ستانی و بیکاری.
- خورد و برد قسمت اعظم کمک‌های خارجی به وسیله وزارتخانه‌ها و دیگر ارگان‌های دولتی و کند بودن شرم آور اعمار مجدد. اسماعیل خان در حکمرانی فرعون منشانه‌اش، با اعمار چند تعمیر و پارک نمی‌تواند خاک به چشم مردم پاشیده و جنایاتش را علیه زنان بپوشاند.
- تمام سران جهادی در زیر چشم هزاران عسکر امریکایی و ناتو به تولید و تجارت بیسابقه‌ی هیروئین مشغول بوده که افغانستان را مجدداً در صدر لیست کشورهای تولید کننده هیروئین قرار داده‌اند.
- باوجود ادعاهای مبنی بر «آزادی بیان»، فریادها در گلو خفه می‌گردند و آنانی که جرئت ابراز نظرات غیر

سازشکارانه شان را دارند با ضرب و شتم و تفنگ و تهدید روبرو می‌شوند.

- باوجود این که گاهگاهی بوی جنایات سران جهادی و اقارب و همدستان شان (حادثه اخیر اشغال زمین و تخریب منازل در منطقه شیرپور) در مطبوعات جهانی نیز بالا می‌گیرد اما این خاینان بدون کوچکترین توجهی به این رسوایی و با آرامش خاطر به اعمار قصرهای خود در شیرپور ادامه می‌دهند. رسوایی شیرپور به تنهایی بر فعال مایشا بودن تروریست‌های «ائتلاف شمال» در کشور و گروگان بودن آقای کرزی در دست آنان گواهی می‌دهد.

در کشوری که قاتلان محصلان، صاحب‌منصبان معترض، داکتر عبدالرحمن، حاجی قدیر و صدهای دیگر هنوز به محاکمه کشانیده نشده اند نمی‌توان داد از نفاذ قانون و دموکراسی زد.

- اکثریت مهاجرین مقیم ایران و پاکستان به علت استیلای بیکاری، عدم امنیت و ادامه جنگ و جنایت توسط «ائتلاف شمال» زندگی پر توهین و عذاب در پاکستان و ایران را بر زندگی زیر سایه تروریستان جهادی ترجیح می‌دهند و آنانی نیز که برگشته اند دربدر و پشیمان اند.

- تحت شرایط فعلی و با توجه به ماهیت خاینانه و میهنفروشانه بنیادگرایان «ائتلاف شمال» هیچ خوشبینی و امیدی نمی‌توان به نتایج لویه جرگه و قانون‌اساسی، انتخابات، پارلمان و... بست. زیرا چنانچه «راوا» بارها اظهار داشته است تصویب قانون‌اساسی و انتخابات با دخالت تفنگداران جنایتکار «ائتلاف شمال» یعنی خاین‌ترین افراد به دموکراسی انجام می‌گیرد. تا زمانی که طاعون بنیادگرایی از کشور ما نابود نشده، هیچ قانون و انتخابات و... نمی‌تواند اثر مثبت در بهبود اوضاع سیاسی و اقتصادی داشته باشد.

قانون اساسی فقط زمانی واقعاً دموکراتیک خواهد بود که بر رکن اساسی آن - سکیولاریزم - استوار باشد. چون سران جهادی جدایی دین از دولت را مانعی بر سر راه خرمستی‌های خود می‌یابند، آن را «ضد اسلامی» می‌نامند تا حاکمیت جنایتبار خویش را تداوم بخشند.

رهبران و قومندانان خونریز جهادی که به قانون‌اساسی بعنوان سندی بی‌ارزش می‌نگرند، با تکیه بر تفنگ و تنگه خود انتخابات را نیز هرگز اجازه نخواهد داد «آزاد» و «شفاف» باشد.

خبرها حاکی از آن بوده که اکثر کاندیدهای آزادیخواه و مردمی به علت ترور و تهدید جنایت پیشگان بنیادگرا از شرکت در انتخابات لویه‌جرگه‌ی قانون اساسی محروم شده‌اند. به این صورت لویه جرگه‌ای که در راه است در واقع مجمع جنگ سالاران قاتل خواهد بود که خیانت‌ها و وطنفروشی‌ها و ددمنشی‌هایشان را جنبه «قانونی» داده و تیغ ستم‌پیشگی شان را کاری‌تر در قلب و روح مردم اسیر ما فرو خواهند برد.

هموطنان دردمند،

تا زمانی که باندهای کثیف ربانی، فهیم، خلیلی، دوستم، سیاف، خالص، اسماعیل، عطا وغیره خلع‌سلاح و از صحنه سیاسی به دور پرتاب نشده‌اند صحبت از آزاد و قانونمند شدن افغانستان فقط فریب دادن مردم ما و جامعه جهانی خواهد بود.

ادامه وضع نابسامان جاری و حمایت غرب از تروریستان جهادی در افغانستان ثابت می‌کند که امریکا و متحدان کوچکترین اهمیتی به ارزش‌های حقوق بشر و حقوق زنان قایل نبوده و صرفاً منافع سیاسی و اقتصادی خود را در نظر دارند. تا زمانی که غرب از حمایت بنیادگرایان «ائتلاف شمال» دست نگرفته و به دفاع از نیروهای استقلال طلب و دموکراسی‌خواه برنخیزد، باز هم با حادثه‌های ضد انسانی نظیر ۱۱ سپتامبر از سوی طالبان و القاعده و نظایر آنها مواجه خواهد بود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» از تمامی گروه‌ها و افراد حامی دموکراسی میخواهد تا جهت سرنگونی بنیادگرایان و تأمین دموکراسی و حقوق بشر مجدانه و از هر طریق ممکن تلاش ورزند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۲۰ قوس ۱۳۸۲ (۱۰ دسامبر ۲۰۰۳) - اسلام‌آباد

زنده باد ۸ مارچ!

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» راوا به مناسبت گرامیداشت هشتم مارچ روز جهانی زن را در سال جاری در حضور تعداد کثیری از اعضا و دوستداران داخلی و خارجی، نمایندگان احزاب و گروه‌ها، و شخصیت‌های مترقی طی محفلی با شکوه در گرین‌شادی‌هال پشاور تجلیل کرد.

تالار با شعارهایی به دفاع از دموکراسی و بر ضد بنیادگرایی به زبان‌های فارسی، پشتو، اردو و انگلیسی، تصاویر مینا، سایر شهدا و نیز انارکلی‌هنریار و ملالی‌جویا و تصاویر گویای جنایت‌ها و توحش جهادی و طالبی آراسته شده بود. در گوشه‌ای میز نشریات و صنایع برای فروش قرار داشت.

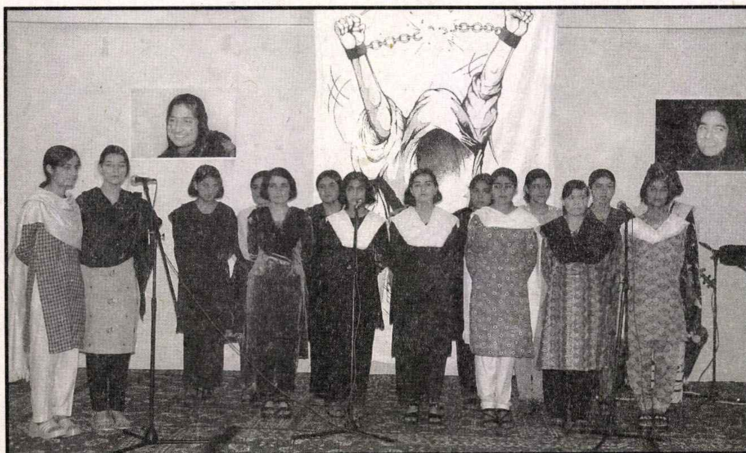
محفل ساعت ۲ بعد از ظهر، با مقدمه‌ای پیرامون هشتم مارچ و اوضاع کنونی آغاز یافت. سپس دو تن از اعضای «راوا» به فارسی و پشتو درباره زندگی زنان تحت حاکمیت مافیایی «ائتلاف شمال»، لویه جرگه تدوین قانون اساسی و پاره شدن نقاب «دمکراتیک» بودن آن با حمله صبغت‌اله‌مجددیِ ده‌ملیون دالری و دیگر نوکران اوباش بنیادگرایان به ملالی‌جویا و انارکلی‌هنریار سخن گفته و خواهان محاکمه سردمداران جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» و طالبی شدند. به ادامه عده‌ای از دوستان پاکستانی و نیز نماینده هیئت ۵ نفری زنان ایتالیایی که مخصوصاً به خاطر شرکت در محفل از ایتالیا آمده بودند، در همبستگی با «راوا» و تائید مواضع سیاسی آن سخنرانی کردند. در خلال برنامه علاوه بر دکلمه اشعار انقلابی، اجرای سرودهای میهنی به وسیله نوجوانان محفل را شور و هیجان بخشید که با کف‌زدن‌های ممتد حاضران استقبال شد.

در آخر نمایشنامه‌ای تهیه شده توسط استادان و شاگردان مکاتب «راوا» با نام «تا صبح بسیار مانده» که دوره‌های تجاوز روس تا روی صحنه آمدن طالبان و ورود نیروهای امریکایی و نصب مجدد «ائتلاف شمال» را انعکاس می‌داد به نمایش گذاشته شد که مورد توجه و ستایش فراوان حضار واقع شد.

جریان محفل که تا ساعت ۶ شام ادامه یافت در تمامی روزنامه‌های مهم پاکستان بازتاب داشت. ▣







بازتاب محفل ۸ مارچ در رسانه‌ها

«نیوز»

«راوا» موضع جنگ‌سالاران را محکوم می‌کند

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) گفته است که با موجودیت جنگسالاران بنیادگرا در افغانستان هیچ تحول بنیادی بشمول بهروزی و آزادی زنان و مردان نمی تواند امکان‌پذیر باشد ولو هرقدر هم وزارتخانه و کمیسیون‌ها برای زنان ساخته شوند.

در گردهمایی‌ای که به مناسبت روز جهانی زن در پشاور برگزار شده بود اعضای «راوا» اظهار داشتند که بعد از حملات امریکا و حاکمیت دولت موقت بیرق زنان علم شد ولی در حقیقت زنان هنوز هم از حقوق شان محروم هستند و نمی‌توانند به کار و مراکز تحصیلی بروند.

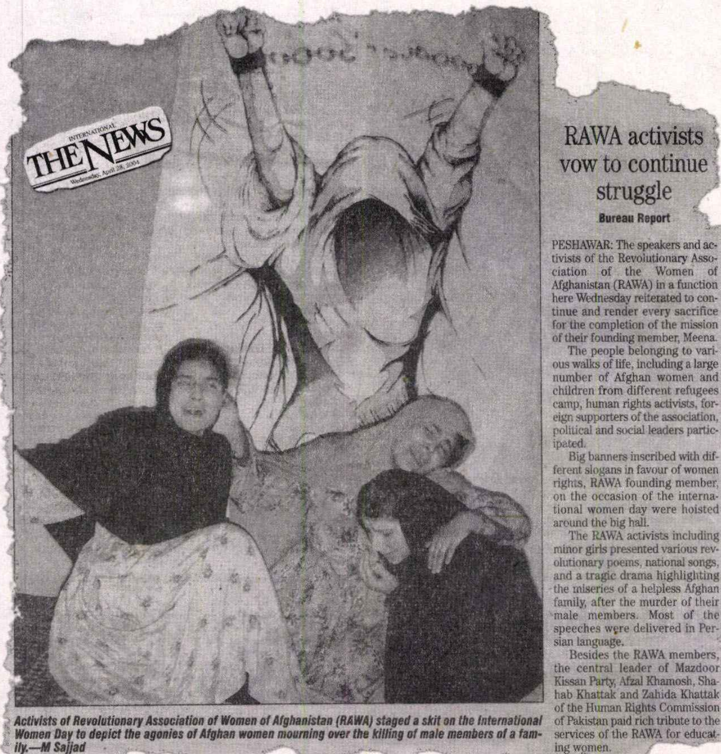
سهیلا یکی از اعضای «راوا» گفت که وزارت زنان و کمیسیون‌های زیادی ساخته شده‌اند و تعدادی زنان «مقاماتی» هم شدند ولی حتی بعد از گذشت دو سال زنان افغان شاهد تحول بنیادی‌ای در زندگی شان نبوده‌اند.

مویم یکی دیگر از اعضای «راوا» اظهار داشت که هیچ تغییری در زندگی زنان افغان نیامده و آنان هنوز هم احساس ناامنی می‌کنند و زیر ستم هستند.

زنی افغان به نام شهلا اضافه کرد: «در ولایت هرات زیر کنترل اسماعیل‌خان، صدها دختر و زن از فرط احساس خفقان، وحشت، بی‌پناهی و بی‌بازخواستی باخودسوزی و شیوه‌های دردناک دیگر خود را از درد زندگی زیر سلطه رژیم آزادی‌کُش خلاص کرده‌اند».

سخنگویان همچنان ماهیت قلابی لویه جرگه قانون اساسی و آزادی بیان را به باد انتقاد گرفتند زیرا این از برخورد تعدادی از شرکت کنندگان در لویه جرگه در برابر سخنان ملالی‌جویا و انارکلی که شهامت کردند و بنیادگرایان را «جنایتکار» خواندند و خواستار محاکمه ملی و بین‌المللی آنان شدند به خوبی آشکار بود.

سخنرانان آلودگی اعضای لویه جرگه را با مکروب بنیادگرایی محکوم کردند و اظهار داشتند که قانون اساسی جنایات گوناگون ضد زن را به نام دین و عنعنه مجاز قرار داده است.



RAWA activists vow to continue struggle

Bureau Report

PESHAWAR: The speakers and activists of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) in a function here Wednesday reiterated to continue and render every sacrifice for the completion of the mission of their founding member, Meena.

The people belonging to various walks of life, including a large number of Afghan women and children from different refugees camp, human rights activists, foreign supporters of the association, political and social leaders participated.

Big banners inscribed with different slogans in favour of women rights, RAWA founding member, on the occasion of the international women day were hoisted around the big hall.

The RAWA activists including minor girls presented various revolutionary poems, national songs, and a tragic drama highlighting the miseries of a helpless Afghan family, after the murder of their male members. Most of the speeches were delivered in Persian language.

Besides the RAWA members, the central leader of Mazdoor Kissan Party, Afzal Khamosh, Shahab Khattak and Zahida Khattak of the Human Rights Commission of Pakistan paid rich tribute to the services of the RAWA for educating women.

Activists of Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA) staged a skit on the International Women Day to depict the agonies of Afghan women mourning over the killing of male members of a family.—M Sajjad

اعلامیه «راوا» در روز جهانی زن

آزادی زنان بدست خود شان میسر است و بس!

در زمان حکومت قرون وسطایی دهشتبار وحوش طالبی، تبلیغات دنیا و در درجه اول تبلیغات رسانه‌های غرب از ستمکشی زن افغانستان آغاز یافته و به آن ختم می‌شد. گویی اگر اینهمه شکنجه و مرگ تدریجی بر زنان ما مستولی نمی‌بود و طالبان اندکی «لطف» به خرج می‌دادند، این وطن دیگر هیچ مشکلی نداشت! بعد هم که امریکا به سراغ تنبیه مزدوران دیروزش آمد، حرف اول و آخر از بربر صفتی طالبان بر زنان بود و حتی اوراق تبلیغاتی‌ای که از طیارات بر فراز شهرهای کشور پخش می‌شد عکس‌های حاکی از توحش طالبان علیه زنان را داشتند!

و البته بعد از حمله امریکا و نصب حکومت موقت، علم کردن بیرق زنان کماکان ادامه یافت؛ وزارت زنان و کمیسیون های متعدد ایجاد گردید و چند زن هم به اصطلاح «مقاماتی» شدند. اما اکنون که بیش از دوسال از این ماجراها می‌گذرد کیست نداند که وضع ٪۹۹ زنان افغانستان دستخوش تحولاتی بنیادی نشده است. دیگر طالبان وجود ندارند که به خاطر پیدا بودن گوشه‌ای از مو یا پای زنان از زیر چادری، هار شده و بر آنان حمله ببرند ولی زنان کجا قادر اند سرلچ و بدون خوف از جنگسالارانی که همچون سگان شکاری در پی اذیت و توهین و تجاوز به آنان اند، از خانه بیرون شده و به کار و زندگی خود برسند.

طی فقط یک سال گذشته تنها در ولایت هرات در بند پنجال پلید «امیر» اسماعیل تروریست، صدها دختر و زن از فرط احساس خفقان، وحشت، بی‌پناهی و بی‌بازخواستی با خود سوزی یا شیوه‌های دردناک دیگر خود را از درد زندگی زیر ساطور رژیم جنایت و فساد و آزادی کش خلاص کرده‌اند. اجساد جزغاله شده‌ی قربانیان ناکام روی اسماعیل و کلیه شرکا جرمش در «ائتلاف شمال» را سیاه نگه می‌دارد.

در صحبت از افغانستان صرفاً ستم بر زنان را برجسته ساختن در واقع خاک به چشم زدن است. در این سرزمین علی‌رغم ستم‌های مضاعف بر زنان، مردان همانند زنان آزاد نیستند. زیرا اگر طالبان در «امارت» نیستند، برادران جنایتکارتر شان در «ائتلاف شمال» قدرت را در دست دارند. پس تا ریشه تمام فجایع و مصایب در افغانستان یعنی وجود جنگسالاران بنیادگرا از بیخ کنده نشده، هیچ مسئله‌ی جدی بشمول آزادی و بهروزی زنان ما حل نخواهد شد ولو هم بیشتر از این وزارتخانه و کمیسیون و غیره برای زنان ایجاد کنند.

همانطور که آزادی یک ملت باید به دست خود ملت به ثمر بنشیند، آزادی واقعی زنان هم فقط به دست خود زنان قابل تصور است. اگر این آزادی توسط دیگران داده شود، هر زمان هم ممکن است گرفته شده و پامال گردد.

قلابی بودن لویه جرگه قانون اساسی و آزادی بیان در آن با حمله‌های پست و کوچگی رئیس مجلس، سیاف و عوامل فهیم و ربانی بر ملالی جویا و انارکلی برای مردم افغانستان و دنیا برملا شد. ملالی جویا شهامت کرد و بنیادگرایان را به نام همان چیزی که واقعاً هستند یعنی جنایتکار یاد نمود و آنان را سزاوار محاکمه ملی و بین‌المللی دانست. ولی دیدیم که خیانت پیشگان جانی و عمال شان در لویه جرگه آنچنان افسار گسیخته شدند که به اعتراف صبغت‌اله‌مجددیِ ۱۰ ملیون دالری، اگر دم شان را نمی‌گرفت بلایی بر سر ملالی جویا می‌آوردند! مردم ما و دنیا دیدند که ربانی، سیاف، منصور، چکری و غیره این سمبول‌های خون و خیانت و تجاوزکاری، نه فقط بار دیگر در صف اول لویه جرگه نشسته بودند بلکه با ایما و اشاره‌ی رئیس مجلسِ ۱۰ ملیون دالری، با وقاحت بی‌نظیر قسمی اکت و صحبت می‌کردند که گویی عروس و همه کاره‌ی مجلس اند و نه جنایتکاران کثیف که خیمه لویه جرگه را از وجود خود بوبناک ساخته‌اند. رجزخوانی لوچکانه و پر از تهدید سیاف به اثبات رسانید که لویه جرگه و رئیس آن تا چه حد به مکروب بنیادگرایی آلوده اند و از یکچنین مجلسی ملوث نمی‌توان انتظار داشت که قانون اساسی‌ای دموکراتیک و متضمن امحای تروریزم «ائتلاف شمال»، طالبان، گلبدین و القاعده بیرون آید. و چنین هم شد. قانون اساسی‌ای که در آن از محاکمه جنایتکاران جنگسالاران خبری نیست، سوء استفاده از دین را مجاز قرار داده و جنایت‌های گوناگون ضد زن که به نام دین و عنعنه روا داشته می‌شوند مشخص و ملغی به شمار نرفته، تنها حکم ورق پاره‌ای را خواهد داشت که بر حاکمیت جنگسالاران سفاک لباس قانونی می‌پوشانند.

با این وضع بسیار طبیعی است که ثبت نام مخصوصاً زنان برای انتخابات سال آینده ناچیزترین سطح ممکن را داشته باشد. انتخابات برای مردمی ناامید که نان و کار و پناهگاه ندارند و سایه شوم بنیادگرایان تبهکار بر سر شان سنگینی می‌کند، چه ارزشی دارد؟ و وجود هر زن و مرد در پارلمان آینده هم زمانی بها خواهد داشت که به مردم اندیشیده و با دلیری و شرافتمندی‌ای چون ملالی جویا، بر جنایتکاران بنیادگرا در قفس خود شان تف بیندازد. در غیر آن به مثابه آلت دست فاشیست‌های مذهبی و همدستان و سازشکاران با آنان و همچنین به مثابه چوکی پرستی دنی از سوی مردم بخشوده نخواهد شد.

تجربه ایران به روشنی نشان داد که نیروهای دموکراتیک در چهارچوب رژیم مذهبی ددمنش و یا به توکل به جناح به اصطلاح «معتدل» این رژیم،

هرگز قادر نخواهند بود آرمان‌های شان را متحقق سازند. مردم و نیروهای طرفدار دموکراسی در ایران با شرکت در این بازی جمهوری اسلامی خونبار بهای گزافی پرداخته‌اند.

نیروهای هواخواه دموکراسی در کشور ما باید از نمونه ایران به حد کافی عبرت گرفته باشند و هیچگاه و به هیچ قیمتی حاضر نباشند به این و آن جناح دشمن بنیادگرا از در آتش بس و موافقت پیش آیند. یگانه معیار تعیین کننده‌ی وفاداری به دموکراسی در کشور ما میزان قاطعیت، پیگیری و صداقت یک تشکل یا فرد در مبارزه با فاشیزم دینی است.

بر کلیه زنان آگاه ماست تا دهها و صدها هزار زن آزادیخواه را متشکل کرده و جنبش عظیم ضد بنیادگرایی و طرفدار دموکراسی را در سراسر میهن بیمار از طاعون پوشالی و تروریزم بنیادگرایی برپا دارند. تنها با به راه انداختن یکچنین جنبشی قدرتمند خواهیم توانست به رهایی زنان بر اساس آزادی وطن، سهمی شایسته ایفاکنیم؛ دیگر از «اکثریت خاموش» نه بلکه اکثریت برپا و مصمم و یورش بر سخن گوییم و نیز همبستگی خود را با مبارزه آزادیخواهانه زنان اقصی نقاط جهان از سطح حرف به عمل درآریم.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان «راوا» در حالیکه روز جهانی زن را برای زنان عدالتجوی سراسر جهان تهنیت گفته و به زنان آزادیخواه اسیر در شکنجه گاههای ایران و ترکیه و دیگر کشورها درود آتشین می‌فرستد، آرزو می‌نماید که زنان افغانستان نیز این روز را در سال آینده در افغانستانی رها از چنگال بنیادگرایی و رهسپار در مسیر دموکراسی و شکوفایی برگزار کنند.

مقصود من ز حرفم معلوم بر شماست:
یک دست بی‌صداست
من، دست من، کمک ز دست شما میکند طلب.

نیما یوشیج

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۸ حوت ۱۳۸۲ (۸ مارچ ۲۰۰۴) - پشاور

هشت ثور تاریکترین لحظه در تاریخ ما

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» با شعار «هشت ثور سیاه‌تر از هفت ثور» طی تظاهراتی با شکوه این روز ننگین را که سرآغاز قدرت‌گیری ددمنشان بنیادگرا در افغانستان است، تقبیح نمود.

مظاهره با حضور حدود ۱۵۰۰ تن از زنان و کودکان مهاجر از مقر سازمان ملل متحد شروع شد اما بنابر مداخله پلیس پاکستان تظاهرکنندگان نتوانستند مسیر تعیین شده را بپیمایند، معهذا با شعاردادن‌های ممتد و سرود خواندن و سخنرانی‌ها فضا را گرم و پرهیجان ساخته و لحظه به لحظه به تعداد تماشاگران افزوده می‌شد.

شعارهای ضد بنیادگرایان و آزادیخواهانه، پلاکارت‌هایی از مجروحان، ویرانه‌های کابل، تصاویر مینا و شهدای دیگر، عکس‌هایی از سرجنایتکاران فهیم، ربانی، اسماعیل، خلیلی، دوستم، سیاف و گلبدین با چلیپای درشت قرمزی بر آنها توجه مردم ناظر تظاهرات و دهها خبرنگار و عکاس و فلمبردار پاکستانی و خارجی را جلب نموده بودند. تعدادی از خبرنگاران در مورد جنایتکاری‌های خاص اسماعیل و نیز توطئه مشترک او، دوستم، خلیلی وغیره از مظاهرکنندگان خواستار اطلاعات می‌شدند.

در پایان مظاهره باز هم یک تن از اعضای «راوا» درباره پیامدهای



این روز سیاه و آنچه که اکنون بر مردم می‌رود، به سخنرانی پرداخت.

سپس چند تن از محروم‌ترین زنان با نماینده «راوا» یادداشتی حاکی از اعمال خاینانه و خرابکارانه باندهای جنایت پیشه‌ی بنیادگرا و تقاضای عزل فوری و محاکمه تمام آنان را به نماینده سازمان ملل تسلیم دادند.

قابل یادآوریست که در مظاهره، گروه ۱۲ نفری از جاپانیان عضو «کمیته بررسی جنایات جنگی» به ریاست پروفیسر ماویداا کیرا نیز حضور داشتند که به منظور همنوایی با «راوا» و دیدار از شفاخانه‌ها، مکاتب، پرورشگاه‌ها و سایر فعالیت‌های «راوا» روز پیشتر از جاپان وارد پاکستان شده بودند.

گزارش و عکس‌های تظاهرات در تمامی روزنامه‌های پاکستانی و مهمترین رادیوها و خبرگزاری‌ها و چند تلویزیون‌هندی، پاکستانی و عربی انعکاس یافت.

در اینجا گزارش‌هایی از خبرگزاری‌ها و چند روزنامه پاکستانی را می‌آوریم که چنانچه بارها متذکر شده‌ایم بیانگر جانبدارانه بودن و مشکلات برخی مطبوعات این کشور در انتشار مطلب راجع به «راوا» می‌باشند. مثلاً یکی از آنها تعداد تظاهرکنندگان را ۲۰۰ نفر گفته، دیگری ۳۰۰ و روزنامه‌ی «فرنتیرپست» در حالیکه در گزارشی «راوا» را متهم کرده که علیه کرزی ایرادی ندارد در گزارشی دیگر خودبخود به نقض این اتهامش می‌پردازد.





بازتاب مظاهره ۸ ثور در رسانه‌ها

«فرنتیرپست»

«حدود ۲۰۰ زن و کودک افغان با در دست داشتن شعارهایی به فارسی و انگلیسی علیه "ائتلاف شمال" و جنگ‌سالاران آن به تظاهرات پرداختند.

پروفیسر ماویدا اکیرا با یک گروه ۱۵ نفری زنان و مردان جاپانی نیز شعار "جنگ نه" را در دست داشتند. اوگفت بش باید به مثابه جنایتکار جنگی محاکمه شود. مظاهره صلح‌آمیز بود ولی پلیس به مظاهره‌چیان اجازه نداد از مانع‌ها بگذرند اما پس از مذاکره با رهبران تظاهرات، اجازه یافتند به نزدیکی تعمیر ملل متحد بروند.»

«نیوز انترنیشنل، خبرگزاری فرانسه»

«حدود ۳۰۰ زن افغان روز سه‌شنبه به اعتراض علیه رئیس جمهور حامدکرزی پرداختند که چرا برای بازسازی افغانستان به جنگ‌سالارانی اتکا می‌کند که گذشته‌ای شنیع در تخلف از حقوق بشر دارند.

زنان "راوا" که با قبول خطرات بزرگ به طور مخفی علیه طالبان مبارزه کرده اند، گفتند که رژیم کنونی در افغانستان از کسانی پشتبانی می‌کند که گذشته‌ی بدرفتاری در برابر زنان را دارند. آنان ابراز داشتند: "از یکسو کشورهای مختلف ۸بلیون دالر وعده کمک می‌دهند اما از سوی دیگر آقای کرزی ابقا یا نصب کثیفترین جانیان و خاینان جهادی در مقام‌های مهم را به مثابه وظیفه مقدس‌اش پیش می‌برد تا همه‌ی آنان جیب‌های شان را برای زدن از بلیونها دالر کلانتر بدوزند."»

«اِن اِن آی»

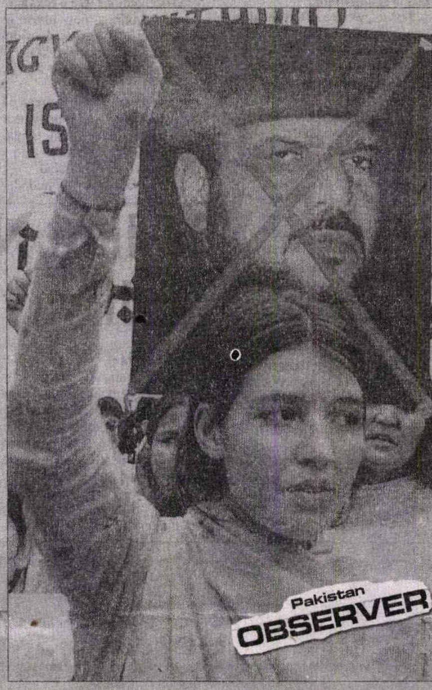
«صدها زن و کودک مکتبی افغان، در حالیکه شعار می‌دادند "مرگ بر بنیادگرایان"، "مرگ بر طالبان"، "مرگ بر جهادی‌ها"، در اسلام‌آباد به مظاهره دست زدند.»

«فرنتیرپست»

«راوا» طی اعتراضی در مقابل مقر سازمان ملل متحد در اسلام‌آباد، اداره کنونی افغانستان را رد کرده و آن را میراث گذشته خواند.

اعضای "راوا" خواستار کمک بازسازی کشور شده و اظهار داشتند که جامعه جهانی باید به این تعهدش عمل کند.

آنان در حالیکه به طرفداری از حقوق زنان و حق آزادی بیان شعار می‌دادند بدون انتقاد از رئیس‌جمهور کرزی و نیروهای امریکا، علیه بیعدالتی دولت افغانستان مظاهره نمودند. یکی از نمایندگان "راوا" به فرنتیرپست گفت: "ما خواهان بهبود وضع در کشور و زندگی و آزادی هستیم." او خاطرنشان ساخت که افغان‌ها مشتاق عودت به افغانستان و زندگی آرام در آنجا هستند اما این امر در شرایط ابتر حاضر در کشور ممکن نیست. او افزود که سبب اصلی برپایی تظاهرات نشاندادن همبستگی با زنان افغانستان و جلب توجه بقیه مردم جهان به این نقطه از کره زمین است که مردمش در اتش و خون بسر می‌برند.



RAWA protests against warlords

SHR JAHFERY

ISLAMABAD—About 200 Afghan women and children carrying banners with various slogans written in English and Persian, assembled in front of UN offices Saudi Pak Towner, here Tuesday and held a protest rally chanting slogans against the Northern Alliance and its warlords.

The banners and posters were "Democracy, Secularism and Women's Rights". "Democracy without Secularism is incomplete". "Election under shadow of warlords has no legitimacy". "War criminals must be put on trial". "Northern Alliance is the arch enemy of Human Rights". "Power to the people of Afghanistan".

Professor Maveda Akira of Japan with a team of 15 Japanese men and women were also holding a banner, inscribed with, "No War". He, in broken English said, Bush must be tried as War Criminal.

Afghan demonstrators presented memorandum to the local office of UN. Two-page memorandum was written in the name of Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA). The memorandum criticised policies of Karzai.

The demonstration was peaceful but at one time police did not allow the demonstrators to cross the barrier. After assurance given by the leaders of the demonstrators they were allowed to go near the building. After delivering speeches, they dispersed peacefully.

A girl chanting slogans at the protest.—PO photo by Z A Raja

Pakistan OBSERVER



tional justice...
Abdullah Sha... a com-

Women rally condemns ministers

ISLAMABAD (NNI)–Hundreds of Afghan women and school children staged demonstration in Islamabad and condemned Afghan government ministers for links with islamic fundamentalists.

The rally marked the anniversary of the fall of the communist regime in Afghanistan in 1992 and take over by the Mujahideen groups.

Chanting "Death to fundamentalists," "Death to Taliban" and "Death to Jehadis," some 500 supporters of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) marched towards a building housing United Nations offices in Islamabad, Pakistan's capital.

RAWA leaders handed over a memorandum to a U.N. representative, demanding greater rights for women in Afghanistan.

"The Northern Alliance, despite expressing anger, power and continuation of threats, terror, propaganda and conspiracy failed to remove the scare of crimes against our people from their dirty faces," the me... dum said.

"Fahim, Ism...
enemies...
racy...

ISLAMABAD: Activists of Afghan Refugees Women Association hold a protest rally against religious extremists and Northern Alliance warlords in Afghanistan for excesses against women.–Online.

تعداد وسیعی از زنان از اقشار مختلف در مظاهره شرکت داشتند.»

خبرگزاری «ای ان آی» ANI

«دانش حمید یکی از زنان تظاهرکننده گفت: "مظاهره ما به منظور محکوم ساختن سلطه "ائتلاف شمال" یا جهادی‌ها در افغانستان است زیرا اینان از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ مرتکب عین جنایت‌های طالبان مخصوصاً مقابل زنان افغانستان شدند. اکنون آنان دوباره بر سر قدرت اند، امریکا و کشورهای دیگر دوباره از «ائتلاف شمال» یا جهادی‌ها حمایت می‌کنند. با موجودیت "ائتلاف شمال"، ما از صلحی واقعی، امنیت و آزادی در افغانستان برخوردار نیستیم."

بعضی از رهبران مظاهره صحبت کرده و گفتند که دنیا باید بداند که افغانستان قربانی طالبان، گلبدین، القاعده و "ائتلاف شمال" می‌باشد.

در افغانستان کمتر از ۱۰ درصد زنان باسواد اند. "راوا" قویاً معتقد است که تنها با سلاح آموزش و تعلیم است که زنان افغانستان می‌توانند به قدرت و پیروزی در پیکار علیه بنیادگرایان و نظایر آنان دست یابند. "راوا" یگانه سازمان افغانی بود که به تظاهرات ضد جنگ در عراق پرداخت.»

«صدای امریکا» VOA

«چندین صد نفر از فعالان حقوق بشر "راوا" افغانستان در مقابل مقر سازمان ملل‌متحد روز سه‌شنبه در اسلام‌آباد جهت ابراز نگرانی درباره دولت کنونی و انتخاباتی که در راه هست به مظاهره دست زدند. معترضان خواستار حذف رهبران بنیادگرا از هر مقام دولتی اند.

آنان جامعه جهانی و بخصوص امریکا را مورد انتقاد قرار دادند که برخی رهبران بنیادگرای افغان با سابقه جنایتکاری علیه زنان را اجازه داده اند از اعضای حکومت انتقالی به ریاست حامدکرزی باشد.

مظاهره گران برکناری فهیم وزیردفاع، دوستم جنگ‌سالار ازبک و اسماعیل‌خان والی هرات را خواستار گردیدند تا همه‌ی آنان به خاطر ارتکاب جنایت‌های شان بر ضد مردم افغانستان به محاکمه کشانده شوند.

مرینه اظهار داشت که افراد مذکور تلاش‌ها برای بهبود حقوق بشر و استقرار دموکراسی در افغانستان را مختل می‌کنند. او گفت که "باید نظام تغییر یابد و باید بنیادگرایان دور انداخته شوند. تا زمانی که بنیادگرایان در قدرت اند، هیچ تغییری به میان نخواهد آمد."

او گفت که این جنگ‌سالاران و قومندانان سعی خواهند ورزید تا با اعمال نفوذ در انتخابات در قدرت باقی بمانند.

اما طرفداران حکومت پرزیدنت کرزی نگرانی در مورد نقض دموکراسی را رد می‌کنند. عبدالجبارنعیمی عضو یکی از گروه‌های جنگنده اسلامی که از ۹۲ تا ۹۶ در کابل حکومت کردند، گفت: "امید ما اینست که انتخابات به حد کافی عادلانه و دموکراتیک باشند. فکر می‌کنم با همکاری ملل‌متحد پیشرفت‌های زیادی در راستای دموکراسی و مردم به دست خواهد آمد. مردم خیلی زیاد به رأی‌دادن و ثبت نام علاقه می‌گیرند."»

«انفوشاب نیوز»

«"خبرگزاری کویت" ضمن نقل بخش اعظم بیانیه "راوا" یادآور می‌شود: "لااقل ۶۰۰ تن از فعالان علیه رهبران بنیادگرای اسلامی افغانستان به مظاهره پرداختند... در یکی از شعارها گفته می‌شد "فهیم، اسماعیل و دوستم دشمنان خونی آزادی و دموکراسی اند"... عبدالرشیددوستم که متحد حامدکرزی است، سرکردگی ملیشاهای ازبک را داشته و همچنین اداره زندان خصوصی در شمال افغانستان را در دست دارد و اخیراً کوشید تا بر ولایات شمال افغانستان چیره شود.»

«دان»

روزنامه پاکستانی «دان» Dawn نیز ضمن نقل بخش‌هایی متعدد

از بیانیه نوشت:

«مهاجران افغانستان در بیرون مقر ملل‌متحد در اسلام‌آباد علیه آنچه که ادامه سیاست‌های بنیادگرایانه‌ی طالبان، افزایش اعمال تروریستی و نقض حقوق بشر می‌خوانند، تظاهراتی برپا داشتند و از ملل‌متحد خواستند تا به پروسه صلحش در کشور جنگزده بیافزاید.

آنان حکومت را محکوم کردند که دست جهادی‌ها را در غارت ملیون‌ها دالر کمک خارجی برای بازسازی و سرمایه‌های کشور باز نگهداشته و در مقامات کلیدی گمارده است.

"راوا" خواستار خلع سلاح و برکناری جنگسالاران و برقراری دموکراسی اصیل درکشور است.



Rawa activists stage demo against HR violations

ISLAMABAD, April 27: Afghan refugees held a demonstration outside UN offices here on Tuesday against what they called the continuation of Taliban's fundamentalist policies, increased terrorist acts and violation of human rights and called the UN to expand its peace process in the war-torn country.

They condemned the government to letting loose the Jihadis to plunder billions of dollars foreign aid meant for country's reconstruction and the country's assets and their appointments on key positions.

The demonstration, organized by the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (Rawa), called for disarming and removing of warlords from key posts, and setting up of genuine democracy in the country.

Over 300 protesters, mostly women and children from refugee camps, assembled in front of a UN offices at the Constitution Avenue to mark the day when the so-called "Jihadis" took power in Kabul on April 28, 1992 and the Saur Revolution of April 27, 1978.

A statement distributed on the occasion read: "The ... 28th April is still do... country and is more ...

ACTIVISTS of Revolutionary Association of the Women of Afghanistan stage a demonstration outside the UN offices in Islamabad on Tuesday against alleged human rights violations in the war-torn country.—Dawn

Baby girl | PPP to l...ch ...ive if

بیش از ۳۰۰ زن وکودک مظاهره کننده ازکمپ‌های مهاجران در برابر دفتر ملل‌متحد گرد آمدند تا از روزی یادکنندکه انقلاب ثور ۲۷ اپریل رخ داد و به اصطلاح "جهادی"ها قدرت را در ۲۸ اپریل ۹۲ در کابل در دست گرفتند.

آنان از دولت کرزی انتقاد کردند که تاریخ را دوباره نویسی می‌کند، احمدشاه‌مسعود را به مثابه قهرمان جلوه می‌دهد، جهادی‌ها و جنگسالاران را در مقامات کلیدی در اردو می‌گمارد تا دل آنان را به دست آرد.

دانش‌حمید از اعضای "راوا" در صحبت با "دان" ابراز داشت که کشور و مردمش در دوران سلطه "ائتلاف شمال" از ۹۲ تا ۹۶ رنج کشیدند و باز هم رنج می‌کشند زیرا "ائتلاف شمال" اعمال شنیعی را مرتکب شده و ترور و ناامنی را در سراسر کشور مستولی می‌سازند... هیچ آرامش و امنیت واقعی درکشور وجود ندارد. اوگفت که "راوا" هر چند کرزی را رهبری دلخواه نمی‌داند، ولی اگر او به حمایتش از "ائتلاف شمال" پایان دهد، شاید قابل قبول باشد. او متاسف بود از اینکه قدرت‌های جهانی مثل امریکا با وصف آگاهی از وضع در افغانستان، از آنانی پشتبانی می‌کندکه به خاطر منافع شخصی مرتکب جنایت‌ها علیه بشریت شده اند. او در پاسخ به یک سوال از دولت پاکستان به علت پشتیبانی‌اش از عناصر بنیادگرا انتقاد کرد. سهیلا عضو دیگر "راوا" در گفتگو باگزارشگران اعلام داشت که امید اندکی وجود داردکه انتخابات آینده شرایط جاری افغانستان را با تامین دموکراسی تغییر دهد زیرا نمایندگان راستین مردم اجازه نخواهند یافت در آن شرکت جویند.

مظاهره‌گران "راوا" راگروه ۱۲ نفری جاپانیان از "کمیته بین‌المللی محکمه جنایات جنگی در افغانستان" ICTA که برای اظهار پشتیبانی شان از صلح و عدالت در افغانستان آمده بودند، همراهی می‌کرد.» ▣



Afghan women urge Karzai not to deal with warlords

ISLAMABAD: Some 300 Afghan women protestors here on Tuesday urged Afghan President Hamid Karzai not to rely on warlords, with notorious records of human rights abuses, for rebuilding the war-ravaged country.

"Compromising and dealing with the (anti-Taliban) Northern Alliance is not going to bear any fruit for anyone including Mr. Karzai," the Revolutionary Association of Afghan Women (Rawa) said in a statement.

The Northern Alliance commanders dominate the post-Taliban administration headed by Karzai since they ousted the hardliners from power with the help of a United States-led military coalition for harbouring Osama bin Laden.

The protestors gathered outside United Nations offices in Islamabad to mark the twin anniversaries of the 1978 communist coup in Afghanistan and the 1992 capture of Kabul by anti-communist forces.

The women's group, which campaigned clandestinely at great ... st the Taliban, said the ... e suppor...

Women belonging to the Revolutionary Association of Afghan Women protesting in front of Saudi-Pak Tower in Islamabad on Tuesday. — Naveed Akram

different countries of the world are promising to give $8 billion in aid, and on the other hand Mr Karzai is consi...

government posts," it said.

In its statement Rawa accused the curr... of Herat provin... Sov...

"insulting and humiliating" women by making them ... hospit... the...

بیانیه «راوا» در روز ۸ ثور

ظلمت ۸ ثور کماکان بر کشور حاکم است

زمانیکه در ۱۳۷۱ بعد از غرق شدن کابل و کابلیان در خون و آتش به دست احزاب جنایتکار وابسته به پاکستان، ایران و عربستان، «راوا» خلاف عافیت‌جویی‌ها و سازشکاری‌های رایج، شعار «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» را سر داد، صرفنظر از تبهکارانی که خود را «جهادی» می‌خواندند و می‌خوانند و نوکران روشنفکر آنان، بودند کسانی که این شعار را «افراطی» و «توهین به جهادی‌ها» نامیده، و در لجن‌پاشی به «راوا»، ۸ ثوری‌ها را همراهی کردند. ولی تاریخی را که با شیارهای خون و خیانت نوشته شده باشد، نمی‌توان با چرخش قلم و ایجاد هیاهو قلب کرد. «ائتلاف شمال» نیز قادر نشد با تمام چنگ و دندان نشان‌دادن و ادامه تهدید و ترور و توطئه و تبلیغ، داغ‌های جنایت و خیانت به مردم و میهن ما را از پیشانیش بزداید. در سال گذشته دیدیم که حتی برخی مطبوعات درونمرزی از زبان اکثریت افرادی که با آنان مصاحبه انجام داده بودند، ۸ ثور را به عنوان روز خیانت و خون و بی‌ناموسی و... مشخص ساختند. طبعاً اگر احساس ناامنی و ترس در کار نباشد محکوم‌کردن روز تجاوز بنیادگرایان به کابل پس از سقوط پوشالیان، در زبان ۹۵٪ مردم ما خواهد بود. زیرا آنان هم اکنون هم شاهدند که چگونه عاملان فاجعه ۸ ثور نمی‌گذارند این وطن داغدیده و ویران به سوی آرامی و آبادی پیش برود. برای عده‌ای از مردم اگر سرکردگان «ائتلاف شمال» در ۸ ثور خاین شمرده نمی‌شدند، امروز دیگر به عنوان پلیدترین خاینان به افغانستان ثابت شده اند.

حوادث اخیر هرات و میمنه و ارزگان برای همگان روشن ساخت که باندهای «ائتلاف شمال» مناطق معین کشور را قلمرو در قباله‌ی خود و خاندان خود دانسته و حاضر نیستند به تابعیت از دولتی مرکزی تن در دهند. اینان آگاهند که با گرفته شدن تفنگ از شانه‌های شان، همچون پوقانه‌های باد رفته چملک خواهند شد و بر اکثریت قوم و قبیله خود مطرح نخواهند بود چه رسد برای کل مردم افغانستان. در جریان دید و وادیدهای عده‌ای از سران مافیای جهادی مثل اسماعیل، دوستم، محقق و ربانی، نام لطیف پدرام نیز گرفته می‌شد که لکه‌ای بر شخصیت آلوده‌ی این جاسوس جمهوری اسلامی ایران نمی‌افزاید اما شاید روی اسماعیل‌خویی، رهنوردزریاب، اکرم‌عثمان وغیره دوستان «شاعر» خادی جهادی را سرختر سازد.

«راوا» به سهم خود مکرراً گفته است که معامله‌گری و سازش با «ائتلاف شمال» برای هیچکس و منجمله آقای حامدکرزی عاقبت خوشی نخواهد داشت. دسیسه مشترک خاینان نامبرده تازه شروع کار است. ظاهراً آقای کرزی یکی از راههای مقابله با آن حریفان را به پیروی از «قرصک» پنجشیر می‌بیند که شورای نظار و جمعیت اسلامی دهلش را میزند: شرکت در هستیری قهرمان‌سازی مسعود، «مارشال» و وزیر ساختن میراث‌خواران مسعود و مسخره‌تر از همه ولایت اعلام‌کردن پنجشیر با دلیل بچگانه‌ی خدمات ارزنده‌ی مسعود در جهاد! این اقدامات مضحک در هیچ کشور حتی در دهه‌های ارتجاعی گذشته در افغانستان نیز دیده نشده است. می‌شد نام پنجشیر را «مسعود شیر» یا افغانستان را «مسعودستان» بماند تا نمایش یادکردن وی ادامه یافته باشد. اما با تغییر نام واحد اداری یک کشور به بهانه ارجگزاری به یک فرد، نه آن واحد اداری توسعه میابد و نه از یک جنگسالار با دست‌های آغشته به خون مردم، «قهرمان قهرمانان» درست شده می‌تواند. ولایت اعلام‌کردن پنجشیر می‌رساند که آقای کرزی برای از خود کردن باند فهیم حاضر به هر کاری هست. در این حال مخصوصاً از او نمی‌توان انتظار داشت که جلو پول زدنهای اینان از بلیونها دالر کمک خارجی و زورگویی‌ها و اعمال بی‌ناموسانه‌ی شان را بگیرد. به همین گونه است ولایت اعلام‌نمودن دایکندی که جز جلب باندهایی از جنگسالاران هزاره و کار برای جلب آرای بخش‌هایی از مردم هزاره معنی دیگری ندارد. مردم دنیا به این گدی‌بازی‌های دولت کرزی می خندند.

و باز بر اساس همین سیاست تحبیب جنایت‌کاران جهادیست که سر و کله‌ی آدمکش گلبدینی معلوم‌الحال مثل بشیربغلانی ناگهان در ولایت فراه به حیث والی سبز می‌شود و همینطور است تعیین عده‌ای وزیران، والیان، سفیران و

اعضای سفارتخانه‌ها و قنسلگری‌های افغانستان که داغ سیاه گلبدینی‌بودن را با خود دارند.

از یکسو کشورهای مختلف ۸بلیون دالر وعده کمک می‌دهند اما از سوی دیگر آقای کرزی ابقا یا نصب کثیفترین جانیان و خانیان جهادی در مقام‌های مهم را به مثابه وظیفه مقدس‌اش پیش می‌برد تا همه‌ی آنان جیب‌های شان را برای بالارفتن از بلیونها دالر کلانتر بدوزند. در شرایطی که جنگسالاران خون‌آشام و مافیایی خلع قدرت می‌بودند، این کمک می‌توانست نویدی برای مردم ما در آبادانی و روزبهی ویرانکده‌ی شان محسوب شود. اما با موجودیت اژدهای «ائتلاف شمال» در مقام‌های کلیدی، اکثریت مردم باید نظاره‌گر منازعه‌ها و حتی شکم هم‌دریدن دزدان مذکور برای غصب هر چه بیشتر آن کمک باشند. به همین علت ما اصولاً مخالف سرازیر شدن این کمک در خرک و درک کنونی بوده‌ایم چراکه به مردم هیچ نمی‌رسد ولی جانیان «ائتلاف شمال» تا می‌توانند از آن برای پرکردن جیب‌ها و تقویت نظامی و سیاسی شان استفاده می‌کنند. بی‌جهت نیست که وزیر مالیه و رئیس د افغانستان بانک از دادن حساب بلیونها دالر قبلی به مردم اظهار عجز می‌کنند. مگر رسم رفاقت و افغانیت است که طشت جنایت‌ها و دزدی‌های همکاران را به میدان نهند با همدستان هم متقابلاً خورد و برخورد هر دو را برملا سازند؟ ثابت ماندن افغانی که دولت آنقدر به آن می‌بالد موقتی است. رشد اقتصادی بدون پی‌ریزی بنیاد اقتصادی استوار و دایمی و بدون ثبات سیاسی یعنی امحای مافیای جهادی، ممکن نیست.

فساد در دستگاه دولت بیداد می‌کند انور جگدلک ها با جمبوره‌ی دلقک مزاجش موسوم به اصغری، پس از رسوای‌های بی‌حد ناگهان به نالایقی شان اعتراف نموده کنار می‌روند. در حالیکه مسئله اساسی کنار رفتن نیست. مسئله اساسی اینست که غیر از حق‌تلفی‌ها و ستمگری‌ها و خویش‌خوری ها، معلوم شود چه مقدار از دارایی‌های شاروالی را بالا کشیده اند.

آقای کرزی از ضرورت وجود قوای خارجی در کشور برای دهسال آینده سخن می‌گوید تا اردوی ملی موثری ایجاد گردد. اما وی از یاد می‌برد که تا زمانی که علت‌العلل مصایب - مکروب بنیادگرایان- در این سرزمین نابود نشده است، تا ۲۰ سال دیگر هم اردوی واقعاً عاری از نفوذ جنایتکاران جهادی پدید نخواهد آمد و این کشور روی بازسازی و کاهش فساد را نخواهد دید. ایجاد اردوی ملی ۸۰ هزار نفره توسط صاحبمنصبان شریف غیر پوشالی و غیربنیادگرای ما در حداکثر ۲ سال میسر است مشروط بر اینکه دست پست و ناپاک خاینان «ائتلاف شمال» در کار نباشد.

مردم دنیا باید بدانند که افغانستان کماکان دستخوش ناامنی تروریزم طالبان، گلبدین، القاعده و برادران دینی «ائتلاف شمال» آنان است. حتی طالبان بربر صفت دختران و زنان را از سرکها به شفاخانه برای معاینه نمی‌بردند اما اسماعیل این مزدور خانه‌زاد رژیم ایران، از یکچنین توهین و بی‌ناموسی که در هیچ کجای دنیا نظیر ندارد، نسبت به دختران ما در هرات ابا نمی‌ورزد. و برادران این جنایت‌پیشه جهادی در ننگرهار (دین محمد و شرکاء) بر لت و کوب شدید هنرمندان زن و مرد در پوهنتون آن ولایت می‌پردازند که هرگز مسئله‌ای عادی نیست و نشان هماهنگی و همدستی این سرتروریست‌های مافیای جهادی با طالبان، القاعده و گلبدین می‌باشد که اخیراً اعمال تروریستی شان افزایش یافته است. «ائتلاف شمال» را با القاعده، طالبان و گلبدین تاریخ مشترک خون و خیانت و ایدئولوژی با هم پیوند ناگسستنی می‌بخشد. یگانگی و همکاری اینان قاعده است و اختلاف‌ها و سگ‌جنگی‌های شان استثنا.

سایه‌ی شوم و هولناک ۸ ثور کماکان بر فراز کشور مستولی است. باید کلیه نیروهای ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی با شعار «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» دست به دست هم داده و بر حاکمیت این دزدان شرف و سربلندی و عمران میهن برای همیشه پایان بخشند.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)

۸ ثور ۱۳۸۳ (۲۷ اپریل ۲۰۰۴) - اسلام‌آباد

متن فارسی سرمقاله

امحای بنیادگرایان خواست نیروهای آزادیخواه و مردم ماست. آیا آقای کرزی هم شهامت مبارزه با آنان را دارد؟

ما پیوسته گفته و باز هم تاکید خواهیم ورزید که سازش با جنایتکاران بنیادگرا برای سازشکار و ملت تیره‌بخت سرانجام خوشی نخواهد داشت. آقای کرزی از بدو روی صحنه آمدن خوش داشته به سیاق «دیپلماسی»های پوسیده زیر نام‌های فریبنده و پر طمطراق حفظ «وحدت ملی»، «آشتی ملی»، «امنیت ملی»، «تمامیت ارضی» و از این قبیل با آن مزدوران بیگانه و جنایت‌پیشه کنار آید و تا آنجا پیش رفت که فردی به بدنامی فهیم را «مارشال» نامید، و داکترعبداله و یونس‌قانونی هنوز بچه‌های نازدانه‌ی کابینه‌اش به حساب می‌روند و اسماعیل و دوستم وغیره را ناز می‌دهد.

او در لویه جرگه اضطراری مهماندار تمامی خونخواران بنیادگرا شد و با آنکه این کار حیرت و انزجار شدید مردم ما را در هرگوشه وکنار برانگیخت ولی باز هم به جای احترام قایل‌شدن به خواست مردم تسلیم زور و ترور رهبرانِ دامن پرخونِ «ائتلاف شمال» شده و نعش‌های بوگرفته‌ای مثل مولوی‌خداداد، رشیددوستم، آصف‌محسنی، صبغت‌اله‌مجددی، محمداکبری، احمدولی‌مسعود و... راکه امکان «انتخاب»شدن را نداشتند، به عنوان نمایندگان انتصابی‌اش در لویه جرگه قانون اساسی وارد کرد. و بدینترتیب لویه جرگه به علت رخنه‌ی جنگ‌سالاران تروریست و امتیاز دادن‌های بی‌حدومرز به آنان یا نوکران آنان، از اعتبار و حرمت ساقط شد.

اخیراً آقای کرزی نه تنها دهل سازش‌اش را با طالبان بلکه با حزب گلبدین نیز به صدا درآورد. او ظاهراً برای کسب آرأ و جلب قوم پشتون یا هر منظور دیگرش، حاضر است با این دوگروه از پلیدترین جنایت‌پیشگان دینی بسازد.

برای او که هیچ آسیبی از دست این خاینان ندیده است آسان و گواراست که با آنان زد و بند کند. اما باید بداند که مردم ما از هر دو همانقدر نفرت دارند که از تروریست‌های بی‌ناموس «ائتلاف شمال». ادعای گسستن عده‌ای از سرجنایتکاران حزب گلبدین از آن حزب نیز عوامفریبی‌ای بیش نیست مگر اینکه انجنیرغفار، کریاب، هادی‌ارغندیوال وغیره جلادان، یک یک خیانت‌ها و جنایت‌های حزب منفور و رهبر خونخوارِ بدفعل شان را افشا ساخته و از سال‌ها پیچ و مهره بودن در آن ماشین آدمکشی و میهنفروشی، از مردم عذر بخواهند.

حال که انتخابات در پیش است و آقای کرزی از کاندیدان اصلی ریاست جمهوری، در صورتی که امکان کاندید شدن و انتخاب برای فردی استقلال‌طلب، ضد بنیادگرا، طرفدار دموکراسی و حقوق زن وجود نداشته باشد، مردم او را بر بنیادگرایان ترجیح خواهند داد اما وی موقعیتش را با خطر مواجه خواهد ساخت اگر به مطالبات اساسی و مبرم اکثریت توجه نکند. این‌ها مطالباتی اند که به نظر ما مسئله و هدف فوری هر کاندید وطنپرست، آزادیخواه و دموکراسی‌طلب و ضد بنیادگرا را می‌سازند:

- قطع رابطه کامل با جنگسالاران و با تکیه روی مردم و نیروهای موثر حافظ صلح، کوتاه ساختن دست آنان از سرنوشت مردم و منابع اقتصادی کشور و سرانجام به محاکمه کشانیدن شان به مثابه خاینان ملی و جنایتکاران جنگی، و مصادره کلیه دارایی‌های غیر منقول و منقول آنان به نفع مردم که از طریق غیر مشروع بدست آورده‌اند.
- محاکمه علنی قاتلان محصلان، صاحب‌منصبان معترض، داکتر عبدالرحمن و حاجی‌قدیر.
- افشای کلیه وزیران و سایر کارمندان عالیرتبه که از صدها ملیون دالر کمکی زده وکار بازسازی کشور را به طرز شرم‌آوری راکد نگه داشته اند. افشا وعزل هر وزیر وکارمند بلند رتبه‌ای که متهم به اختلاس، رشوه گیری و دیگر فساد یا بی‌کفایتی باشد.
- از بین بردن دستگاه جهنمی خاد که به شرکت دوسیه‌سازی‌ها و توطئه‌چینی‌های فهیم و شرکا برای مخالفان آزادیخواه شان بدل شده است. افشای اعمال خاینانه آنان از این طریق.
- پاک کردن ارگان‌های دولت از وجود خاینان و تبهکاران گلبدینی منجمله هادی‌شنواری، وحیداله‌سباوون، وحیدمژده، حسین‌منگل و دیگران.
- کابینه باید از وزیران پاک نفس و شرافتمند وکاردان متشکل باشد تا جریان بازسازی این کشور ویران مجدانه راه افتاده و در نتیجه زندگی مردم فقیر، بی‌نان، بی‌لباس، بی‌خانه و دربدر و بیکار ما صورتی انسانی به خودگیرد.
- از روسیه باید غرامت جنگی طلبید و به ایران، کشورهای عربی و پاکستان اخطار شود تا از مزدورپروری و تشویق و تجهیز سگان شان برای گسترانیدن ناآرامی و تروریزم مذهبی در افغانستان جلوگیرند.

بقیه در صفحه (۷۱)

در شمـاره‌هـای آینـده

طرفداران «تنبان پاره»ی فدرالیزم، مدافعان فئودالیزم اند

... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

«سپیده»ای که نبود

نگاهی بر محتویات نشریه «سپیده»

«حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمدعثمان روستار تره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

قیمت این شماره ۲۰ افغانی (۲۵روپیه)

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان
1977

ISSN 1563-8464

Payam-e-Zan *(Women's Message)*

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.60-61 May 2004

